



مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

کتابخانه

خاتمیت

در محضر علما



مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

سعیده سادات نبوی



خاتمیت در محضر علماء



Finality

باور به خاتمیت باور به جهان شمولی، جاودانگی و پاسخگویی فراگیر اسلام به همه نیازهای بشر تا پایان تاریخ است. این باور ناشی از اذعان به وحی الهی، سعه و جودی بالای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و فهم بالای مخاطبان قرآن کریم است.

این نوشتار با بهره‌گیری از آثار شش تن از متفکران معاصر در صدد پاسخگویی به سؤالاتی از جمله سؤالات زیر می‌باشد:

- خاتمیت به چه معناست؟
- ویژگی‌های شریعت خاتم چیست؟
- دلایل ختم نبوت کدامند؟
- شبهات وارد بر خاتمیت چیست؟
- پایان ارسال انبیاء با نیازهای جدید و فزاینده بشر چگونه سازگار است؟
- و ...



مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

کتابخانه



ISBN 978-964-2638-25-9

<http://www.andisheqom.com>

Email: howzeh@andisheqom.com

ص. پ: ۴۴۶۶/۳۷۱۸۵ نمابر: ۰۲۵۱-۷۷۳۷۲۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاتمیت در محضر علما

سعیده سادات نبوی



تهیه کننده:

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

۱۳۹۰

نبوی، سعیده سادات؛
خاتمیت / سعیده سادات نبوی؛ تهیه کننده: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات. -
قم: مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۹۰.
هشت، ۱۵۲ص. ۲۷۰۰۰ ریال / : ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۳۸-۵۲-۹
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۱۴۵] - ۱۴۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. - خاتمیت.
۲. نبوت خاصه. ۳. نبوت ۴. شیعه امامیه - عقاید. الف. مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه.
مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات. ب. مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه. ج. عنوان.
خ ۲ س ۲ / ۲ / ۲۲۱ BP ۲۹۷/۴۳



مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم
مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

نام کتاب: خاتمیت

مؤلف: سعیده سادات نبوی

تهیه کننده: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

چاپ: اول / ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۷۰۰ تومان

قم: صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۶۶۴۴ تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷

شابک: ۹ - ۵۲ - ۲۶۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مراکز پخش:

قم: خ معلم، کوچه‌ی شماره‌ی ۱۲، بن بست اول سمت چپ (جنب ساختمان جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، مرکز

مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷، تلفکس: ۷۷۳۷۲۱۳

قم: مدرسه‌ی عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

کلیه‌ی حقوق برای تهیه‌کننده محفوظ است.

با قدردانی از تمام کسانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند، از جمله آقایان: حمید کریمی: مدیر گروه کلام و فلسفه ●
احمد رضایی: مسئول آماده‌سازی آثار ● نهضت‌الله عظیمی: حروف‌نگار و صفحه‌آرا.

رئیس مرکز: حسن رضایی‌مهر

فصل دوم: دلایل خاتمیت

۳۱ مقبولیت اصل خاتمیت نزد مسلمانان
۳۳ ختم نبوت از نظرگاه عقل
۳۴ دلایل قرآن بر ختم نبوت
۴۲ شواهد روایی بر ختم نبوت
۴۶ خلاصه‌ی مطالب فصل

فصل سوم: شبهات خاتمیت

۵۱ شبهه‌ی خاتم انبیاء بودن پیامبر و تفاوت آن با مفهوم خاتم رسولان
۶۲ استدلال بهائیان به آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی اعراف و ۱۵ سوره‌ی غافر و ۲۵ سوره‌ی نور بر ردّ خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ
۷۱ استدلال دیگر قرآنی از سوی بهائیان بر ردّ خاتمیت اسلام
۸۰ استدلال به آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی بقره بر حقانیت و نجات‌بخش بودن سایر ادیان آسمانی
۹۰ دلایل روایی مخالفان ختم نبوت و نقد و بررسی آنها
۹۲ خلاصه‌ی مطالب فصل

فصل چهارم: چرایی خاتمیت

۹۹ علت تجدید رسالت در طول تاریخ
۱۰۱ فلسفه‌ی ختم نبوت تشریحی
۱۰۸ فلسفه‌ی ختم نبوت تبلیغی
۱۱۲ دیدگاه اقبال لاهوری در مورد فلسفه‌ی ختم نبوت و نقد آن
۱۱۹ تبیین ضرورت امامت پس از ختم نبوت
۱۲۳ خلاصه‌ی مطالب فصل

فهرست مطالب

.....	مقدمه	هفت
-------	-------	-------	-----

فصل اول: چیستی خاتمیت

۳ مفهوم و گستره‌ی خاتمیت
۶ ویژگی‌های دین و شریعت خاتم
۶ ۱. منسوخ نمودن شریعت‌های پیشین
۸ ۲. نسخ ناپذیری و جاودانگی
۹ ۳. جاودانگی معجزه و تحریف‌ناپذیری کتاب آسمانی آن
۹ ۴. کامل و جامع بودن
۱۳ ۵. جهانی بودن
۱۵ ۶. فطری بودن
۱۹ استعداد معنوی بشر در عصر خاتمیت
۲۸ خلاصه‌ی مطالب فصل

فصل پنجم: چگونه خاتمیت

۱۲۹.....	علت جاودانگی دین با وجود دگرگونی‌های طبیعت
۱۳۰.....	ختم نبوت و پاسخ به نیازهای جدید و فزاینده‌ی انسان
۱۴۲.....	خلاصه‌ی مطالب فصل
۱۴۵.....	فهرست منابع

دین و از زاویه‌ی دیگر نقش و کارکرد دین در زندگی انسان، قلمرو دین، و هرمنوتیک و فهم و تفسیر متون دینی.

این کتاب، به موضوع خاتمیت در آثار شش نفر از بزرگان اندیشمند معاصر حوزه، یعنی علامه محمد تقی جعفری، آیت الله عبدالله جوادی آملی، آیت الله جعفر سبحانی، علامه سید محمد حسین طباطبایی، آیت الله محمد تقی مصباح یزدی و آیت الله شهید مرتضی مطهری، به شکل پرسش و پاسخ، برای جواب‌گویی به نیازهای فکری نسل جوان پرداخته است.

از آنجا که در این طرح از محققان خواسته شده بود که فقط بر آثار این شش بزرگوار متمرکز شوند، خواه ناخواه محدودیت‌هایی هم در استفاده از منابع دیگر و هم در دامنه‌ی مطالب پدید آمد.

در پایان از مؤلف محترم، خانم سعیده سادات نبوی و ارزیابان محترم اثر، حجج اسلام، آقایان: سید شرف‌الدین ملک حسینی، محمد کاظم حقانی فضل، حمید کریمی و محمدرضا بهدار تقدیر و تشکر می‌شود.

حسن رضایی‌مهر

رئیس مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

مقدمه

وحی و نبوت قدمتی به بلندای تاریخ زندگی بشر بر روی این کره خاکی دارد، چون اول آدمی که خدا آفرید نخستین پیامبر نیز بود. تا این که پس از گذشت سالیان دراز، با بعثت حضرت محمد بن عبدالله ﷺ و ظهور دین اسلام، ناگاه صحیفه نبوت مهر و موم شد. در طی این دوره‌ی طولانی پیامبران راه عبادت و بندگی و فلاح و رستگاری را به انسان‌ها نشان دادند و آنها را به مقام خلیفه اللهی رهنمون شدند تا شایستگی فخر و مباهاتی را پیدا کند که خدا در آغاز آفرینش انسان به فرشتگان کرده بود. با این وصف، چرا پیامبری خاتمه یافت؟ مگر علل و عواملی که بعثت پیامبران را ضروری ساخته بود مرتفع گردید؟ و...

در تبیین ضرورت و اهمیت تحقیق درباره خاتمیت، همین بس که با گذر زمان ختم نبوت به دیده‌ی یک پرسش کلامی و اعتقادی - نه تنها طراوت خود را از دست نداد و غبار کهنگی بر آن ننشست، بلکه در دوره پسا تجدد ابعاد تازه‌ای نیز پیدا کرد و پرسش‌های جدیدی پیش روی اندیشمندان نهاد، از جمله: چگونگی پاسخ‌گویی دین ثابت به نیازهای نو و فزاینده انسان - که صورتی است از مسأله‌ی سنت و تجدد - ربط و نسبت خاتمیت با پلورالیسم دینی، تجربه‌ی دینی، نیاز بشر به

فصل اول

چستی خاتمیت

آن احتمال داده می‌شود:

۱. اسم باشد به معنای «ما يُخْتَمُ به؛ چیزی که به وسیله‌ی آن پایان داده می‌شود». «مُهری که پس از بسته شدن نامه بر روی آن می‌زدند، به همین دلیل خاتم نامیده می‌شد و چون معمولاً بر روی نگین انگشتری نام یا شعار مخصوص خود را نقش می‌کردند و همان را بر روی نامه‌ها می‌زدند انگشتری را خاتم می‌نامیدند»^۱.

۲. فعل باشد از باب مفاعله؛

۳. اسم باشد به معنای «آخر».

ابومحمد دمیری، در منظومه اش، در این باره چنین سروده است:

والخاتم الفاعل قل بالكسر و ما به یختم فتحاً یجری^۲

در این بیت به دو وجه نخست اشاره شده است؛ بیضاوی نیز در تفسیر «و خاتم النبیین» گفته است: «آخرهم الذی ختمهم» که به معنای سوم اشاره دارد.^{۳/۴}

معنای اصطلاحی خاتمیت: خاتمیت در اصطلاح علم کلام عبارت است از:

اعتقاد به این که رسول گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ، آخرین فرستاده‌ی الهی است و با بعثت او صحیفه‌ی وحی و نبوت مهر شده است و پس از

○ معنای لغوی و اصطلاحی خاتمیت چیست؟

بنا بر نظر اکثر لغت‌شناسان، ماده‌ی «ختم» مرادف «طبع» و به معنای مهر زدن و نقش کردن است. برخی نیز آن را به «بلوغ آخر الشیء؛ یعنی، به پایان رساندن چیزی یا کاری» تفسیر کرده‌اند و معنای پیش گفته را به این تفسیر بازگردانده‌اند؛ چرا که مهر زدن بر چیزی تنها پس از به پایان رساندن آن انجام شدنی است.^۱ در قرآن این ماده و مشتقاتش چند بار استعمال و در همگی آنها این معنا رعایت شده است، از جمله: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

در این آیه‌ی شریفه لفظ «خاتم» به دو صورت قرائت شده است: به فتح تا، بنا بر قرائت عاصم و کسر تا، بنا بر سایر قرائات، که اگر به کسر خوانده شود، اسم فاعل است، به معنای پایان دهنده و «مهر کننده» و اگر به فتح خوانده شود، سه وجه در

۱. ر.ک: محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۰۶ - ۱۰۸؛ جعفر سبحانی، الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۵؛ جعفر سبحانی، مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۱. مرتضی مطهری، شش مقاله، ص ۷۸ (مقاله‌ی ختم نبوت).

۲. الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۴ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۱، به نقل از: قشیری، التیسیر فی علم التفسیر، ص ۹۰.

۳. همان، به ترتیب ص ۴۶۵ و ۱۲۱؛ به نقل از: بیضاوی، انوار التنزیل، فی تفسیر سورة الاحزاب، آیه‌ی ۴۰.

۴. این چهار معنا را در منبع ذیل ببینید: الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۵. شایان ذکر است که ایشان در کتاب دیگر خود، اضواء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، ص ۵۳۸، تنها به ذکر دو معنای نخست بسنده کرده است. گویا این دو معنا بیشتر مورد عنایت و تأیید ایشان است.

او پیامبر دیگری ظهور نخواهد کرد.^۱

همه‌ی پیامبران از این جهت که از طریق وحی با عالم غیب ارتباط و اتصال داشته و از باطن و ملکوت عالم هستی آگاه و با خیر بوده‌اند، نبی خوانده می‌شوند و از این جهت که پیام آور وحی و فرستاده‌ی خداوند برای هدایت و دعوت انسانها به راه رشد و سعادت و رستگاری بوده‌اند، رسول نامیده می‌شوند.^۲ این فرستادگان الهی به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱. پیامبرانی که با خود شریعت؛ (تعالم و دستورهای عملی و اخلاقی) به ارمغان آورده‌اند که بنابر آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی شوری عبارت‌اند از: حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام و رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. ۲. پیامبرانی که مأمور تبلیغ کیش و آیین پیامبران صاحب شریعت بوده‌اند. اکثر پیامبران از این گروه بوده‌اند؛ مانند حضرت لوط که تابع و مبلغ شریعت پیامبر هم عصر خود حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حضرت هارون علیه‌السلام که پیرو آیین برادر خود، حضرت موسی علیه‌السلام بود.

بنابراین ظهور پیامبر جدید پس از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دو شکل قابل فرض است: ۱. پیامبری باشد صاحب شریعتی نو و ناسخ دین اسلام؛ ۲. اشاعه

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۱۳؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۳؛ جعفر سبحانی، اضاء علی عقائد الشیعة الامامیه و تاریخهم، ص ۵۳۴؛ محمدتقی مصباح یزدی، اصول عقاید (۲)، ص ۳۶۵؛ همو، معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۷۷؛ همو، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۵۸؛ مرتضی مطهری، شش مقاله، ص ۷۵ (مقاله‌ی ختم نبوت)؛ همو، خاتمیت، ص ۱۲-۱۳؛ سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۵؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۸ (سیره انبیاء)، ص ۱۲-۱۳؛ و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

۲. ناگفته نماند کلمه‌ی رسول گاهی در معنایی اخص از معنای یاد شده به کار می‌رود که در فصل آینده درباره‌ی آن توضیح داده خواهد شد.

دهنده و مبلغ شریعت حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد. اعتقاد به خاتمیت، یعنی باور داشتن به این که پس از پیامبر گرامی اسلام، پیامبر دیگری به رسالت برانگیخته نخواهد شد، اعم از این که شریعتی نو به همراه آورد و یا تنها به تبلیغ دین اسلام بپردازد.^۱

○ دین و شریعت خاتم دارای چه ویژگی‌هایی است؟

با توجه به آثار بزرگان، می‌توان شش ویژگی برای دین اسلام برشمرد:

۱. منسوخ نمودن شریعت‌های پیشین

با ظهور دین اسلام، دیگر ادیان آسمانی اعتبار و حجیت خود را از دست داده‌اند و هر انسان مکلف و آگاهی ملزم به پذیرش دین اسلام است.^۲ اگرچه قرآن کریم بین پیامبران فرق نمی‌گذارد و ایمان به همه‌ی کتاب‌های آسمانی را از صفات مؤمنان به شمار می‌آورد،^۳ ولی این تفاوت بین قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی و نیز بین پیامبر اسلام و سایر پیامبران وجود دارد که اعتقاد به نبوت پیامبران پیشین و کتاب‌های آنها مستلزم عمل طبق دستورها و تعالیم آنها نیست، برخلاف دین اسلام که اعتقاد به حقانیت آن، از عمل طبق آموزه‌ها و دستورهای آن جدایی ناپذیر است و این نیست مگر بدین دلیل که شریعت اسلام ناسخ شریعت‌های پیش از خود است؛ به خصوص با توجه به این امر که در کتاب‌های آسمانی گذشته تحریف واقع شده و صبغه الهی و قداست آن خدشه‌دار شده است.^۴

۱. ر.ک: معارف قرآن، ج ۵، ص ۳۶۵-۳۶۷.

۲. ر.ک: همان، ص ۵۴.

۳. بقره، ۲۸۵.

۴. ر.ک: اصول عقاید (۲)، ص ۳۳۶-۳۳۵ و ص ۳۵۹-۳۶۰.

از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود که اختلاف شرایع با یکدیگر از نوع تباین نبوده، بلکه خطوط اصلی و احکام کلی آنها، مانند نماز، روزه، زکات، مشترک و یکسان بوده است، از دو جهت با هم تفاوت داشته‌اند: یکی از نظر تفصیل یافتن جزئیات احکام و تکمیل شرایع با گذشت زمان و به تناسب استعداد و توانایی مخاطبان،^۱ و دیگر از نظر نسخ پاره‌ای از احکام و جایگزین شدن احکامی دیگر، به اقتضای شرایط زمانی؛^۲ به عنوان مثال بعضی از چیزهایی که در شریعت حضرت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل حرام شده بود، در شریعت حضرت عیسی علیه السلام حلال گردید.^۳

به عبارت دیگر، مجموعه‌ی دستورهای اخلاقی و احکام عملی‌ای که برای تنظیم روابط انسان با خود، خدا، طبیعت و دیگر انسانها معین شده - که اصطلاحاً شریعت نامیده می‌شود - به مرور زمان و به تدریج، تکمیل شده و در بعضی موارد تغییر پیدا کرده تا این که در شریعت اسلام صورت نهایی و کامل خود را یافته است. بدیهی است طبق این نوع نگرش به نسبت شرایع با یکدیگر، با در اختیار داشتن آخرین و کامل‌ترین دستورالعمل زندگی، جایی برای عمل به شریعت‌های گذشته باقی نمی‌ماند.

علامه طباطبایی رحمته الله معتقد است، از آیه **﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾**^۴؛ و کتاب آسمانی (قرآن) را به راستی و

درستی به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده‌ی کتاب‌های پیشین و حاکم بر آنهاست. می‌توان این معنا را استنباط کرد. در این آیه خداوند قرآن را هم مصدّق کتاب‌های آسمانی گذشته توصیف می‌کند، که بیانگر عدم جدایی بین شرایع است، و هم مهیمن بر آنها می‌داند، تا گمان نشود اسلام، شرایع قبلی را بدون هیچ گونه تغییر و بی‌کم و کاست ابقا نموده است، بلکه با نسخ و تکمیل احکام، در آنها دخل و تصرف کرده است.^۱

۲. نسخ ناپذیری و جاودانگی

قرآن کریم در بیان این ویژگی می‌فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲؛ و به راستی آن، کتابی ارجمند است. از پیش رو و پشت سرش باطل در آن راه نمی‌یابد؛ فرو فرستاده‌ای است از حکیمی ستوده.

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر این آیه چنین می‌نویسد:

راه یافتن باطل به قرآن... به این است که تمام یا بخشی از معارف حق آن ناحق گردد، یا همه یا برخی از احکام و شرایع و نیز دستورهای اخلاقی آن، لغو شده، عمل به آن سزاوار نباشد.^۳

به طور کلی، راه یافتن باطل به قرآن را به سه صورت می‌توان فرض نمود:

الف) وقوع تحریف در آن؛

ب) نسخ و بطلان به وسیله‌ی کتاب آسمانی دیگر؛

۱. ر.ک: المیزان، ج ۱۰، ص ۶۴.

۲. ر.ک: معارف قرآن، ج ۵، ص ۳۶.

۳. آل عمران، ۵۰.

۴. مائده، ۴۸.

۱. المیزان، ج ۵، ص ۳۴۹.

۲. فصلت، ۴۲.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹۸.

ج) دروغین بودن خبرهای آن.

و از آنجا که آیه مطلق است، هر نوع باطلی، از جمله نسخ به وسیله‌ی کتاب آسمانی دیگر را رد می‌کند؛ بنابراین اعتبار دین اسلام و کتاب آسمانی آن، قرآن، همیشگی و جاودانی است و به زمان خاصی محدود نمی‌شود.^۱

۳. جاودانگی معجزه و تحریف ناپذیری کتاب آسمانی آن

دین جاوید نیاز به معجزه‌ای همیشگی و ماندگار دارد تا همواره «برهانی» آشکار باشد بر حقانیت آن. به همین دلیل معجزه‌ی دین آخرین از جنس کتاب انتخاب شده است.^۲ این امر غیر از این که سبب جاودانگی و عدم وقوع تحریف در این کتاب آسمانی می‌شود، مجال آن را نیز فراهم می‌آورد که با پیشرفت علمی بشر، به تدریج، زوایای دیگری از اعجاز آن آشکار گردد.^۳

۴. کامل و جامع بودن

آیین اسلام در مقایسه با شرایع قبل از دو جهت کامل تر است:

الف) از نظر سطح تعلیمات: پیامبران تعالیم خود را متناسب با سطح درک، فهم و آگاهی مخاطبان خود به آنان عرضه می‌کرده‌اند. به همین دلیل، هماهنگ با رشد آگاهی و تکامل جامعه‌ی بشری، سطح تعالیم آنان نیز ارتقا یافته است. به عنوان مثال، توحید که زیربنایی‌ترین اصل اعتقادی دینی است، درجات و مراتب

مختلفی دارد. آنچه یک انسان عامی به عنوان خدای یگانه در ذهن خود مجسم می‌کند، با آنچه در قلب یک عارف تجلی می‌کند یکی نیست. عرفا نیز در یک درجه نیستند. «اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می‌گذشت آگاهی می‌داشت، (بر او گمان شرک می‌برد و) او را می‌کشت»؛^۱ از این رو در روایات اسلامی آمده است: «خداوند چون می‌دانست در آخرالزمان افراد متعمق و ژرف‌اندیش خواهند آمد، سوره‌ی توحید و آیات نخستین سوره‌ی حدید، تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲ با نازل فرمود». با این وصف، عالی‌ترین و کامل‌ترین تصویر از توحید را باید در متون دینی اسلامی، به خصوص در این آیات جستجو کرد.

ب) از نظر جامعیت و همه‌جانبه‌نگری: اسلام طرحی است کلی، جامع و متعادل برای تدبیر و تنظیم روابط فردی و اجتماعی و زندگی مادی و معنوی انسان، برخلاف شرایع پیشین که برنامه‌ای موقت و محدود و متأثر از شرایط خاص زمانی و مکانی بوده‌اند؛^۳ مثلاً شریعت حضرت موسی علیه السلام زمانی ظهور کرد که قوم بنی‌اسرائیل، در بند بردگی فرعون و محروم از حقوق انسانی خود بودند. به همین دلیل در این دین بیشتر بر جنبه‌های مادی زندگی، همچون کار و تلاش، جنگ، اصلاح معیشت، احساس شخصیت و مطالبه‌ی حقوق فردی و اجتماعی تأکید شده است؛ در حالی که در آستانه‌ی ظهور حضرت عیسی علیه السلام همین قوم از مصائبی چون جنگ، ناامنی، اسارت و تبعید و حکمرانی پادشاهان ستمکار رنج می‌برد.

۱. الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۹-۴۷۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۷۹.

۳. همان.

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۲، ذیل ماده‌ی «ذرا»، به نقل از: شش مقاله، ص ۸۲.

۲. همان، به نقل از: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱.

۳. شش مقاله، (ختم نبوت)، ص ۸۲-۸۹.

پیشوایان دینی به زراندوزی و دنیاطلبی رو کرده، به جای حمایت از توده‌ی مردم، در مقابل ظلم و ستم فرمانروایان، با اخذ مالیات بار سنگینی بر دوش آنان گذارده بودند. این امر سبب شد تا در آیین مسیح علیه السلام به زهد و بی‌رغبتی به دنیا، رعایت حدود خود و حقوق دیگران و محبت و انسان دوستی توجه خاص شود.^۱

حال آن که اسلام، همه‌ی این امتیازها را درهم می‌آمیزد و در گرایش‌های یک سویه یهود و مسیحیت تعادلی پدید می‌آورد. در این دین هم به دعا، عبادت، زهد، تقوا، تهذیب نفس و صفای درون و هم به مظاهر مختلف زندگی، مانند کار، تحصیل دانش، ازدواج، جهاد و حقوق اجتماعی افراد توجه شده است. لذاست که قرآن کریم، امت واقعی اسلام را «امت وسط» توصیف می‌کند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۲ و بدین سان شما را امتی میانه قرار داریم تا شما بر مردم و پیامبر بر شما گواه باشد.

بدون شک امت وسط و متعادل، دست پرورده‌ی تعالیم وسط و متعادل است.^۳ تکامل و ارتقای سطح تعالیم پیامبران از نظر کمی نیز سزاوار طرح است. اگرچه نیاز انسان به هدایت وحی در ابعاد گوناگون، اعم از معارف دینی، آداب و شعایر و دستورهای اخلاقی و اجتماعی، نیازی نامحدود و پایان ناپذیر نیست،^۴ ولی تشریح آیین الهی - چنان که از آیات قرآن استفاده می‌شود - یکباره انجام نشده، بلکه در طول

تاریخ سیر تکاملی تدریجی داشته است، به این معنا که در مقاطع مختلف به تناسب حال و استعداد امت‌ها (و نه به حسب درجه‌ی تمدن)، آن مقدار از دین و شریعت که در توان آنها بوده، توسط پیامبران بر ایشان عرضه شده، تا این که در آیین و شریعت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، شکل کامل و نهایی خود را یافته است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه آیه‌ی «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱؛ «و سخن پروردگارت، با صدق و عدل، به حد تمام رسید، هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنوای داناست» را ناظر به همین حقیقت می‌داند.^۲

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در حدیث شریفی، به این معنا اشاره نموده است:

إِنَّمِثْلِي وَمِثْلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، كَمِثْلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا، فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسَ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْبُجُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وَضَعْتَ هَذِهِ اللَّبْنَةَ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبْنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ۚ هَمَانًا مِثْلَ مَنْ وَمِثْلَ أَنْبِيَاءِ پِشِينِ، هَمَانًا مِثْلَ كَسِيٍّ اسْتَكْتَفَى بِهَا بِنَا نَهَادَ وَأَنْ رَا نِيكُو دَاشْت وَ زِيْبَا نَمُوْد، مِگَر جَاي يَكْ آجَرِ از گوشه‌ای را. مردم گرد آن می‌چرخیدند و از آن در تعجب بودند و می‌گفتند: چرا این آجر سر جای خود گذاشته نشده است؟! فرمود: من همان آجر و خاتم پیامبرانم.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که مراد از کامل بودن دین اسلام، کمال نفسی است، نه کمال نسبی؛^۴ به این معنا که مجموعه‌ی معارف دینی،

۱. برای مطالعه در زمینه‌ی اوضاع اجتماعی قوم بنی‌اسرائیل در عصر ظهور دین یهود و مسیح، ر.ک: جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، ص ۴۹۰-۴۹۱ و ص ۵۴۹-۵۵۱.

۲. بقره، ۱۴۳.

۳. ر.ک: شش مقاله، ص ۸۸-۸۵.

۴. همو، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ خاتمیت، ص ۷۲-۷۳.

۱. انعام، ۱۱۵.

۲. ر.ک: المیزان، ج ۷، ص ۳۲۹؛ شش مقاله، ص ۹۳-۹۴.

۳. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۷۷؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۲ و شش مقاله، ص ۹۴.

۴. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینده‌ی معرفت، ص ۱۹۴؛ همو، ولایت فقیه، ص ۶۳. شایان ذکر است آیت الله جوادی آملی، جامع بودن دین اسلام را به معنای گسترده‌تر از آنچه در متن

دستورهای اخلاقی و احکام فقهی آن از هر گونه نقص و کاستی به دور است، نه این که صرفاً در مقایسه با دیگر ادیان کامل به شمار آید، هر چند خود فی حدّ نفسه خالی از نقص نباشد. به عبارتی، آنچه باید از طریق وحی برای هدایت بشر در اختیار او قرار گیرد، در این دین فروگذار نشده است.

۵. جهانی بودن

دین اسلام دعوت خود را به قوم، گروه و منطقه‌ی جغرافیایی خاصی محدود نکرده است، بلکه هر کس در هر کجای این کره‌ی خاکی که باشد، مخاطب آن است. شواهد بسیاری از قرآن مؤید این مدّعاست. در بسیاری از آیات، پیامبر اسلام، با تعبیر «یا ایها الناس»، «یا بنی آدم» و «یا ایها الذین آمنوا» همگان را مخاطب قرار داده است، بدون آن که به زمان، مکان و یا قوم خاصی مقید شده باشند؛^{۱/۲} حال آن که سایر پیامبران با تعبیر «یا قوم» به مردم خطاب می‌کردند.^{۳/۴}

→ آورده شده، تفسیر می‌کنند. ر.ک: شریعت در آینه‌ی معرفت، ص ۱۶۳.

۱. برای نمونه ر.ک: بقره، ۲۱ و ۱۶۸؛ نساء، ۱، ۱۷۰ و ۱۷۴؛ اعراف، ۱۵۸؛ یونس، ۲۳، ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۸؛ حج، ۱، ۵، ۴۹ و ۷۳؛ فاطر، ۳، ۵ و ۱۵.
۲. ر.ک: اصول عقاید (۲)، ص ۳۴۱؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۵۳؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۴۶-۴۷؛ آیت الله مصباح یزدی این امر را قرینه‌ای می‌داند بر اختصاص دعوت دیگر پیامبران به قوم و گروه خاصی. در این مورد که آیا دعوت و رسالت دیگر پیامبران هم جهانی بوده است یا نه، بین بزرگان اتفاق نظر دیده نمی‌شود. ر.ک: المیزان، ج ۱۰، ص ۲۵۹-۲۶۴؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معارف قرآن، ج ۵، ص ۴۶۰-۴۶۱.
۳. به عنوان مثال در دعوت نوح علیه السلام: نوح، ۲ و مؤمنون، ۲۳؛ در دعوت ابراهیم علیه السلام: انعام، ۷۸؛ در دعوت موسی علیه السلام: بقره، ۵۴ و مائده، ۲۰-۲۱ و یونس، ۸۴؛ در دعوت صالح علیه السلام: اعراف، ۷۳؛ در دعوت هود علیه السلام: اعراف، ۶۵؛ در دعوت شعیب علیه السلام: اعراف، ۸۵ و عنکبوت، ۳۶ و...
۴. اصول عقاید (۲)، ص ۳۴۱.

قرآن کریم نیز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را با عنوان‌های «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ و «نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ»^۲ و «كَافَّةً لِّلنَّاسِ»^۳ توصیف می‌کند و خود را «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^۴ و «هُدًى لِّلنَّاسِ»^۵ می‌خواند. همچنین به آن حضرت امر شده تا اعلام نماید قرآن برای هشدار و انذار هر کسی است که این پیام الهی را دریافت نماید، از هر قوم و طایفه و در هر زمان و مکان که این پیام الهی را دریافت نماید. «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغٌ»^۶ در برخی آیات نیز آمده است: سرانجام دین اسلام بر همه‌ی ادیان، از جمله ادیان آسمانی دیگر پیروز خواهد شد: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۷/۸} در برخی موارد نیز، قرآن کریم در تشریح احکام عملی عنوان عامی را برمی‌گزیند بدون این که آن را مقید نماید، که این خود حاکی از آن است که همگان - البته با رعایت شرایط - مکلف به انجام آن هستند؛ مثلاً در بیان وجوب حج می‌فرماید:

۱. انبیاء، ۱۰۷.
۲. فرقان، ۱.
۳. سبأ، ۲۸.
۴. تکویر، ۲۷.
۵. بقره، ۱۸۵.
۶. انعام، ۱۹.
۷. توبه، ۳۳؛ فتح، ۲۸ و صف، ۹.
۸. ر.ک: اصول عقاید (۲)، ص ۳۴-۳۴؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۵۲-۴۵۳؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۴۶؛ سید محمد حسین طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۱۶ (برخی موارد)؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۸ (سیره انبیاء)، ص ۱۳۹ (برخی موارد).

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۱ در حالی که اگر رسالت پیامبر ﷺ قومی بود، می‌بایست می‌فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ الْعَرَبِيَّةِ - مثلاً - حِجُّ بَيْتِهِ»^۲. هم چنین این روایت رسول گرامی اسلام «وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَةً»^۳ به روشنی بر جهانی بودن رسالت آن حضرت دلالت دارد. شواهد و قراین تاریخی نیز گواه بر جهانی بودن دین اسلام است. نامه‌ی پیامبر اسلام به سران کشورها و قبایل مختلف^۴ و اسلام آوردن سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و پیروان سایر ادیان گواه تاریخی است بر همگانی بودن دعوت اسلامی.^۵

۶. فطری بودن

یکی دیگر از ویژگی‌های دین اسلام - که البته اختصاص به آن نیز ندارد - فطری بودن آن است. فطری بودن دین اسلام، طبق یک تفسیر، به معنای تطابق و سازگاری و هماهنگی اصول اخلاقی و احکام عملی آن با فطرت و سرشت انسانی است. اسلام انسانها را به عدالت، آزادی، برادری، نشر علم و تمدن، پرهیز از اخلاق ناپسند و کارهای زشت، روی آوردن به فضیلتی چون راست گویی و وفای به عهد، ازدواج و هزاران حکم شرعی دیگر فرا می‌خواند که همگی با فطرت

۱. آل عمران، ۹۷.

۲. رک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۵۳ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۴۸-۴۷.

۳. رک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۵۵، به نقل از: الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱.

۴. رک: اصول عقاید (۲)، ص ۳۳۹.

۵. رک: قرآن در اسلام، ص ۱۶.

انسان مطابقت و هماهنگی کامل دارند.^۱ و بنابر تفسیر دیگر به این معناست که کلیات و اصول اعتقادات دینی، دستورهای اخلاقی و احکام عملی اسلام در عمق سرشت انسان نهاده شده‌اند و به صورت نوعی شناخت و آگاهی و یا گرایش درونی و غیراکتسابی نمود پیدا می‌کنند؛ مانند خداجویی و خداشناسی، گرایش به پرستش، عدالت و فضیلت خواهی.^۲ علامه طباطبایی^۳ این تفسیر را منطبق بر قانون عام هدایت تکوینی می‌داند که همه‌ی موجودات عالم طبیعت، از جمله انسان را شامل می‌شود. به مقتضای این قانون، خداوند برای هدایت انسان به سوی سعادت و کمال شایسته اش، با قرار دادن برخی آگاهی‌ها و گرایش‌ها - هم چون شناخت خدا و گرایش به پرستش او و فضیلت طلبی - او را تجهیز نموده تا بتواند راه کمال خود را پیدا کند و بیماید.

ایشان در تأیید نظر خویش به آیاتی از قرآن استشهاد می‌کنند:

۱. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴؛ (با گرایش تمام به حق، روی به دین آور، این فطرت الهی است که مردمان را بر وفق آن آفریده است؛ در آفرینش الهی تغییری راه ندارد؛ این دین استوار است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).
«ال» کلمه‌ی «الدین» در اصطلاح ادبیات عرب، «ال» عهد است و به دین خاص

۱. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۵۴-۵۵.

۲. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸-۱۷۹ و ۱۹۳؛ قرآن در اسلام، ص ۸۷؛ عبدالله جوادی آملی، فطرت در

قرآن، ص ۷۴ و مرتضی مطهری، فطرت، ص ۲۴۲-۲۴۴.

۳. روم، ۳۰.

(اسلام) اشاره دارد، نه هر دینی،^۱ چنان که در آیهی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۲ از مجموع این دو آیه استفاده می‌شود اسلام دینی است که خداوند سرشت انسان را با آن درآمیخته و آفرینشی را پدید آورده که در گذر زمان دستخوش تغییر و دگرگونی نمی‌شود.

۲. «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.^۴ از این آیهی شریفه استفاده می‌شود که خداوند، خود، مایه‌های آلودگی و گناهکاری نفس و طهارت و پاکی آن را به روح و جان انسان شناسانده است. از مطالبی که در توضیح تفسیر دوم از فطری بودن دین اسلام گفته شد می‌توان به دست آورد که هدایت فطری نوعی هدایت تکوینی است که با آفرینش و سرشت انسان آمیخته شده است. از طرفی، با توجه به این که نظام تشریح مطابق و موافق با نظام تکوین رقم می‌خورد،^۵ به نظر می‌رسد این تفسیر از فطری بودن دین اسلام، با تفسیر نخست جمع شدنی باشد؛ چرا که در تفسیر اول به مقام تشریح و در تفسیر دوم به مقام تکوین نظر شده است و این دو مقام با یکدیگر تلازم دارند؛ لذا هر دو تفسیر قابل قبول است.

شایان ذکر است قرآن کریم به دین واحد الهی قایل است نه ادیان متعدد و

پراکنده؛ و از آنجا که روح و حقیقت دینداری، خضوع و تسلیم محض در مقابل اراده‌ی پروردگار است، آن را اسلام می‌نامد: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ و اختلاف ادیان آسمانی را در فروع و جزئیات احکام می‌شمارد، چنان که می‌فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»^۲ هم چنین آن را برخاسته از عمق جان و فطرت انسان می‌داند.^۳ از مجموع این آیات استفاده می‌شود که ویژگی فطری بودن منحصر به آیین اسلام نیست، بلکه صفت عامی است که شرایع پیشین نیز از آن برخوردار بوده‌اند؛ بنابراین آنچه ریشه در فطرت انسان دارد، اصول و کلیات احکام است نه فروع و جزئیات آن.

به نظر می‌رسد از ویژگی‌های یاد شده، تطابق و سازگاری با فطرت، شرط لازم (و نه کافی) و نسخ ناپذیری و جاودانگی، و کامل و جامع بودن، رکن و عنصر سازنده و سایر ویژگی‌ها از اوصاف عارضی و شریعت خاتم هستند. با این توضیح که: جاودانگی معجزه و تحریف ناپذیری کتاب آسمانی هر چند در قوام و شکل گیری دین خاتم نقش و دخالت مستقیم ندارند - از این جهت که حتی اگر شریعت‌های پیشین تحریف هم نمی‌شدند، فرض ظهور شریعت جدید نامعقول نبود؛ چون می‌توان فرض کرد که تدریجی بودن سیر نزول شرایع و کامل و جامع نبودن شریعت قبلی در دوره‌ی متأخر، تجدید نبوت را ضروری و اجتناب ناپذیر ساخته است - ولی صفتی است لازم و مختص به آن.

و اما جهان شمول بودن، این خصوصیت بستگی دارد به این که شریعت‌های

۱. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۲. آل عمران، ۱۹.

۳. شمس، ۸۷.

۴. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۹-۱۹۳ و قرآن در اسلام، ص ۴-۹.

۵. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۳ و فطرت در قرآن، ص ۲۱۱.

۱. آل عمران، ۱۹.

۲. مائده، ۴۸.

۳. روم، ۳۰.

پیشین جهانی بوده‌اند یا منطقه‌ای (با اختلاف نظری که در این مورد هست).^۱ درباره‌ی منسوخ نمودن شریعت‌های پیشین هم باید گفت: هرچند در مقام تحقق هم شریعت خاتم ناسخ شریعت‌های پیش از خود بوده است و هم شریعت‌های گذشته کم و بیش این وصف را داشته‌اند، ولی در مقام تعریف می‌توان فرض کرد دین خاتم ناسخ شرایع قبلی نبوده، بلکه تفصیل دهنده و یا تکمیل کننده آنهاست.^۲ پس دین و شریعت خاتم دارای شش ویژگی است: منسوخ نمودن شرایع پیشین، نسخ ناپذیری و جاودانگی، جاودانگی معجزه و تحریف ناپذیری کتاب آسمانی آن، کامل و جامع بودن، جهانی بودن و فطری بودن.

استعداد معنوی بشر در عصر خاتمیت

آیا ختم نبوت به معنای کاهش استعدادهای معنوی و تنزل بشریت در جنبه‌های روحانی است؟ چرا در گذشته انسان با همه‌ی بدویت و رشد نیافتگی، از طریق وحی، با جهان غیب ارتباط داشته، از اسرار و معارف الهی آگاهی می‌یافته، ولی بشر رشد و کمال یافته‌ی امروزی، از این موهبت الهی محروم مانده، درهای آسمان به رویش بسته شده است؟

بین انسداد وحی و پایان یافتن حیات معنوی بشر تلازمی وجود ندارد و از اولی نمی‌توان دومی را نتیجه گرفت؛ زیرا اولاً، بنابر متون اسلامی ارتباط و اتصال با عالم غیب به پیامبران اختصاص ندارد.

۱. ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۲۹۹؛ فطرت در قرآن، ص ۱۴۶ و ۱۸۱ و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۰۹-۱۱۲.

۲. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۹، پاورقی شماره‌ی ۱.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که ارتباط بین خدا و انسان از دو راه امکان‌پذیر است: (۱) از طریق وحی؛ (۲) از طریق آنچه اصطلاحاً الهام خوانده می‌شود.^۱ و فقط ارتباط از طریق وحی در انحصار پیامبران بوده و با خاتمه یافتن نبوت، دفتر آن بسته شده است. قرآن کریم از شخصیت‌های ارجمندی یاد می‌کند که پیامبر نبوده‌اند، اما از سوی خدا به آنان الهام شده است؛ مانند حضرت مریم علیها السلام که بنا بر صریح آیات، با فرشتگان هم سخن بوده^۲ و مادر حضرت موسی علیه السلام که به تعبیر قرآن به او وحی شد^۳ کودک خود را شیر دهد و چون بر او بیمناک شد، او را در دریا افکند.^۴

هم چنین از رسول گرامی اسلام نقل شده است:

«لقد کان فی من قبلکم من بنی‌اسرائیل رجال یکلمون من غیر أن یکونوا انبیاء؛^۵ در بین پیشینیان از قوم بنی‌اسرائیل کسانی بوده‌اند که خدا با آنان سخن می‌گفته، بدون آن که پیامبر باشند.

روایات بسیاری نیز دلالت دارند بر این که حضرت فاطمه علیها السلام و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام «محدث» (هم سخن با فرشتگان) بوده‌اند.

آیات متعددی از قرآن بر استمرار حیات معنوی و معرفت شهودی بشر در

۱. اصول عقاید (۲)، ص ۳۷۵.

۲. ر.ک: آل‌عمران، آیات ۴۲-۴۳ و ۴۵.

۳. در قرآن کریم بر هر گونه القای معنا به نحو پوشیده و پنهان «وحی» اطلاق شده است. هر چند در کاربرد رایج آن بین مسلمانان و متکلمان، این لفظ تنها درباره سخن گفتن خدا با پیامبرانش استعمال شده است؛ برای مثال ر.ک: المیزان، ج ۱۲، ص ۲۹۲.

۴. قصص، ۷.

۵. الالهیات، ج ۲، ص ۴۹۰، به نقل از: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۴۹.

عصر خاتمیت دلالت دارند؛ از جمله:

۱. «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱ اگر از خدا پروا دارید برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می‌دهد. یعنی در قلوب شما نوری قرار می‌دهد که با آن حق را از باطل تشخیص دهید، نه با برهان و استدلال، بلکه با کشف و شهود.^۲

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا دو سهم از رحمت خویش را به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه بروید. برخی مفسران نیز نور در آیهی «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» را به معنای روز قیامت گرفته‌اند، ولی مرحوم علامه طباطبایی^۴ این نظر را تقیید بدون دلیل دانسته و فرموده مراد از آن، نوری است که در دنیا و آخرت همراه آنان است.^۴

۳. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۵؛ و کسانی که در (راه) ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم.

۴. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»^۶؛ آیا

۱. انفال، ۲۹.

۲. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۳۰. برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: عبدالله جوادی آملی، شناخت‌شناسی در قرآن، ص ۴۴۰.

۳. حدید، ۲۸.

۴. ر.ک: المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۴؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۳۰.

۵. عنکبوت، ۶۹.

۶. اعراف، ۱۸۵.

در ملکوت آسمان‌ها و زمین و آنچه خدا آفریده ننگریستند؟

این سؤال توجیهی بدان دلیل است که همه‌ی انسان‌ها می‌توانند ملکوت جهان هستی را ببینند و دیدن ملکوت اختصاص به شخص یا گروهی ندارد. البته برای دست یافتن به چنین مقام والایی لازم است انسان با تقوا و تزکیه‌ی نفس، حجاب‌های درونی را کنار زده، تولد دوباره یابد^۱ و هم چون ابراهیم خلیل^۲ از آزمایش‌های دشوار زندگی سرافراز بیرون آید که: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۳ /^۲ در روایات اسلامی نیز بر وجود ارتباط بین تقوا و طهارت و پاکی درون و تکامل و تعالی نفس و روشن بینی بسیار تأکید شده است، از جمله:

۱. رسول گرامی اسلام^۴ می‌فرماید:

لولا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى ملكوت السماء؛ اگر شیطان‌ها گرد قلوب فرزندان آدم در چرخش نبودند، هر آینه ملکوت آسمان را نظاره می‌کردند.

۲. حضرت علی^۵ در نهج البلاغه، در وصف پویندگان طریق عشق می‌فرماید:

قد أحيا عقله و أمات نفسه، حتى دق جليله و لطف غليظه و برق له لامع كثير البرق فأبان له الطريق و سلك به السبيل و تدافعته الابواب الي باب السلامة و دار الاقامة و ثبتت رجلاه بطمأنينة بدنه في قرار الأمن و الراحة، بما استعمل

۱. از حضرت عیسی^۶ روایت شده است: لن يلج ملكوت السموات من لم يولد مرتين. ر.ک: محقق داماد، اثني عشر رسالة، ج ۸، ص ۹۲.

۲. انعام، ۷۵.

۳. ر.ک: محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۸، ص ۵۰-۴۸.

۴. ملامحسن فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۵.

قلبه و ارضی ربّه؛ همانا خرد خود را زنده گرداند و نفس خویش را میراند، چندان که - اندام - درشت او نزار شد و ستبری‌اش زار. نوری سخت رخشان برای او بدرخشید، و راه را برای وی روشن گردانید و او را در راه درست راند، و از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند، و خانه‌ی اقامت و دو پای او در فرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید، به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید؛ بدان چه دل خود را در آن به کار بُرد و پروردگار خویش را راضی گرداند.

۳. و در خطابه‌ای دیگر، هنگام تلاوت آیه‌ی شریفه‌ی ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ * رَجَالَ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ﴿۲﴾ فرمود:

انّ الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاءً للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، و تبصر به بعد العسوة، و تنقاد به بعد المعاندة، و ما برح الله عزّت آلاؤه - فی البرهة بعد البرهة و فی ازمان الفترات، عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم... و إنّ للذکر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة و لا ببيع عنه، یقطعون به أيام الحیاة، و یهتفون بالزّواجر عن محارم الله، فی اسماع الغافلین، و یأمرون بالقسط و یأتمرون به، و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه، فکأتما قطعوا الدنيا الی الآخرة و هم فیها، فشاهدوا ما وراء ذلك، فکأتما اطلعوا غیوب اهل البرزخ فی طول الاقامة فيه، و حققت القيامة علیهم عداتها، فکشفوا غطاء ذلك لاهل الدنيا، حتّی کأنهم یرون ما لا یری الناس و یسمعون ما لا یسمعون؛^۳ همانا خدای سبحان یاد - خود - را روشنی بخش دل‌ها قرار داد، تا گوش پس از ناشنوايي بشنود. و چشم پس از کم نوری بنگرد، و انسان پس از ستیزه جویی، رام

گردد و همواره خدا را - که بخشش‌های او بی‌شمار است و نعمت‌هایش بسیار - در پاره‌ای از روزگار که پس از پاره‌ای دیگر، و در زمان میان آمدن دو پیامبر، بندگان است که از راه اندیشه با آنان در راز است و از طریق خرد دمساز... و همانا مردمانی هستند که ذکر خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارت یا خرید و فروشی آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. با یاد خدا روزگار می‌گذرانند و نهی و منع خدا را - در آنچه حرام فرموده - به گوش بی‌خبران می‌خوانند، به عدالت فرمان می‌دهند و خود عدالت گسترند، و از کارهای زشت نهی می‌کنند و خود از زشت کاری پرهیز دارند، با این که در دنیا زندگی می‌کنند، گویی دنیا را رها کرده به آخرت پیوسته‌اند و سرای دیگر را شاهد کرده‌اند و بر مسائل پنهان برزخیان مدت طولانی اقامت آنها آگاهی دارند و گویا قیامت وعده‌هایش را برای آنان تحقق بخشیده است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن چه را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن چه را که مردم نمی‌شنوند.

هم چنین به روایت شیعه و سنی رسول گرامی اسلام ﷺ فرموده است:

من اخلص لله اربعین صباحاً فبجّر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه؛ هر کس چهل روز (خود را) برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه‌های حکمت را از قلب او بر زبانش جاری می‌کند.

ثانیاً، به اعتقاد شیعه با رسیدن به مقام قرب الهی، انسان بر جهان، نفس و انسان‌های دیگر تسلط تکوینی پیدا می‌کند و می‌تواند به اراده‌ی خود در آن تصرف نماید. معجزات و کرامات انبیا و اولیای الهی و امامت و ولایت باطنی ائمه اطهار علیهم‌السلام همگی از این مقوله‌اند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در بیان عقیده‌ی شیعه درباره‌ی امامت می‌گوید:

۱. نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، خطبه‌ی ۲۲۰.

۲. نور، ۳۶-۳۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۲.

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۰۸، ذیل ماده‌ی «خلص»، به نقل از: ابن فهد حلی، عده‌الداعی.

امام علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه‌ی معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد می‌باشد و به وسیله‌ی حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب مردم تأثیر و تصرف می‌نماید و آنها را به سوی مرتبه‌ی کمال و غایت ایجاد جذب می‌نماید.^۱

بنابراین در تفکر شیعی، امام انسانی است ملکوتی که نه تنها خود عالی‌ترین مدارج کمال را پیموده است، بلکه نقش هدایت‌گری و راهبری و شکوفا ساختن استعدادهای معنوی دیگر انسان‌ها را نیز بر عهده دارد؛ چنان که شخصیت‌های پاک و وارسته‌ای چون: اویس قرنی، اصبع بن نباته، رشید هجری، میثم تمار، کمیل بن زیاد و... در دامان اسلام و رهبران دینی پرورش یافتند که این خود گواه صادق و روشنی است بر باز بودن باب معرفت الله پس از انسداد وحی.^۲

از سوی دیگر، در عرفان اسلامی سیر و سلوک به چهار مرحله تقسیم شده است: ۱. سفر از خلق به حق؛ ۲. سفر از حق به حق همراه با حق؛ ۳. سفر از حق به خلق همراه با حق؛ ۴. سفر از خلق به خلق همراه با حق.

از این چهار سفر، دو سفر نخست اختصاص به پیامبران ندارد و همگان می‌توانند قدم در این راه گذارند و این دو مرحله را طی کنند. در این دو سفر عارف سالک، ابتدا، با کنار زدن حجاب‌های ظلمانی، به مشاهده‌ی جمال حق و مقام فنا دست می‌یابد؛ سپس در سفر دوم، اسما و صفات الهی را شهود کرده، به آنها متصف می‌شود و در نهایت به مقام ولایت تام می‌رسد.

اما سفر سوم و چهارم به پیامبران اختصاص دارد و آنها مأموریت می‌یابند

۱. سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۱۲۴.

۲. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۳۷-۲۳۹.

برای ارشاد و هدایت انسان‌ها به سویشان باز آیند و آنان را به سوی حق فرا خوانند.^۱ ملاصدرا در مفاتیح الغیب تصریح نموده که با پایان یافتن نبوت، تنها وحی خاص پیامبران - که با نزول فرشته بر گوش و جان آنها همراه است - قطع شد، اما باب الهام و اشراق و تعلیم الهی هرگز بسته نشده است: اعلم أنّ الوحی اذا ارید به تعلیم الله عباده فهو لا ینقطع ابدأً، و أنّما انقطع الوحی الخاص بالرسول و النبی من نزول الملک علی اذنه و قلبه؛^۲ بدان اگر مقصود از وحی این باشد که خداوند مطالبی را به بندگان خود بیاموزد، پس این هرگز قطع نمی‌شود، و تنها وحی مختص به رسول و نبی، که همان فرود آمدن جبرئیل بر گوش و قلب پیامبر است، قطع شده است.

ناگفته نماند در دو سفر نخست نیز این تفاوت مهم و اساسی بین وحی پیامبران و کشف و شهود عارفان وجود دارد. وحی و نبوت، به دلالت آیه ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۳ و روایات معصومین علیهم‌السلام موهبتی است الهی که خدای تعالی آن را به بندگان که طهارت درون و سعه‌ی صدر دارند، به ودیعت می‌سپارد؛ در حالی که ولایت و روشن‌بینی‌ای که از طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک عارفانه حاصل می‌شود، اکتسابی است.^۴ به عبارت دیگر، نباید پنداشت

۱. همان، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ شش مقاله، ص ۹۷-۹۹ (مقاله‌ی ختم نبوت)؛ مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر

جهان بینی اسلامی، ص ۳۰۱-۳۰۳.

۲. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۴۰، به نقل از: ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۱۲؛ شش مقاله، ص ۹۸.

۳. انعام، ۱۲۴.

۴. ر.ک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۷ (سیره انبیاء)، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ سید محمد حسین طباطبایی،

بررسی‌های اسلامی، ص ۲۴۲-۲۴۴ و مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۷۵.

که هر کس قدم در وادی عرفان گذارد و منازل راه را بپیماید، می‌تواند امید داشته باشد که به تجربه‌ی دینی پیامبرانه دست یابد. نسبت ولایت عرفانی با نبوت، عموم و خصوص مطلق است؛ بدین صورت که هر پیامبری مقام ولایت دارد، اما عکس آن کلیت ندارد.^۱

تفاوت دیگر وحی و تجربه‌ی عرفانی در این است که عرفا در مکاشفه‌های خود دچار اشتباه و اختلاف می‌شوند و برای تعیین صحت یا سقم و ربانی یا شیطانی بودن یافته‌های خود، نیازمند ضابطه و معیارند؛ در حالی که بین پیامبران اختلافی نیست، و به تصریح قرآن، انبیا مصدق و مبشر یکدیگر بوده‌اند، مگر در مواردی که حکمی نسخ شده که این نیز از قبل معلوم بوده است؛ و نیز وحی پیامبران در هر سه مقطع دریافت، حفظ و ابلاغ، از خطا مصون بوده است.^۲

پس با ختم نبوت، فقط ارتباط انسان با عالم غیب از طریق وحی قطع شد، ولی راه الهام و اشراق و کشف و شهود همچنان باز است و برای رسیدن به این مقام تقوا و تزکیه‌ی نفس شرط لازم و ضروری است. مقام امامت و ولایت باطنی، والاترین مقام معنوی است که پس از رسول گرامی اسلام نیز استمرار دانسته است و همه‌ی افراد می‌توانند از فیض وجود امامان و نقش راهبری و هدایت‌گری ایشان بهره‌مند گردند. امور یاد شده، همراه با معرفت شهودی و عرفانی که یکی از منابع ثابت شناخت است، ابعاد مختلفی از استعداد معنوی بشر در عصر خاتمیت را آشکار می‌سازند.

خلاصه مطالب فصل

- خاتمیت در لغت از ماده «ختم» به معنای «مهر زدن» یا «به پایان رساندن چیزی یا کاری» مشتق شده است و در اصطلاح علم کلام عبارت است از اعتقاد به این که حضرت محمد بن عبدالله ﷺ آخرین پیام آور وحی است و پس از پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد، خواه صاحب شریعت نو باشد یا تنها تبلیغ‌گر دین اسلام.

- دین اسلام، به عنوان خاتم ادیان آسمانی، با شش ویژگی شناخته می‌شود: نسخ شرایع پیشین، نسخ ناپذیری، جاودانگی معجزه و تحریف ناپذیری کتاب آسمانی اش، کامل و جامع بودن از نظر سطح تعلیمات و همه‌جانبه‌نگری، جهانی بودن و فطری بودن.

- انسان در عصر خاتمیت نیز از موهبت الهی ارتباط با جهان غیب و عالم ملکوت بهره‌مند است؛ چرا که ارتباط و مواجهه انسان با خدا دو راه دارد: وحی و الهام. با ختم نبوت تنها راه اول که به پیامبران اختصاص دارد بسته شد. اما راه دوم همچنان به روی انسان گشوده است. شاهد بر مدعا یکی مقام امامت و ولایت معنوی و باطنی است که پس از رسول گرامی اسلام تداوم یافته است و دیگر معرفت شهودی و عرفانی است. در معارف دینی ما بر تقوا و تزکیه نفس که شرط لازم برای رسیدن به مقام کشف و شهود است، تأکید بسیار شده است.

۱. ر.ک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۷، ص ۲۳۰.

۲. ر.ک: دین‌شناسی، ص ۲۴۳ و ۲۴۷ و ۲۴۹ و بررسی‌های اسلامی، ص ۲۴۳.

فصل دوم

دلایل خاتمیت

در شهر عکا) می‌باشد. او ابتدا خود را پیامبر خواند، اما بعدها ادعای الوهیت کرد و (به شیوه‌ی صوفیان) ندای «أنا الله لا اله الا أنا» بر زبان راند. فرقه‌ی دیگر قادیانیه است که بنیانگذار آن غلام احمد قادیانی، از اهالی روستاهای ایالت پنجاب بود. او که از علما و فضیلتی این ایالت بود، در آغاز، در سال ۱۸۹۲م خود را بر اساس حدیث نبوی: «سیأتي على رأس كل مائة سنة رجل يجدد لها دينها»، احیاگر دینی قرن چهاردهم هجری خواند. سپس با جمع آوری گروهی از خواص و عوام به دور خود، ادعا کرد که او مهدی و مسیح موعود است. و پس از مدتی مدعی شد که پیامبر امت اسلامی است. مردم علیه او شورش کردند، ولی با دخالت دولت انگلیس از چنگال آنان گریخت و در سال ۱۹۰۸م بدون آن که جانشینی برای خود برگزیند از دنیا رفت. به همین جهت بین پیروان او اختلاف سختی در گرفت. گروهی به پیروی از بشیر الدین احمد - فرزند غلام احمد - برخاستند و عده‌ی کمی به تبعیت از امیر محمد علی - یار پیشین غلام احمد که مترجم قرآن به زبان انگلیسی نیز هست - تشکیل جداگانه‌ای در شهر لاهور، مرکز ایالت پنجاب، به وجود آوردند و به نام «احمدیه لاهوریه» مشهور شدند. این گروه پیامبر اسلام ﷺ را خاتم الانبیا می‌دانند و به نبوت غلام احمد معتقد نیستند؛ مسلمانان را بر هر عقیده‌ای که باشند تکفیر نمی‌کنند و پشت سر هر مسلمانی، به این شرط که آنها را تکفیر نکنند، نماز می‌گزارند. اما گروه قادیانیه، غلام احمد را پیامبری همچون پیامبران بنی‌اسرائیل می‌دانند که کتاب آسمانی نداشته است.

با این حال هر دو گروه در پاره‌ای از اعتقادات مشترک‌اند؛ از جمله: حرمت جهاد - چرا که مسیحای آنها پیام آور صلح و دوستی و محبت بود -، لزوم تسلیم و فرمانبری در مقابل زمامداران، تلاش برای جمع آوری مال و ثروت و استمرار

○ آیا همه‌ی مسلمانان اصل خاتمیت را قبول دارند؟

اعتقاد به خاتمیت از ضروریات دین اسلام است و انکار آن، موجب ارتداد و در ردیف انکار یگانگی خدا و قیامت است. ظهور دین اسلام، با اعلام جاودانگی آن همراه بود. آیات و روایات به صراحت از پایان یافتن وحی و نبوت خبر داده‌اند و تردیدی نیست که پس از پیامبر اسلام ﷺ پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد.^۱ با این حال بعضی از فرقه‌های مذهبی - که بعید نیست با حمایت و دخالت سیاست مداران و استعمارگران شکل گرفته و تقویت شده باشند - با تشکیک در دلالت آیه‌ی شریفه‌ی «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۲ و تأویل آن - که شرح آن خواهد آمد - به مخالفت با خاتمیت برخاسته‌اند و ادعا نموده‌اند که وحی و نبوت استمرار دارد. یکی از آن فرقه‌ها، بهائیت است که پیرو میرزا حسین علی نوری، معروف به بهاء (متوفای ۱۳۰۹هـ. ق

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۷۵ (مقاله‌ی ختم نبوت)؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۶ و اصول عقاید (۲)، ص ۳۶۷.

۲. احزاب، ۴۰.

وحی تا ابد.^۱

شایان ذکر است که مجمع فقهی الازهر مصر، طی فتوایی، صریحاً حکم به ارتداد فرقه‌ی بهائیت نموده است.^۲

خلاصه این که، اعتقاد به خاتمیت از ضروریات دین اسلام است و کسانی که به مخالفت با آن برخاسته‌اند، مانند دو فرقه‌ی بهائیه و قادیانیه، از زمره‌ی مسلمانان خارج‌اند.^۳

○ آیا می‌توان بر خاتمیت دلیل عقلی اقامه کرد؟

خاتمیت نیز همانند سایر فروع نبوت از مسائلی است که عقل فلسفی را به حریم آنها راهی نیست و برای اثبات آنها باید به دلایل نقلی تمسک جست. شیخ مفید در این زمینه می‌نویسد:

«عقل نه از بعثت پیامبر دیگری پس از رسول گرامی اسلام منع می‌کند و نه از نسخ شریعت او بسان شرایع پیامبران پیشین؛ بلکه مانع از آن اجماع است و علم یقینی و گریزناپذیر به مخالفت آن با دین وی.»^۴

البته نظر به این که خاتمیت و کمال دو امر متلازم‌اند و هیچ دین غیر کاملی نمی‌تواند ادعای خاتمیت داشته باشد، می‌توان کامل بودن دین اسلام را دلیل بر خاتمیت آن گرفت و چنین استدلال کرد که: چون دین اسلام کامل‌ترین دین است، بنابراین باید خاتم ادیان نیز باشد؛ ولی روشن است که چون مقدمه نخست

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۱ و ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲. ر.ک: المحامی احمد ولید سراج الدین، البهائیه و النظام العالمی الجدید، ج ۲، ص ۵۰۶.

۳. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۶.

۴. همان، ص ۱۸۳، به نقل از: شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۹.

این استدلال درون دینی است و کامل بودن دین اسلام با استناد به آیات قرآن و خبر دادن پیامبر اثبات می‌شود، نمی‌توان آن را دلیل عقلی محض شمرد.

○ آیا آیات قرآن به خاتمیت دین اسلام اشاره دارند؟

برخی آیات قرآن کریم را می‌توان بر خاتمیت دین اسلام شاهد آورد، هرچند این آیات از نظر نوع و دامنه‌ی دلالت همسان نیستند. بعضی از این آیات بر پایان یافتن نبوت تبلیغی و تشریحی - هر دو - دلالت دارند و برخی فقط بر ختم نبوت تشریحی. هم چنین بعضی از آیات به صراحت و به دلالت مطابقی بر خاتمیت دین اسلام دلالت دارند، در حالی که بعضی دیگر به دلالت التزامی و از طریق اثبات ویژگی‌ها و اوصاف خاص دین خاتم، مدعا را اثبات می‌نمایند.

آیاتی که با استناد به آنها می‌توان خاتمیت را اثبات نمود، عبارت‌اند از:

۱. ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۱؛ محمد هرگز پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است، و خداوند همواره به هر چیزی داناست.

یکی از سنت‌های اجتماعی رایج در بین اعراب پیش از اسلام، رسم پسر خواندگی بود که به موجب آن پسر خوانده در احکام ارث و ازدواج هم چون پسر واقعی و نسبی به شمار می‌آمد و هم چنان که ازدواج با مطلقه‌ی پسر واقعی زشت و ناپسند بود، ازدواج با مطلقه‌ی پسر خوانده نیز قبیح بود و از آن منع می‌شد. به منظور براندازی و منسوخ نمودن این سنت، پیامبر اکرم ﷺ دستور یافت با زینب،

۱. احزاب، ۴۰.

همسر مطلقه‌ی فرزند خوانده‌اش - زید بن حارثه - ازدواج کند. طبیعی بود این عمل در سطح جامعه بازتاب ناخوشایندی به همراه داشته باشد. برای دفع اعتراض، آیه‌ی فوق نازل شد که در آن خداوند خطاب به مردم می‌فرماید: محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست - و از جمله زید بن حارثه؛ بنابراین ازدواج او با مطلقه‌ی زید در حکم ازدواج با مطلقه‌ی پسر واقعی‌اش نیست و اشکال ندارد - لیکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است.^۱

از آیه‌ی فوق، به دلالت مطابقی، هم ختم نبوت تبلیغی را می‌توان نتیجه گرفت و هم ختم تشریحی را - اعم از این که شریعت جدید، ناسخ شریعت پیشین فرض شود و یا غیر ناسخ، به این صورت که تکمیل کننده و یا تفصیل دهنده‌ی آن باشد -؛ اما سایر آیاتی که برای اثبات خاتمیت دین اسلام به آنها استناد شده، اکثراً تنها در حد نفی تشریح آیین جدیدی که ناسخ شریعت اسلام باشد کارآیی دارند.^۲ این آیات با اثبات اوصاف خاص دین خاتم، راه به سوی اثبات خاتمیت دین اسلام می‌گشایند؛ که عبارت‌انداز:

۲. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۳؛ همانا ما قرآن را نازل کرده‌ایم و

به یقین ما خود نگهبان آنیم.

۳. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ

بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۱؛ بی‌گمان کسانی که قرآن را - چون به آنها رسید - انکار می‌کنند (به کیفر خود می‌رسند) و به راستی که آن کتابی است ارجمند، که نه از پیش رویش و نه از پشت سرش، باطل در آن راه نمی‌یابد؛ فرو فرستاده‌ای است از سوی خداوند حکیم و شایسته‌ی ستایش.

یکی از عوامل مهم تجدید نبوت و ظهور پیامبران متعدد، نابودی و تحریف کتاب‌های آسمانی بود که سبب می‌شده تعالیم پیامبران پیشین صلاحیت خود را برای هدایت انسان‌ها از دست بدهند. ظهور پیاپی پیامبران در طول تاریخ، بیش از آن که معلول تحول شرایط زمانی و مکانی و به تناسب آن نیاز بشر به آیین جدید باشد، معلول همین تغییر و تبدیل‌هاست. دو آیه‌ی فوق با اشاره به تحریف ناپذیری قرآن، بر تحقق شرط لازم - و نه کافی - خاتمیت دین اسلام دلالت دارند.^۲ هم چنین می‌توان نسخ ناپذیری و در نتیجه خاتمیت دین اسلام را از آن‌ها استفاده نمود؛ زیرا این دو آیه به اطلاق خود، مصون و محفوظ ماندن قرآن از هر گونه باطلی، اعم از تحریف به زیادت و نقیصه، نسخ به وسیله‌ی کتاب آسمانی دیگر و عدم مطابقت خبرهای غیبی مربوط به گذشته و آینده‌ی آن با واقع را، تضمین می‌نماید. با این وصف، حجیت و اعتبار قرآن نمی‌تواند به زمان خاص و معینی محدود شود و جاودان و همیشگی خواهد بود، که این خود دلالت دارد بر دوام رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و خاتمیت شریعت او. به عبارت دیگر شریعت جدید یا عین اسلام خواهد بود و یا غیر آن؛ بنابر فرض اول، تشریح آیین جدید،

۱. فضلت، ۴۱-۴۲.

۲. شش مقاله، ص ۷۸-۷۹.

۱. الالهیات، ج ۲، ص ۶۴؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۱۸؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۴-۳۲۵؛ خاتمیت،

ص ۱۷-۱۴؛ هم‌چنین رک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۸ (سیره‌ی انبیاء)، ص ۱۲ و ولایت فقیه، ص ۶۵.

۲. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۹، پاورقی شماره‌ی ۱ (با تصرف).

۳. حجر، ۹.

کاری است لغو و بیهوده و بنا بر فرض دوم، نظر به این که حقانیت و بطلان ناپذیری شریعت اسلام به دلیل آیات فوق امری ثابت و مسلم است هر دو شریعت باید برحق باشند که در این صورت به اجتماع نقیضین می‌انجامد.^۱

۴. ﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^۲؛ بگو شهادت چه کسی برتر است، بگو خدا گواه بین من و شما است، و این قرآن به من وحی شده است تا بدان شما و هر کسی را که (این پیام به او) می‌رسد، هشدار دهم.

این آیه به روشنی دلالت دارد بر این که قرآن کریم همگان را انداز می‌کند؛ اعم از کسانی که پیامبر اکرم ﷺ رو در رو آیات قرآن را بر آنان تلاوت کرده و کسانی که از غیر آن حضرت آیات را شنیده‌اند و یا تا روز قیامت خواهند شنید.^۳

۵. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۴؛ زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که فرقان (قرآن) را بر بنده‌اش نازل کرد تا هشدار دهنده‌ی جهانیان باشد.

لفظ «العالمین» در این آیه‌ی شریفه، اگر چه شامل همه‌ی آفریدگان می‌شود، لیکن بنا بر سیاق آیه که هدف از فروفرستادن قرآن را انداز دانسته، مراد از آن، مکلفین از مخلوقات‌اند؛ یعنی انسان و جن.^۵

شاید گفته شود: برخی مفسران در آیه‌ی «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۱، «العالمین» را به معنای جمعیت انبوه گرفته‌اند؛ آیا نمی‌توان احتمال داد که در آیه‌ی مورد استشهاد نیز همین معنا اراده شده باشد؟ در پاسخ باید گفت: از لفظ «العالمین»، هم در استعمال عرفی و هم در کاربرد قرآنی آن، عموم به ذهن تبادر می‌کند. در قرآن کریم این کلمه گاه به معنای عموم مخلوقات به کار رفته است؛ مانند آیه‌ی «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»^۲ و گاه بر همه‌ی مخلوقاتی که از علم و آگاهی برخوردارند (یعنی ملائکه و جن و انس) اطلاق شده است؛ مانند آیه‌ی «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۳ و گاه خصوص انسان‌ها از آن اراده شده است؛ مانند آیه‌ی «اتَّاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ»^۴.

در عبارت «أَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۵ نیز اولاً، لفظ «العالمین» برخلاف آنچه صاحب کشف تفسیر نموده، در جماعت و گروه انبوه ظهور ندارد و مراد همه‌ی انسان‌هاست. نهایت این که به مردمان در یک مقطع زمانی خاص نظر دارد؛^۶ ثانیاً، این کلمه چه به معنای جمعیت انبوه باشد و چه به همه‌ی مردم در یک مقطع زمانی تخصیص یابد، علت عدول از ظاهر آن و روی آوردن به یکی از این

۱. بقره، ۴۷.

۲. شعراء، ۲۳-۲۴.

۳. بقره، ۲۵۱.

۴. شعراء، ۱۶۵.

۵. بقره، ۴۷.

۶. توضیح بیشتر در این زمینه رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۳۳.

۱. الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۹-۴۷۰ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۵.

۲. انعام، ۱۹.

۳. المیزان، ج ۷، ص ۳۹؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۷۰-۴۷۱ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۳۵.

۴. فرقان، ۱.

۵. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۳.

دو تفسیر، وجود شاهد و قرینه است که قرآن در جای دیگر خطاب به امت اسلام، به برتری آنها بر سایر امت‌ها تصریح نموده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ هم چنان که آیهی «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱ نیز گویای برتری حضرت مریم علیها السلام بر زنان جهانیان است، در حالی که مطابق احادیث، فاطمه زهرا علیها السلام برتر از حضرت مریم علیها السلام بوده است؛ که اگر این شاهد قرآنی یا روایی نبود، لفظ «العالمین» بر همان معنای حقیقی خود حمل می‌شد؛ ولی در مورد آیهی اول سوره‌ی فرقان چنین شاهد و قرینه‌ای در اختیار نیست تا لفظ را از معنای حقیقی‌اش بگرداند و سبب دست برداشتن از ظاهر آیه شود.^۲

۶. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳؛ و ما تو را جز برای همه‌ی مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداش‌های الهی) بشارت دهی و (از عذاب الهی) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

معنایی که در وهله‌ی نخست از آیه به ذهن خطور می‌کند این است که «کافه» حال از «الناس» است که بر آن مقدم شده است و ترکیب اصلی آیه چنین است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»؛ و ما تو را جز برای همه‌ی مردم نفرستاده‌ایم، تا بشارت دهی و بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۱. آل عمران، ۱۱۰.

۲. همان، ۴۲.

۳. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۳۳ و الالهیات، ج ۲، ص ۴۷۱-۴۷۳.

۴. سبأ، ۲۸.

احتمال دیگر این که «کافه» حال از ضمیر منصوب در «ارسلناک» باشد که در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود: «ما تو را نفرستادیم مگر برای آن که مردم را از گناه منع کنی و بازداری». این احتمال از چند جهت قابل تأمل است: اولاً طبق این ترکیب، با وجود ذکر (بشیراً و نذیراً) در ذیل آیه نیازی به تفسیر آن به قید کافه نیست؛ چرا که بشارت و بیم دادن متضمن منع از محرمات و گناهان هم هست؛ ثانیاً، لفظ «کافه» در قرآن، در همه جا به معنای «جمیعاً» به کار رفته است؛ مثل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»^۱، «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً»^۲ و «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً»^۳ / این آیات بر جهانی بودن دین اسلام نیز دلالت دارند.

علاوه بر شواهد قرآنی یاد شده، آیات دیگری نیز به خاتمیت دین اسلام اشاره دارند؛ از جمله:

۱. «أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْنَعِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۴؛ (با این حال) آیا غیر خدا را به داوری طلبیم؟! در حالی که اوست که کتاب آسمانی (قرآن) را به تفصیل بر شما نازل کرده است. و کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان داده‌ایم

۱. بقره، ۲۰۸.

۲. توبه، ۳۶.

۳. همان، ۱۲۲.

۴. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۳۵-۱۳۶؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۷۴ و المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۶-۳۷۷.

۵. انعام، ۱۱۴-۱۱۵.

می‌دانند که آن به حق از جانب پروردگارت فروفرستاده شده است؛ بنابراین از تردید کنندگان مباش. و سخن پروردگارت به درستی و عدل، به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده‌ی داناست.

مراد از (کلمه) در آیه، به قرینه این بخش از آیه‌ی قبل: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ﴾، دعوت اسلامی، قرآن کریم و یا احکام و شرایع مشتمل بر آنهاست، که با ظهور اسلام و نزول کتاب آسمانی که حاکم و ناظر بر کتاب‌های پیش از خود است، دین و شریعت واحد الهی که در گذر زمان، به تدریج، به سوی کمال گام برداشته، در کامل‌ترین جلوه گاه خویش - از جهت صدق و درستی و عدل و میانه روی و پرهیز از هر گونه افراط و تفریط - نمودار شده است؛ با این وصف، این دین تغییرپذیر نیست و اعتبار خود را برای همیشه حفظ خواهد کرد.^۱

۲. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۲؛ و بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم، تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما.

این آیه امت اسلام را امتی وسط و متعادل و کامل معرفی می‌کند، که این خود می‌تواند قرینه و شاهدی باشد بر ختم نبوت؛ زیرا اگر بعد از رسول گرامی اسلام ﷺ پیامبر دیگری مبعوث شود، با توجه به این که معنا ندارد شریعت جدید نسبت به شریعت پیش از خود ناقص باشد، باید امتی کامل‌تر از امت اسلام ظهور

کند، در حالی که این آیه چنین فرضی را رد می‌کند.^۱

خلاصه پاسخ: آیات متعددی از قرآن بر ختم نبوت دلالت دارند، هر چند از نظر نوع دلالت و دامنه‌ی آن یکسان نیستند؛ از جمله آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب که به دلالت مطابقی هم بر ختم نبوت تشریحی گواه است و هم بر ختم نبوت تبلیغی. برخی از آیات هم به دلالت التزامی و از راه اثبات پاره‌ای ویژگی‌های دین خاتم، تنها برای اثبات ختم نبوت تشریحی کارآیی دارند، مانند آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجر و ۴۱-۴۲ فصلت که بر تحریف ناپذیری قرآن و نسخ ناپذیری اسلام دلالت دارند، و آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی انعام، ۱ فرقان و ۲۸ سبأ که به جهانی بودن دین اسلام ناظرند. آیات ۱۱۴-۱۱۵ سوره‌ی انعام و ۱۴۳ بقره نیز به خاتمیت دین اسلام اشاره دارند.

○ آیا برای اثبات خاتمیت روایات معتبری وجود دارد؟

روایات بسیاری از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه‌ی اطهار^{علیهم‌السلام} به صراحت بر ختم نبوت دلالت دارند؛ از جمله:

۱. یکی از احادیث مورد اتفاق بین همه‌ی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، حدیث منزلت است. هنگامی که پیامبر ﷺ برای غزوه‌ی تبوک سپاه تجهیز می‌کردند، حضرت علی^{علیه‌السلام} از ایشان اجازه‌ی حضور در جنگ را خواستار شدند، پیامبر با درخواست آن حضرت موافقت نکردند و وقتی گریه و اندوه ایشان را مشاهده کردند، خطاب به ایشان فرمودند:

أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى ألا أنه لا نبي بعدى؛ آیا راضی و خرسند نمی‌شوی از این که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی،

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۳۹؛ الالهيات، ج ۲، ص ۴۷۶؛ الميزان، ج ۷، ص ۳۲۹-۳۳۰.

۲. بقره، ۱۴۳.

۱. ر.ک: خاتمیت، ص ۱۹.

جز این که پیامبری پس از من نیست.^۱

۲. در حدیثی دیگر، پیامبر ﷺ می‌فرماید:

إن مثلي و مثل الانبياء من قبل، كمثل رجل بنى بيتاً فأحسنه و اجمله، ألأ موضع لبنة من زاوية، فجعل الناس يطوفون به و يعجبون له و يقولون: هلاً وضعت هذه اللبنة قال: فأنا اللبنة و أنا خاتم النبيين؛ همانا مثل من و مثل انبیاء پیشین، همانند مثل کسی است که خانه‌ای را ساخت و آن را نیکو داشت و زیبا نمود، مگر به اندازه جای یک آجر از گوشه‌ای؛ مردم دور آن می‌گشتند و از آن در تعجب بودند و می‌گفتند: چرا این آجر سر جای خود گذاشته نشده است؟ سپس فرمود: من آن آجرم و من خاتم پیامبرانم.^۲

۳. از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

لی خمسة اسماء: أنا محمد و أحمد؛ أنا الماحی یحو الله بی الکفر؛ و أنا الحاشر، یحشر الناس علی قدمی؛ و أنا العاقب الذی لیس بعده النبی؛ من پنج نام دارم: من «محمد» و «احمد»؛ ام، من «ماحی» ام، خدا به وسیله‌ی من کفر را محو و نابود می‌کند؛ و من «حاشر» ام، مردم روی قدمگاه من محشور می‌شوند [و من میزان سنجش اعمال مردمانم] و من «عاقب» ام که پس از من پیامبری نیست.^۳

۴. هم چنین از آن حضرت نقل شده است:

فُضِّلْتُ بَسْتٍ: أُعْطِيتُ جِوَامِعَ الْكَلِمِ، وَ نُصِرْتُ بِالرَّعْبِ، وَ أَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَ جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَ مَسْجِدًا، وَ أُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَأَقَّةٍ، وَ خُتِمَ بِي

۱. الالهيات، ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۷؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۰؛ اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم، ص ۵۴۵؛ ولايت فقيه، ص ۶۵؛ اصول عقايد (۲)، ص ۳۷۲-۳۷۳ و معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۸.
 ۲. الالهيات، ج ۲، ص ۴۷۷ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۲.
 ۳. الالهيات، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۷۸؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۲ و اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم، ص ۵۴۷؛ خاتمیت، تاريخهم، ص ۵۴۶.

النَّبِيِّن؛ با شش ویژگی (بر دیگر پیامبران) برتری یافته‌ام: سخنان جامع به من داده شده است، با ترس یاری شده‌ام، غنائم (جنگی) بر من حلال شده، زمین برای من پاک کننده و سجده‌گاه قرار داده شده است، به سوی خلق جملگی فرستاده شده‌ام، و پیامبران به من ختم شده‌اند.^۱

۵. در روایتی دیگر آن حضرت می‌فرماید:

«إنَّ الرِّسَالَةَ وَ النَّبُوَّةَ قَدْ انْقَطَعَتْ وَ لَا رَسُولَ بَعْدِي وَ لَا نَبِيَّ» قال: «فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ» فقال: «و لَكِنَّ الْمُبَشِّرَاتِ» فقالوا: يا رسول الله و ما الْمُبَشِّرَاتِ؟ فقال: «رُؤْيَا الْمُسْلِمِ وَ هِيَ جِزَاءٌ مِنَ اجْزَاءِ النَّبُوَّةِ»؛ همانا رسالت و نبوت قطع شده است و بعد از من نه رسولي خواهد آمد و نه نبي‌اي. فرمود: پس اين امر بر مردم دشوار می‌شود؛ سپس فرمود: وليكن بشارت دهندگاني خواهند بود. پرسيدند: اي رسول خدا، چه بشارت دهندگاني؟ فرمود: رؤيای مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است.^۲

۶. حضرت علی عليه السلام نیز بارها به ختم نبوت تصریح کرده است، از جمله:

الی أن بعث الله سبحانه محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله لأنجاز عده و تمام نبوتہ مأخوذاً علی النبیین میثاقه مشهوراً سماته کریماً میلاده؛ تا این که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت برای وفا کردن به وعده‌ی خود و پایان رساندن نبوت خویش، در حالی که بر همه‌ی پیامبران پیمان او گرفته شده بود، نشانه‌هایش (میان امت‌ها) شناخته شده بود و تولدش مبارک بود.^۳

۱. الالهيات، ج ۲، ص ۴۷۸؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۴ و اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم، ص ۵۴۷.
 ۲. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۳ و اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم، ص ۵۴۷.
 ۳. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۸؛ اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم، ص ۵۴۷؛ خاتمیت، ص ۲۳ و شش مقاله، ص ۸۹ (مقاله‌ی ختم نبوت).

ارسله علی حین فترة من الرُّسل و تنازع من الألسن فقَفَى به الرُّسل و ختم به الوحی؛ او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند و مردم در کار دین گونه گونه راه می‌پیمودند. پس او را در پی پیامبران فرستاد و بدو مهر ختم بر صحیفه وحی نهاد.^۱

۸. امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی به نقل از جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

أیها الناس حلّالی حلال الی یوم القيامة و حرامی حرام الی یوم القيامة ألا و قد بینهما الله عزّوجلّ فی الكتاب و بیئتھما لکم فی سنتی و سیرتی؛ ای مردم، حلال من، حلال است تا روز قیامت و حرام من، حرام است تا روز قیامت. بدانید خداوند - عزّوجلّ - حلال و حرام را در قرآن بیان نمود و من در سنت و سیره‌ام.^۲

۹. امام موسی کاظم علیه السلام نقل می‌کند: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید:

ما بال قرآن لایزداد عند النُّشر و الدّراسة الاّ غضاضة؟ چگونه است که قرآن با پراکندن و آموختن جز بر طراوتش افزوده نمی‌شود؟ [در پاسخ فرمود:] لأنّ الله لم یُنزله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو فی کلّ زمان جدید و عند کلّ قوم غضّ الی یوم القيامة؛ زیرا خداوند آن را برای زمانی خاص و مردمانی خاص نازل نکرد؛ به همین دلیل قرآن در هر عصری نو است و برای هر قومی، تا روز قیامت، با طراوت.^۳

شایان ذکر است دو روایت اخیر تنها بر ختم نبوت تشریحی دلالت دارند، ولی

۱. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳. همان، ص ۱۵۹؛ اضاء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، ص ۵۴۹؛ شش مقاله، ص ۱۳۳ (مقاله‌ی ختم نبوت) و محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷.

از سایر روایات هم ختم نبوت تشریحی استفاده می‌شود و هم ختم نبوت تبلیغی.^۱

جمع‌بندی: روایات بسیاری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام بر جای مانده که به روشنی گویای ختم نبوتند. به برخی از تعابیر به کار رفته در آنها می‌توان چنین اشاره نمود: الاّ انه لاتبی بعدی (در حدیث منزلت)، انا خاتم النبیین، انا العاقب الذی لیس بعده النبی، ختم بی النبیین، لارسول بعدی و لاتبی، قَفَى به الرسل و ختم به الوحی. برخی روایات هم تنها بر ختم نبوت تشریحی دلالت دارند، از جمله روایاتی که حلال و حرام و تشریح نبوی را جاوید معرفی می‌کند.

خلاصه مطالب فصل

- اعتقاد به خاتمیت از ضروریات دین اسلام است و انکار آن معادل است با خروج از جرگه‌ی مسلمانان. از این رو حکم به تکفیر دو فرقه‌ی بهائیه و قادیانیه شده است.

- دلایلی که گوه بر خاتمیتند همگی نقلی‌اند و دلیل عقلی محض برای اثبات آن در دست نیست.

- آیات متعددی از قرآن بر ختم نبوت دلالت دارند، هر چند از نظر نوع دلالت و دامنه‌ی آن یکسان نیستند؛ از جمله آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب که به دلالت مطابقی هم بر ختم نبوت تشریحی گواه است و هم بر ختم نبوت تبلیغی. بعضی از آیات هم به دلالت التزامی و از راه اثبات پاره‌ای ویژگی‌های دین خاتم، تنها برای اثبات ختم نبوت تشریحی کارایی دارند، مانند آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجر و ۴۱-۴۲

۱. روایاتی که به آنها استشهد شد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که بر ختم نبوت دلالت دارند. برای مطالعه بیشتر تر رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۴۰-۱۶۷.

فصلت که بر تحریف ناپذیری قرآن و نسخ ناپذیری اسلام دلالت دارند، و آیهی ۱۹ سورهی انعام، ۱ فرقان و ۲۸ سبأ که به جهانی بودن دین اسلام ناظرند. آیات ۱۱۴-۱۱۵ سورهی انعام و ۱۴۳ بقره نیز به خاتمیت دین اسلام اشاره دارند.

- روایات بسیاری از پیشوایان دینی ما نقل شده که صریحاً بر ختم نبوت تبلیغی و تشریحی و یا خصوص نبوت تشریحی دلالت دارند.

فصل سوم

شبهات خاتمیت

مهم، سودمند و صادق اطلاق می‌شود^۱ - گرفته شده و به معنای کسی است که خبری با این اوصاف آورد. و از آنجا که انبیا پیام آوران وحی و حامل خبرهای مهم از جانب خدا برای هدایت و سعادت انسان هستند «نبی» نامیده شده‌اند.^۲

برخی نیز قایل‌اند: نبی از «نبوة» به معنای ارتفاع و بلندی مشتق شده است و چون پیامبران بر دیگر انسان‌ها شرافت و فضیلت دارند، به این نام خوانده شده‌اند.^۳

کلمه‌ی رسول نیز از ماده‌ی «رسل»، به معنای برانگیخته و روان شدن همراه با تانی و نرمی، مشتق شده است.^۴

معنای اصطلاحی: از آیه‌ی شریفه‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ»^۵ اجمالاً استفاده می‌شود که بین انبیا و رسولان فرق است و در توضیح آن، تفاسیر مختلفی مطرح شده است:

۱. نبی، انسان کامل و برگزیده‌ای است که از جانب خدا به او وحی می‌شود، هر چند مأمور ابلاغ آن به مردم نباشد؛ ولی رسول، پیامبری است که علاوه بر دریافت وحی، وظیفه‌ی ابلاغ آن را نیز برعهده دارد.^۶ طبق این تفسیر، مفهوم نبی

○ با توجه به این که آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب پیامبر اسلام ﷺ را «خاتم النبیین» خوانده است، نه «خاتم الرسل»؛ آیا ممکن است پس از پیامبر اسلام ﷺ، رسول دیگری از جانب خدا برانگیخته شود و شریعت جدیدی را به بشر عرضه نماید؟

همانگونه که ملاحظه می‌شود در این اشکال، با تفکیک نبوت و رسالت از یکدیگر و فرق گذاردن بین آنها، سعی در توجیه این مدعا شده است که ختم نبوت با ختم رسالت تلازم ندارد و از اولی نمی‌توان دومی را نتیجه گرفت.^۱

قبل از پاسخ به این اشکال لازم است ابتدا به معنای لغوی و اصطلاحی «نبی» و «رسول» و نسبت این دو اشاره شود.

معنای لغوی: درباره‌ی ماده‌ی اشتقاق کلمه‌ی نبی اتفاق نظر وجود ندارد برخی (مثل اندیشمندان معاصر) معتقدند این کلمه از «نبا» - که در لغت عرب بر خبر

۱. نبوت، ص ۱۵؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۹۸ و مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۸.
 ۲. رک: المیزان، ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۲، ص ۱۳۹ و ج ۱۶، ص ۳۲۵؛ مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۸-۳۷۰؛ و ج ۳، ص ۱۲۸؛ نبوت، ص ۱۵ و ولایت فقیه، ص ۱۸۶.
 ۳. مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۹.
 ۴. رک: جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۷۱-۷۲؛ مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ نبوت، ص ۱۵.
 ۵. حج، ۵۲.
 ۶. رک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۴۴ و منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۰-۲۶۱، به نقل از: تبیان، ج ۷، ص ۳۳۱؛ مجمع البیان، ص ۹۱؛ تفسیر جلالین، ذیل آیه ۵۲ سوره‌ی حج؛ تفسیر المنار، ج ۹، ص ۲۲۵؛ المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹ و ج ۱۴، ص ۳۹۱ و اصول عقاید (۲)، ص ۱۳.

۱. رک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۷؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷؛ خاتمیت، ص ۴۱ و مرتضی مطهری، نبوت، ص ۱۶.

در مقایسه با رسول شمول و گستردگی بیشتری دارد.

از طرف دیگر قرآن کریم، بعضی پیامبران را به ترتیب با وصف «رسولاً» و «نبیاً» مدح و توصیف می‌کند؛^۱ در حالی که در این مقام مناسب است ابتدا صفت عام ذکر شود، سپس صفت خاص.^۲ به علاوه آیهی «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا...»^۳ دلالت دارد بر این که همه‌ی پیامبران، اعم از انبیا و رسولان، مأمور ابلاغ وحی بوده‌اند؛ در غیر این صورت، صدر و ذیل این بخش از آیه با یکدیگر تناسب نداشته، اسناد «ارسال» به «نبی» بیوجه خواهد بود.^۴ و اصولاً مبعوث شدن پیامبری که وظیفه‌ی ابلاغ وحی را ندارد، چگونه می‌تواند هدف از بعثت انبیا را، که همانا هدایت انسان‌ها به سوی رشد و کمال و سعادت است، جامه‌ی عمل بپوشاند؟^۵ هم چنین آیهی «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا»^۶ نیز می‌تواند شاهدهی باشد بر این مدعا که انبیا هم وظیفه‌ی تبلیغ دین و دعوت مردم را بر عهده داشته‌اند؛ در غیر این صورت دلیلی ندارد که گناهکاران به دشمنی و مخالفت با آنان برخیزند.^۷

۲. رسول تنها شامل انبیایی می‌شود که همراه خود، کتاب آسمانی داشته‌اند.^۱ این تفسیر نیز به دلایلی چند مخدوش است: اولاً هیچ ملازمی بین رسول بودن و داشتن کتاب آسمانی نیست؛ چنان که در قرآن کریم بعضی پیامبرانی که کتاب آسمانی نداشته‌اند، مانند حضرت لوط و شعیب «رسول» خوانده شده‌اند.^۲ هم چنین روایات اسلامی نیز رسولان را ۳۱۳ نفر و کتاب‌های آسمانی را ۱۰۴ کتاب شمرده‌اند؛^۳ ثانیاً، تفسیر یاد شده ادعایی بدون دلیل است. اگر در تأیید آن به آیه‌ی شریفه‌ی «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»^۴ استشهاد می‌شود، در پاسخ گفته می‌شود که این آیه به وسیله‌ی آیه‌ی «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ»^۵ که می‌فرماید خداوند همراه انبیا کتاب نازل، در حالی که به یقین همه‌ی آنها صاحب کتاب نبوده‌اند، تضعیف می‌شود؛ لذا در مقام تفسیر باید این دو آیه را بر این معنا حمل نمود که اجمالاً برخی انبیا و رسولان کتاب آسمانی داشته‌اند، نه این که فرد فرد آنها با خود کتابی به همراه آورده‌اند.^۶

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۴۹ و منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۳، به نقل از: کشاف، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۳۵۲؛ تفسیر نیشابوری، ج ۲، ص ۵۱۳؛ تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۷؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۲۳ و المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۲.
 ۲. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۵۰-۳۵۱ و المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱-۳۹۲.
 ۳. ر.ک: مفاهیم القرآن، ص ۳۵۲-۳۵۳ و المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱-۳۹۲.
 ۴. حدید، ۲۵.
 ۵. بقره، ۲۱۳.
 ۶. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۴۹-۳۵۰ و منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۱. مریم، ۵۱ و ۵۴.

۲. ر.ک: المیزان، ج ۲، ص ۱۴۰؛ اصول عقاید (۲)، ص ۱۴.

۳. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۴۸؛ منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۲ و المیزان، ج ۲، ص ۱۴۰ و ج ۱۴، ص ۳۹۱.

۴. اصول عقاید (۲)، ص ۱۵.

۵. فرقان، ۳۱.

۶. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۴۶-۳۴۷ و منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۱-۲۶۲.

۳. رسول، پیامبر صاحب شریعت است، نه هر پیامبری.^۱ این تفسیر نیز به دلیل عدم تطابق تعداد رسولان (۳۱۳) و پیامبران صاحب شریعت (۵ نفر) قابل قبول نیست.^۲ علاوه بر این که قرآن در مواردی به پیامبرانی که صاحب شریعت نیستند «رسول» اطلاق کرده است.^۳

۴. رسول تنها بر پیامبرانی اطلاق می‌شود که جبرئیل - «رسول کریم وحی» - در بیداری بر آنان متمثل و ظاهر شده و با آنان سخن می‌گفته است، ولی به پیامبرانی نبی گویند که از طریقی دیگر - غیر از آنچه گفته شد؛ مانند الهام، وحی از پس حجاب، و یا با شنیدن صدای فرشته وحی و... - سر و ش غیبی را تلقی و دریافت می‌کرده‌اند.^۴

۵. نبی پیامبری است که در خواب به او وحی می‌شود و از امور غیبی آگاه می‌گردد؛ در حالی که رسول، فرشته‌ی وحی را می‌بیند و با او سخن می‌گوید.^۵

دو تفسیر اخیر که با استفاده از روایات ارائه شده‌اند، در تعریف رسول اشتراک و در تعریف نبی تفاوت دارند. در روایاتی که به آنها تمسک جستند تصریح شده است که بعضی از پیامبران هم نبی بوده‌اند و هم رسول.

شایان ذکر است که فرقه‌ی بهائیت در توجیه نظر خود، مبنی بر ختم نبوت و

استمرار رسالت، به تفسیر اخیر تمسک جستند؛^۱ هر چند که در اثبات مدعای خویش تفاوت عمده بین نبی و رسول را از نظر صاحب شریعت بودن می‌دانند.

در مقام نقد باید گفت: اگر چه در بدو امر ممکن است احتمال داده شود که از نظر مصداق، نسبت نبی و رسول عموم و خصوص من وجه است - که در این صورت نمی‌توان از ختم نبوت، ختم رسالت را نتیجه گرفت - ولی این فرض که رسولی نبی نباشد مردود است، چون روایات تنها ۳۱۳ نفر از ۱۲۴۰۰۰ نبی را به عنوان رسول معرفی می‌کنند. براساس این روایات بعضی از پیامبران هم نبی بوده‌اند و هم رسول، و بعضی دیگر تنها نبی بوده‌اند.^۲ به علاوه برخی از احادیث - هر چند بسیار اندک - به صراحت بر ختم رسالت دلالت دارند؛ مانند این دو حدیث شریف از امام علی علیه السلام در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله: «ارسله علی حین فتره من الرسل و تنازع من الالسن فقفی به الرسل و ختم به الوحی»^۳ و «أمین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته».^۴

شایان ذکر است که علامه طباطبایی رحمته الله علیه، روایاتی که در این دو تفسیر اخیر به آنها استناد شده است را در مقام توصیف مصداق نبی و رسول می‌داند نه تحدید معنا و مفهوم آن دو.^۵

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۵۳ و منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۴، به نقل از: تفسیر مراغی، ج ۱۷،

ص ۱۲۷؛ تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۷؛ و نیز ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱ و خاتمیت، ص ۴۴.

۲. ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱؛ منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۴؛ و برای مطالعه‌ی بیش‌تر ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۵۴-۳۵۷.

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱-۳۹۲ و خاتمیت، ص ۴۴.

۴. مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۵۹-۳۶۰.

۵. همان، ص ۳۶۴؛ مرتضی مطهری، نبوت، ص ۱۶.

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۳۶۶.

۲. ر.ک: المیزان، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۳. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۳.

۴. همان، خطبه‌ی ۱۷۳.

۵. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی دو تفسیر اخیر ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۶-۳۵۹ و منشور

جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۶. نبی کسی است که از سوی خدا - به وسیله‌ی یکی از راه‌های شناخته شده - به او وحی می‌شود، در حالی که رسول، انسانی - و بلکه موجودی - است که از جانب شخصی - خدا یا غیر او - مأموریت ابلاغ پیام یا انجام کاری را بر عهده داشته باشد. گواه بر این تفسیر، ماده‌ی اشتقاق و کاربرد قرآنی این دو کلمه است. «نبی» بنا بر رأی اکثر لغویین از نَبَأ مشتق شده است و مقصود از آن در آیات و روایات، کسی است که شرافت آگاهی از غیب و مخاطب وحی بودن را یافته است؛ به همین دلیل در اغلب موارد در قرآن، کلمه‌ی وحی و مشتقات آن با کلمه‌ی نبی و نبیین قرین و هم‌نشین شده است؛ مانند آیه‌ی «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ...»^۱ هم چنان که وقتی در مقام تحدید و برشمردن وظایف پیامبران است، کلمه‌ی رسول و یا کلمات هم خانواده‌ی آن را بر می‌گزیند؛ مانند «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۲ و «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ»^۳.

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که نبی و رسول به دو بُعد از یک مقام اشاره دارند: اولی به بُعد خبر گرفتن و دریافت وحی که لازمه آن تعالی روح و آمادگی ضمیر انسان برای شنیدن ندای غیبی است و دومی به بُعد خبر آوردن و ابلاغ وحی؛ بنابراین این دو لفظ با یکدیگر مترادف نیستند؛ از نظر مفهوم نیز بین آنها بینونت و جدایی برقرار است. و اما از نظر مصداق، قرآن کریم واژه‌ی رسول را بر

۱. نساء، ۱۶۳.

۲. عنکبوت، ۱۸.

۳. اعراف، ۶۲.

کسی که از جانب دیگری مأموریت انجام کاری را داشته باشد اطلاق می‌کند، اعم از این که فرشته باشد؛ مانند «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»^۱ و یا انسانی که از سوی انسان دیگر عهده‌دار مأموریتی شده باشد؛ چنان که در داستان حضرت یوسف می‌خوانیم: «فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكِ»^۲، و یا پیامبری که از طرف خدا مأمور دعوت مردم به یکتاپرستی و انذار و تبشیر باشد. لفظ رسول در این کاربرد وسیع اعم مطلق است از نبی. اما بنابر معنای اصطلاحی کلمه‌ی رسول (رسالت انسان از جانب خدا) و با قطع نظر از شمار اندکی از انبیا که طبق برخی روایات دایره‌ی نبوت آنها به خودشان محدود بوده و به دیگران تجاوز نمی‌کرده، نسبت بین نبی و رسول تساوی است.^۳

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که: ۱. نبوت و رسالت مفهوماً با یکدیگر مابینند؛ ۲. مقام نبوت بالاتر و برتر از مقام رسالت است و به همین دلیل، در برخی آیات که دو صفت نبی و رسول با یکدیگر جمع شده، ابتدا رسول ذکر شده است، سپس نبی؛ ۳. نبوت، اساس رسالت انسان از جانب خداست؛ ۴. نبی و رسول از نظر مصداق با یکدیگر مساوی‌اند. طبق این تفسیر، تلازم ختم نبوت با ختم رسالت را از دو طریق می‌توان نشان داد: یکی با استناد به نسبت تساوی که بین مصادیق نبی و رسول برقرار است و دیگر با استناد به این امر که نبوت رکن رسالت است و با انقطاع وحی و بسته شدن دفتر نبوت، موضوع رسالت نیز منتفی

۱. مریم، ۱۹.

۲. یوسف، ۵۰.

۳. از ظاهر کلام بعضی دیگر از بزرگان نیز استفاده می‌شود که نبی و رسول با هم نسبت تساوی دارند.

ر.ک: ولایت فقیه، ص ۱۸۶ و خاتمیت، ص ۴۳-۴۴.

می‌شود؛ چون تنها کسی می‌تواند حامل رسالتی از جانب خدا برای انسان‌ها باشد که در مرتبه‌ی نخست بتواند پیام او را از طریق وحی دریافت نماید. دلیل این که در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب تعبیر «خاتم النبیین» به کار رفته، نه «خاتم الرسل» این است که نبوت سنگ بنا و رکن رسالت است.^۱

تفسیر فوق از دو جهت قابل تأمل است: اولاً، آیه‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِذَا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ»^۲ به وضوح بر تغایر مصداقی نبی و رسول دلالت دارد؛ ثانیاً - همچنان که قبلاً نیز گفته شد - از روایات، شمول مصداقی نبی نسبت به رسول استفاده می‌شود.

تفسیر برگزیده: از آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا...» استفاده می‌شود که هم نبی و هم رسول، برای هدایت و ارشاد انسان‌ها فرستاده شده‌اند؛ با این تفاوت که نبی برانگیخته می‌شود تا مردم را از اخبار غیبی که نزدش است آگاه سازد و «بنا به اقتضای عنایت خداوند به هدایت انسان‌ها به سوی سعادت و صلاح زندگی مادی و معنوی شان، اصول و فروع دین را برای آنان بیان کند»^۳ اما رسول علاوه بر اعلام اخبار غیبی، رسالت خاصی از جانب خدا نیز بر عهده دارد که یکی از ابعاد آن اتمام حجت بر مردم است؛ به گونه‌ای که از آن پس عذر و بهانه‌ای برای آنان نماند^۴ و در صورتی که مردم از سر عناد و لجاجت به مخالفت

برخیزند، مجوز عذاب و هلاک آنان باشد^۱؛ هم چنان که گفتوگوهای رسولان الهی - همچون نوح، هود، صالح، و... - با امت‌هایشان مؤید بلکه دلیل بر آن است.^۲ با مطالعه و بررسی آیات قرآن تفاوتی بیش از آنچه معنای لغوی این دو کلمه افاده می‌کند، ظاهر و آشکار نمی‌گردد که رسول، شرافت واسطه بودن بین خدا و بندگانش را دارد و نبی، شرافت علم به خدا و آنچه نزد اوست.^۳ ولی از نظر روایات اسلامی بین نبی و رسول، از نظر مصداق، نسبت عموم و خصوص مطلق وجود دارد. در بعضی روایات تصریح شده که تعداد انبیا ۱۲۴۰۰۰ نفر است و از این تعداد ۳۱۳ نفر رسول هستند.^۴ برخی روایات نیز، تفاوت نبی و رسول را در نحوه‌ی تلقی وحی دانسته‌اند، به این ترتیب که به نبی در خواب وحی می‌شود، ولی رسول فرشته‌ی وحی را می‌بیند و با او سخن می‌گوید.^۵ البته این روایات در صدد تحدید و تعیین معنا و مفهوم نبی و رسول نیستند، بلکه مقصودشان این است که نبوت و رسالت دو مقام‌اند که ویژگی یکی رؤیاست و ویژگی دیگری مشاهده‌ی فرشته‌ی وحی. گاه این دو مقام و ویژگی در یک فرد جمع می‌شود و گاه نبوت بدون رسالت تحقق می‌یابد.

پس در پاسخ اشکال کسانی که دلالت آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب بر ختم

۱. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» اسراء، ۱۵.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۴۰.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۴۴، به نقل از: معانی الاخبار و خصال.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۷۷ و ج ۱۳، ص ۲۰۸ و ج ۱۴، ص ۳۹۱.

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۸-۳۸۷ و منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۶۶-۲۷۳.

۲. حج، ۵۲.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۱۴۰.

۴. «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» نساء، ۱۶۵.

رسالت را زیر سؤال برده‌اند باید گفت: نبوت از نظر مصداق، اعم از رسالت است و نفی اعم، مستلزم نفی اخص است.^۱

پس از آن چه ذکر شد استفاده می‌شود که علامه طباطبایی رحمته‌الله نحوه‌ی تلقی وحی را از خصوصیات مصداق نبی و رسول می‌داند و نه مقوم مفهوم آن؛^۲ هم چنین ایشان کاربرد قرآنی نبی و رسول را در امتداد معنای لغوی این دو واژه می‌داند: «رسول کسی است که حامل رسالتی از جانب خدا برای انسان‌هاست و نبی کسی است که حامل خبر غیب که همانا دین و حقایق آن است، می‌باشد. لازمه‌ی این تعریف این است که با منتفی شدن نبوت، رسالت نیز منتفی گردد؛ زیرا خود رسالت جزء خبرهای غیب است. در نتیجه با قطع شدن این قبیل خبرها، رسالت نیز قطع می‌شود».^۳

خلاصه این که: خاتمیت - برخلاف پندار مخالفان - نه تنها نبوت، بلکه رسالت را نیز شامل می‌شود؛ زیرا اولاً از نظر روایات، نبی از نظر مصداق، اعم مطلق است از رسول، و نفی اعم، نفی اخص را به همراه دارد؛ ثانیاً، نبوت رکن و پایه‌ی رسالت است؛ به خصوص که خود رسالت جزء اخبار غیبی است. بنابراین تا روح انسان به درجه‌ای از کمال و تعالی نرسد که محل هبوط وحی شود، شخص نمی‌تواند از جانب خدا به رسالت برانگیخته شود و انجام مأموریتی به او محول گردد.

○ آیا از تعبیر «خاتم النبیین» - که در این آیه به کار رفته است - نمی‌توان ستایش و تمجید پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را استفاده کرد، نه خاتمیت دین او را؟

چون احتمال دارد مراد از «خاتم» در این آیه، انگشتر باشد و از آنجا که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برترین و کامل‌ترین و زیور و زینت پیامبران به شمار می‌آید، در این جا به انگشتر تشبیه شده است.

در پاسخ باید گفت: همان گونه که قبلاً ذکر شد، ماده‌ی «ختم» در لغت به معنای به پایان رساندن و مهر کردن است و کلمه‌ی «خاتم» که از آن مشتق شده نیز در اصل به معنای «ما یُختم به» است؛ یعنی وسیله و ابزاری که با آن کاری یا چیزی پایان داده می‌شود. انگشتر را هم به این دلیل خاتم نامیده‌اند که در روزگاران دور از آن برای نقش و مهر کردن نامه‌ها استفاده می‌کرده‌اند^۱ و جداگانه برای این معنا وضع نشده است. در کتاب‌های معتبر لغت تصریح شده است که «اگر خاتم به قوم و گروه نسبت داده شود، به معنای آخر و پایان آن قوم و گروه است».^۲ در قرآن کریم نیز، در سایر موارد، هر جا ماده‌ی ختم و مشتقات آن استعمال شده است، به معنای پایان دادن و به آخر رساندن است؛ مانند:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا

۱. رک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۰۶-۱۰۸؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۶؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۲۳؛ اصول عقاید (۲)، ص ۳۶۸-۳۶۹؛ شش مقاله، ص ۷۸؛ و خاتمیت، ص ۱۷-۱۹ و تفسیر موضوعی قرآن مجید، (سیره انبیاء)، ج ۸، ص ۱۲-۱۳.
۲. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر تر رک: مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۷-۳۸۰.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

يَكْسِبُونَ»^۱؛ امروز بر دهان‌هایشان مهر گذاریم و درباره‌ی آنچه می‌کردند، دست‌هایشان با ما سخن بگویند، و پاهایشان گواهی دهند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ * ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم»^۲؛ همانا برای کافران یکسان است چه هشدارشان بدهی چه هشدارشان ندهی، ایمان نمی‌آورند. خداوند بر دل‌های آنها و بر گوش‌هایشان مهر نهاده است، و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است.

به علاوه در زبان عربی متداول نیست که برای ستایش و بزرگداشت یک شخص، او را به انگشتر تشبیه کنند.^۳ برای این منظور، تشبیه به تاج سزاوارتر و رساتر است.^۴

در اشکالی دیگر ادعا شده است مراد از عبارت «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» در آیه‌ی یاد شده، این است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ تصدیق‌کننده‌ی پیامبران پیش از خود است، همچنان که انگشتر مضمون‌نامه را تصدیق و تسجیل می‌کند.

در پاسخ باید گفت: اولاً، اگر حقیقتاً آیه در صدد بیان این معناست که محمد ﷺ تصدیق‌گر پیامبران پیشین است، چرا از این تعبیر صریح و روشن عدول کرده و عبارت پیچیده و گره‌دار «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» را برای بیان آن برگزیده است، با این که در قرآن، در چندین مورد، لفظ «مصدق» و نه «خاتم» برای بیان این معنا به

کار رفته است، از جمله:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ﴾^۱؛ و هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، استوار دارنده‌ی توراتی که پیش‌روی من است.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾^۲؛ و کتاب آسمانی (قرآن) را به راستی و درستی به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیش‌رویش و حاکم بر آنهاست.

ثانیاً تشبیه پیامبر به خاتم از نظر مصدق بودن، تشبیهی نارسا است، زیرا خاتم تنها وسیله و ابزاری است که از آن برای تصدیق و تأیید مضمون‌نامه استفاده می‌شود، نه این که خود مصدق باشد؛ برخلاف پیامبر که خود مصدق است. به همین دلیل نمی‌توان بین آنها از این جهت شباهت برقرار کرد.^۳

خلاصه این که معنای لغوی خاتم و کاربرد آن در قرآن و کلام عرب مؤید آن است که تعبیر «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»، به خاتمیت دین اسلام نظر دارد و نه صرفاً ستایش و تمجید آورنده‌ی آن.

○ کسانی که خاتمیت دین اسلام را انکار کرده‌اند، برای اثبات ادعای خود، به چه آیاتی استدلال کرده‌اند؟

مخالفتان خاتمیت دین اسلام، در تأیید مدعای خود به چند آیه از قرآن توسل جسته‌اند که به شرح و نقد آنها می‌پردازیم.

۱. یس، ۶۵.

۲. بقره، ۶-۷.

۳. الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۶؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶ و اصول عقاید (۲)، ص ۳۶۹.

۴. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶.

۱. صف، ۶.

۲. مائده، ۴۸.

۳. الالهیات، ج ۲، ص ۴۶۷ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷.

الف) ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ ای فرزندان آدم، چون پیامبرانی از خودتان به سوی شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، کسانی که تقوا ورزند و درستکاری پیشه کنند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.

فعل مضارع (یأتینکم)، طبق قاعده و اصل، ظهور در این معنا دارد که آمدن رسولان در آینده همچنان استمرار و تداوم خواهد داشت و پایان نخواهد یافت.^۲ در پاسخ باید گفت: اولاً، آیه‌ی فوق، خبر از خطابی می‌دهد که خداوند در آغاز خلقت به آدمیان کرده بود، نه این که انشاء خطاب کند به مردم زمان پیامبر برای آگاه کردن آنها از استمرار رسالت؛ یعنی، ظرف خطاب «یا بنی آدم» ابتدای آفرینش است و نه هنگام نزول قرآن. شاهد بر این مدعا سیاق^۳ آیات قبلی است که به تفصیل به داستان سجده‌ی فرشتگان بر آدم و فریب خوردن و رانده شدن آدم و حوا از بهشت اشاره دارند. خداوند پند و اندرزهایی را در این باره به آدمیان گوشزد می‌نماید؛ از جمله این که آنها را به مضمون آیه‌ی مورد استشهد سفارش می‌کند که اگر پیامبرانی نزدشان آمدند و آیات خود را بر آنها خواندند، دعوت شان را بپذیرند و بدانند که پرهیزگاری و درستکاری مایه‌ی نجات و سعادت انسان است؛ اما این که پیامبران تا چه زمانی مبعوث می‌شوند، مورد نظر آیه نیست.^۴ مؤید این تفسیر آیات دیگری از قرآن است که داستان رانده شدن حضرت آدم از

بهشت را به تفصیل بیان کرده‌اند: ^۱ ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوْفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِّن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.^۲ ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳ ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۴

شاهد دیگر بر درستی تفسیر یاد شده این است که خداوند روز قیامت جن و انس را از مضمون همین آیه مورد مؤاخذه و بازخواست قرار می‌دهد و خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُذَرِّوْنَكُم لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾^۵؛ ای گروه جن و انس، آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات مرا بر شما فرو خوانند و شما را به دیدار چنین روزی

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۷۴-۱۷۵ و معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۲.

۲. اعراف، ۳۶-۳۷.

۳. بقره، ۳۸-۳۹.

۴. طه، ۱۲۳-۱۲۴.

۵. انعام، ۱۳۰.

۱. اعراف، ۳۵.

۲. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۷۱ به نقل از: ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۳۱۴. کتاب فرائد، مهمترین کتابی است که در تبلیغ آیین بهائیت به رشته تحریر درآمده است.

۳. اعراف، ۱۱-۲۵.

۴. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۴ و معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۲.

هشدار دهند؟ گویند بر خود گواهی دهیم (که آری آمدند) و زندگانی دنیا ایشان را فریفته است و بر خود گواهی دهند که کافر بوده‌اند.^۱

ثانیاً، کلمه‌ی «أما» که در این آیه به کار رفته، مرکب از «إِنْ» و «ما»ی زائده است. در بین ادوات شرط، «إِنْ» تنها بر اصل تعلیق و ملازمت بین شرط و جزا دلالت دارد، بدون این که در بطن آن مفهوم زمان درج شده باشد. با این وصف، آیه در صدد بیان این سنّت الهی است که نجات و سعادت انسان در گرو پیروی از پیامبران و تقوا و درست کاری است. اگر هدف خبر دادن از ظهور پیامبرانی پس از رسول گرامی اسلام بود، جا داشت از «إِذَا» شرطیه استفاده می‌شد که بر وقوع حتمی و یقینی شرط در زمان آینده دلالت می‌کند، نه «إِنْ» شرطیه که از آن در مواردی که در وقوع شرط، شک و تردید وجود دارد و یا مثل این مورد، تنها بیان ملازمت شرط و جزا مورد نظر است، استفاده می‌شود.^۲ به علاوه صیغه‌ی مضارع در زبان عربی همیشه بر وقوع استمراری فعل دلالت نمی‌کند، بلکه استمرار و محدودیت از قراین و شواهد فهمیده می‌شود. هر چند مخاطب در این آیه بنی آدم است و بنی آدم شامل همه‌ی انسان‌ها در گذرگاه تاریخ تا انقراض آنان می‌شود، ولی از آنجا که علت تجدید رسالت‌ها زدودن زنگار تحریف از چهره‌ی دین الهی بوده و با ظهور پیامبر اسلام این عامل به کلی منتفی شده است، نیازی به رسالت دیگر نیست.^۳

ب) ﴿رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ؛^۱ او درجات (بندگان صالح) را بالا می‌برد، او صاحب عرش است، روح (مقدس) را به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می‌کند تا (مردم را) از روز ملاقات، بیم دهد.

در این آیه خداوند فرستادن وحی را در قالب فعل مضارع بیان می‌کند که گویای عدم انقطاع وحی و استمرار آن است؛ بنابراین می‌توان از آیه استفاده کرد که پس از رسول گرامی اسلام ﷺ پیامبران دیگری ظهور خواهند کرد.^۲ نقد و بررسی:

پیش از نقد، توضیحی کوتاه در مورد آیه‌ی یاد شده می‌تواند سودمند باشد. «روح» در این آیه‌ی شریفه به معانی وحی، قرآن، کتاب‌های آسمانی، جبرئیل، نبوت و موجودی مجرد که فرشتگان وحی را همراهی می‌کند، تفسیر شده است. این تفسیرها با وجود اختلاف و ناهمگونی، در این نکته که القای روح را با وحی نبوت مرتبط و پیوسته می‌دانند، مشترک و مشابه‌اند. مراد از يوم التلاق هم روز قیامت است که در آن روز انسان با پروردگار خویش دیدار می‌کند.

آیه‌ی مورد استشهاد و آیه‌ی پس از آن: ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۳ در مقام بیان گستردگی و چیرگی ملک خداوند است، این که همه‌ی امور از جمله وحی تنها با تدبیر و اراده او انجام می‌شود. و تنها به کسانی که بخواهد و برگزیند، وحی می‌کند و کسی نمی‌تواند

۱. غافر، ۱۵.

۲. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۸۱، به نقل از: فرائد، ص ۳۱۳.

۳. غافر، ۱۶.

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۷۶-۱۷۸ و معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۳. ر.ک: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۵۵-۱۵۶.

زبان به اعتراض گشاید که «چرا قرآن یکباره بر او (پیامبر ﷺ) نازل نمی‌شود؟»^۱ و یا «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر (مکه و طائف) فرو نیامده است؟»^۲؛ بنابراین می‌توان گفت: فعل «یلقى» در این سیاق و ترکیب، اصولاً ناظر به زمان خاص و مشخصی نیست. گویی مجرد از زمان است و تنها بر اصل اتصاف، «فروود آمدن وحی بر هر یک از بندگانش که بخواهد» دلالت دارد، نه بیش از آن. به همین دلیل حتی اگر به «القی الروح» تعبیر می‌شد، هیچ خللی در بیان مقصود پدید نمی‌آمد.^۳

چنان چه اصرار شود که فعل «یلقى» در آیه یاد شده، به زمان آینده نظر دارد، باید گفت: در این صورت آیه فقط اشاره به استمرار و تداوم رسالت دارد، نه دلالت قطعی و روشن بر آن. با این وصف، عقل چگونه می‌تواند دلایل قرآنی و روایی قاطع و روشنی را که حاکی از ختم نبوت و رسالت‌اند و نیز اجماع و اتفاق نظر مسلمانان در این مسأله را نادیده بگیرد و به آیه‌ای تمسک کند که حتی نمی‌توان آن را دلیل به حساب آورد؟^۴ و به گفته‌ی شیخ مفید: «عقل نه از بعثت پیامبر دیگری پس از پیامبر ما منع می‌کند و نه از نسخ آیین و شریعت وی، هم چون شرایع پیامبران پیشین؛ بلکه مانع از آن تنها اجماع است و علم یقینی و گریزناپذیر به مخالفت آن با دین او».^۵

ج) ﴿يَوْمَئِذٍ يُؤَقِّبُهمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾؛^۶ در چنین

روزی خداوند جزای حقانیت شان را به تمام و کمال بدهد و بداند که خداوند بر حق آشکار است.

گفته شده است که صیغه‌ی مضارع «یوقیهم» بشارت به ظهور دین حق در آینده می‌دهد که خداوند بندگانی را که بخواهد به کمال می‌رساند. از طرفی به حکم آیه‌ی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ پیش از این در سال حجة الوداع، اصول و فروع دین اسلام کامل شده بود.^۲

نقد و بررسی

چنین برداشتی از آیه‌ی فوق از مصادیق بارز تفسیر به رأی است که با ظاهر آیه تعارض دارد؛ زیرا «یومئذ» در این آیه، به قرینه‌ی آیه قبل ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳ به روز قیامت نظر دارد که در آن زبان، دست و پای گناهکاران به کارهایی که انجام داده‌اند، شهادت می‌دهند. در این آیات خداوند کسانی را که به زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن تهمت می‌زنند، بیم می‌دهد از روزی که در آن کیفر کار زشت خود را به کمال و تمام خواهند ستاند و از عذاب سختی که پیش رو دارند، ذره‌ای فروگذار نخواهد شد.

بدیهی است در این سیاق و ترکیب کلمه‌ی «دین»، به تصریح مفسران، می‌تواند به معنای جزا و کیفر باشد، نه طریقت و شریعت؛ آن چنان که مستدل پنداشته است.^۴

۱. فرقان، ۳۲.

۲. زخرف، ۳۱.

۳. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۸۱-۱۸۳ و معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۳.

۴. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۸۳.

۵. همان، به نقل از: اوائل المقالات، ص ۳۹.

۶. نور، ۲۵.

۱. مانند، ۳.

۲. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۳، به نقل از: فراند، ص ۱۲۲.

۳. نور، ۲۴.

۴. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۴.

خلاصه پاسخ: ظرف زمانی خطاب خداوند به آدمیان در آیهی شریفه «يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي رَسُولٌ مِّنْكُمْ...»^۱، به قرینه آیات قبل از آن، آغاز خلقت است و نه هنگام نزول قرآن. به علاوه صیغهی مضارع در زبان عربی همواره دلالت بر استمرار فعل ندارد.

فعل مضارع «يلقي» در آیهی «يَلْقَى الرَّوْحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...»^۲ در سیاقی قرار گرفته است که در آن اصولاً به زمان خاص و مشخصی نظر ندارد. حتی اگر به زمان آینده نیز نظر داشته باشد با توجه به دلایل قرآنی و روایی قطعی و روشن بر ختم نبوت و رسالت و نیز اجماع مسلمانان قابل استناد نیست.

«دین» در آیهی «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ...»^۳ به قرینه آیه قبل از آن، همچنان که مفسران تصریح کرده‌اند، به معنای جزا و کیفر است، و نه شریعت.

○ آیا بهائیان در ردّ بر خاتمیت دین اسلام به آیات دیگری از قرآن هم استناد کرده‌اند؟

آنان به دو آیهی دیگر نیز تمسک کرده‌اند:

الف) «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ و هر امتی پیامبری دارد، پس چون پیامبرشان بیاید در میان آنان دادگرانه داوری شود و بر آنان ستم نرود.

ب) «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ

أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۱؛ بگو برای خود اختیار زیان و سودی ندارم، مگر آنچه خدا بخواهد. هر امتی را اجلی است، چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند.

از این دو آیه استفاده می‌شود که عمر همه‌ی امت‌ها محدود به مقطع زمانی مشخصی است و امت اسلامی از این قانون کلی مستثنی نیست و سرانجام روزی فرا می‌رسد که عمر این امت نیز به سر آید.

از رسول گرامی اسلام ﷺ درباره‌ی اجل و مهلت امت اسلامی سؤال شد؛ ایشان در پاسخ فرمودند: «إِنْ صَلَحَتْ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نَصْفُ يَوْمٍ؛ اگر امت من راه صلاح پیش گیرند، مهلت آنان یک روز و اگر راه فساد پیش گیرند، نصف روز خواهد بود.

طول این روز نیز بنابر آیهی «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^۲ برابر با هزار سال اهل زمین است. بنابراین حال پس از گذشت هزار سال از ظهور آیین اسلام، زمان تجدید شریعت و امت فرارسیده است.^۳

نقد و ارزیابی

استشهاد به آیهی نخست در مخالفت با خاتمیت دین اسلام مردود است؛ زیرا آیهی یاد شده به هیچ وجه - نه صریحاً و نه تلویحاً - بر مدعای مخالفان دلالت ندارد و مفاد آن بیش از این نیست که خداوند برای هر امتی پیامبری مبعوث کرده

۱. همان، ۴۹.

۲. حج، ۴۷.

۳. رک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۸۴ به نقل از: فرائد، ص ۱۷.

۱. یونس، ۴۷.

است تا آنان را به دین حق دعوت کند.

استدلال به آیه‌ی دوم نیز در صورتی تام و بی‌نقص خواهد بود که «امت» در آن به معنای آیین و شریعت و یا گروهی از مردم که دین مشترک آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، باشد. وجه اول با توجه به دنباله‌ی آیه که می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» تضعیف می‌شود؛ چون اگر مراد از امت، دین و شریعت باشد، می‌بایست ضمیر را مفرد می‌آورد و می‌فرمود: (فاذا جاء اجلها) و نه به صورت جمع. حمل آیه بر امت دینی هم نیاز به دلیل و قرینه دارد؛ در حالی که مضمون آیه‌ی مورد استشهاد، در مواضع دیگری از قرآن به صورت‌های مختلف تکرار شده و در هیچ کدام از آنها خصوص امت دینی اراده نشده است؛ از جمله: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»^۱ و «ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخِرِينَ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»^۲.

شایان ذکر است آیه‌ی یاد شده ضمن خطاب‌های چهارگانه سوره‌ی اعراف - که پیش‌تر در نقد و بررسی استدلال اول به آنها اشاره شد - و به دنبال نقل قصه‌ی چگونگی رانده شدن آدم و حوا از بهشت و در مقام نتیجه‌گیری از آن وارد شده است.

به نظر علامه طباطبایی^۳، آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» معطوف به این بخش از داستان است که پس از هبوط آدم و حوا به آنها خطاب شد: «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا

تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ»^۱، برای بیان این حقیقت که جوامع انسانی نیز هم چون تک تک انسان‌ها عمر محدود و معین دارند و با گذشت زمان منقرض و نابود می‌شوند.^۲ این امر نیز می‌تواند شاهد دیگری باشد بر این مدعا که مقصود از امت، خصوص امت دینی نیست؛ بلکه مضمون آیه عام است و هر گروهی از انسان‌ها که خصوصیت مشترکی، همچون: زمان، مکان، نژاد و... را دارند، شامل می‌شود؛ حتی - به فرض - اگر بپذیریم که هدف آیه بیان محدودیت عمر شرایع و امت‌های دینی است، جا دارد از مستدل سؤال شود چگونه پی برده که دوره‌ی شریعت اسلام سپری شده است؟ چرا که می‌توان از مجموع آیات دال بر ختم نبوت و آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» استفاده کرد که دوره‌ی شریعت اسلام به امتداد حیات بشر در این کره‌ی خاکی استمرار خواهد یافت و اعتبار خود را تا آن هنگام که طومار زندگی انسان در هم پیچیده شود، حفظ خواهد کرد.^۳

نویسنده‌ی کتاب فرائد، برای اثبات انقضای اعتبار آیین اسلام به این روایت استناد می‌کند که پس از نازل شدن آیه‌ی «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» اصحاب پیامبر از او درباره‌ی مهلت امت اسلامی پرس و جو کردند. ایشان در پاسخ فرمودند: «إن صلحت امتی فلها يوم و إن لم تصلح فلها نصف يوم»؛ و روایت را به شعرانی در کتاب الیواقیت والجوهر اسناد می‌دهد؛ در حالی که در کتاب یاد شده به چنین گفتوگو و پرسش و پاسخی بین پیامبر و اصحاب او اشاره نشده و تنها اصل روایت

۱. اعراف، ۲۵.

۲. ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۸۶.

۳. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۹۱ به نقل از: فرائد، ص ۳۶-۳۴.

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۸۴-۱۸۹.

۲. حجر، ۵-۴.

۳. مؤمنون، ۴۲-۴۳.

ذکر شده است، که این خود سخنی دروغ و بی اساس است.

در همان کتاب، شعرانی به نقل از فردی به نام تقی الدین بن ابی منصور، طول مدت این روز را با تمسک به آیه‌ی «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^۱ هزار سال می‌شمرد که این تخمین و برآورد البته به غیب گویی بیشتر شبیه است؛ زیرا در این صورت می‌توان با تمسک به آیه «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۲ طول آن را پنجاه هزار سال تعیین کرد!!

روایتی را هم با همین مضمون علامه مجلسی با اسناد به کعب الاحبار نقل می‌کند که طول یک روز ربانی برابر با هزار سال است. این روایت به دو دلیل حجیت و اعتبار ندارد: اولاً کعب الاحبار معروف گرچه در ظاهر اسلام آورد، ولی در درون هرگز از یهودیت دل نکند و اسرائیلیات و داستان‌های خرافی را داخل احادیث مسلمانان کرد و لذا به دروغ پردازی و جعل حدیث معروف است؛ ثانیاً، روایت به هیچ یک از معصومین علیهم السلام اسناد داده نشده است. به علاوه مگر امت اسلامی طی قرون گذشته با وجود ظلم و ستم و قتل و غارت و خونریزی و... راه اصلاح را پیش گرفته بود تا هزار سال مجال زیستن یافته باشد؟ عجیب تر این که صاحب فرائد مبدأ آن روز ربانی را سال غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام قرار داده است، نه سال بعثت، یا هجرت و یا وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و یا سال صدور حدیث. آیا طی این دو قرن و نیم، امت اسلامی نضج نگرفته بود؟
دلیل مبدأ قرار دادن سال غیبت (۲۶۰ هجری) این است که پایان این دوره

۱. حج، ۴۷.

۲. معارج، ۴.

هزار ساله بر سال ۱۲۶۰ هجری یعنی سال ظهور باب - ریس فرقه‌های بایه، ازلیه و بهائیه - منطبق شود. آیا این از مصادیق آشکار تفسیر به رأی و تحریف معنوی متون دینی نیست؟^۱ گفتنی است طبق تحقیق بعضی دانشوران، روایتی با این مضمون در مورد اجل امت اسلامی در کتاب بحارالانوار که بزرگ‌ترین مجموعه‌ی روایی شیعه است و در آن حتی احادیث ضعیف نیز گردآوری شده است، یافت نمی‌شود. تنها روایتی از کعب الاحبار - نه پیامبر - نقل شده، با این مضمون که در زمان مهدی موعود علیه السلام، مردم اگر خوب باشند، هزار سال عمر می‌کنند و اگر بد باشند، پانصد سال. این در حالی است که مؤلف کتاب فرائد - مبلغ چیره دست بهایی‌ها - روایت مذکور را با اسناد به پیامبر، از جلد سیزدهم بحارالانوار نقل می‌کند.^۲

ج) «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^۳؛ کار (جهان) را از آسمان (گرفته) تا زمین تدبیر می‌کند؛ سپس (نتیجه و گزارش آن) در روزی که اندازه‌اش هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید، به سوی او بالا می‌رود.

طبق تفسیر نویسنده‌ی کتاب فرائد، تدبیر امر در این آیه به معنای فرو فرستادن شریعت از آسمان به زمین است و بالا رفتن آن در روزی به طول هزار سال، به معنای کهنه و فرسوده شدن تدریجی آن در گذر زمان و در یک دوره‌ی هزار ساله است، با دوری گزیدن مردم از آن و طرد کردن آن از صحنه‌ی زندگی و

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۲. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۷.

۳. سجده، ۵.

تیره و تار شدن دلها در اثر گناهان. در این هنگام است که خداوند پیامبر دیگری را برای تجدید شریعت و آیین مبعوث می‌کند. بنابراین هیچ شریعتی نمی‌تواند بیش از یک روز ربانی که معادل هزار سال اهل زمین است، دوام آورد.^۱

نقد و بررسی

صحت و اعتبار استدلال فوق در گروه صحت و اعتبار چند پیش فرض است: الف) تدبیر عبارت است از نزول وحی و رسیدن شریعت به پیامبر؛ ب) در آیه امر به معنای طریقت و شریعت است؛ ج) عروج امر به معنی سپری شدن مهلت رسالت است. در حالی که با هیچ یک از این سه پیش فرض نمی‌توان موافقت نمود؛ زیرا: ۱. تدبیر در لغت به معنی چیزی را به دنبال دیگری آوردن و نظام دادن بر اساس حکمت و عاقبت اندیشی است. در قرآن هم این ماده به همین معنا به کار رفته است. آیات «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا»^۲، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۳ و «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۴ نمونه‌هایی از کاربرد قرآنی واژه «تدبیر» و مطاوع آن «تدبّر» اند.^۵ البته در آیه‌ی مورد استشهاد، با توجه به دنباله‌ی آن که می‌فرماید: «ثُمَّ يَعْرِجُ إِلَيْهِ»^۶ تدبیر توأم با تنزیل استنباط می‌شود.

۲. امر در قرآن به معنای شریعت و احکام پنجگانه‌ی تکلیفی و احکام وضعی و

قراردادی مانند عقود و ایقاعات به کار نرفته است. در لغت هم فقط به معنای شأن، شیء و تکلیف آمده است. ممکن است گفته شود: می‌توان تکلیف را که جزء معنای لغوی «امر» است، حمل بر شریعت نمود؛ زیرا شریعت عبارت است از مجموعه تکالیفی که شارع بندگان خود را ملزم به انجام آنها می‌کند.

در پاسخ باید گفت: تفسیر امر در آیه به امر و تکلیف تشریحی برخلاف سیاق آیات است؛ چرا که مضمون آیه قبل، آفرینش آسمان‌ها و زمین و قرار گرفتن خداوند بر عرش است. در این سیاق امر تنها به معنی شأن می‌تواند باشد. مفهوم آیه هم این است که خداوند تنها به آفرینش آسمانها و زمین اکتفا نکرده است؛ بلکه امور آن را نیز طبق مصلحت و حکمت تدبیر می‌کند.

در دیگر آیات قرآن نیز تدبیر امر پس از اشاره به خلقت آسمان‌ها و زمین و برخی مظاهر و جلوه‌های ربوبیت، همچون روزی رساندن و به تسخیر درآوردن خورشید و ماه، ذکر شده^۱ که خود تأییدی است بر این که قرآن تدبیر امر را در رتق و فتق امور مخلوقات به کار می‌برد، نه تشریح دین و آیین.

۳. تفسیر عروج به کهنه شدن شریعت و نسخ آن، تفسیر باطلی است؛ زیرا کنایه قرار دادن عروج - که در اصل به معنای بالا رفتن است - از انقضای مهلت اعتبار و حجیت یک شریعت و بطلان و فرسودگی آن، از کنایات دور از ذهن است که تفسیر قرآن به آن جایز و روا نیست؛ به علاوه اگر واقعاً هدف خبر دادن از تجدید هر شریعت و آیینی پس از گذشت هزار سال بود، می‌بایست با عبارتی واضح و رسا بیان می‌شد و نه عبارتی که حتی چهره‌های سرشناس زبان عربی از درک آن

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۵، به نقل از: فرائد، ص ۳۷.

۲. نازعات، ۵.

۳. محمد، ۲۴.

۴. ص، ۲۹.

۵. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۶. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۷.

۱. برای نمونه ر.ک: یونس، ۳ و ۳۱؛ رعد، ۲.

عاجز و برکنار مانده‌اند.^۱

خلاصه پاسخ: بهائیان با استناد به آیهی «...و لکل امة اجل...» و حدیث نبوی «ان صلحت امتی فلها یوم و ان لم تصلح فلها نصف یوم» اعتبار و حجیت دین اسلام را محدود و موقت دانسته‌اند و سپس با تمسک به آیهی «إِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» و مبدأ قرار دادن سال غیبت (۲۶۰ هجری)، پایان این دوره‌ی هزار ساله را بر سال ۱۲۶۰، یعنی سال ظهور باب تطبیق کرده‌اند. در حالی که باید پرسید: اولاً، مگر امت اسلامی طی قرون گذشته با وجود ظلم و قتل و غارت و خونریزی به راه صلاح رفته بود تا مجال عمر هزار ساله پیدا کند؟ ثانیاً، چرا طول روز یاد شده در روایت، با توجه به آیهی ۴ سوره‌ی معارج پنجاه هزار سال نباشد؟ ثالثاً، چرا مبدأ این دوره‌ی این هزار ساله سال غیبت حضرت ولی عصر (عج) باشد؟ آیا طی دو قرن و نیم پیش از غیبت، امت اسلامی نضج نگرفته بود؟ تفسیر صحیح آیه به نظر علامه طباطبایی این است که جوامع انسانی نیز همانند تک تک انسان‌ها عمر محدود و معین دارند.

- همچنین تفسیر صحیح آیهی «یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» نیز با توجه به معنای لغوی و کاربرد قرآنی و عرفی واژه‌های «تدبیر»، «امر» و «عروج» تدبیر در رتق و فتق امور عالم تکوین بر اساس حکمت و مصلحت است.

○ طرفداران پلورالیسم دینی در تأیید مدعای خویش به بعضی آیات قرآن استشهاد کرده‌اند - مانند آیاتی که در آنها نجات و رستگاری، در گرو ایمان به خدا و معاد و نیکوکاری معرفی شده و یا از اهل کتاب به نیکی یاد شده است و... - آیا این گونه آیات می‌توانند دلیلی باشند بر حقانیت دیگر ادیان آسمانی و نجات بخش بودن تعالیم آنها؟

همان طور که در فصل اول گفته شد یکی از ویژگی‌های شریعت خاتم، منسوخ نمودن شرایع پیش از خود است. گمان شده برخی آیات با این ویژگی در تضاد و تعارض‌اند، از جمله آیات: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ»؛ همانا کسانی که (به اسلام) ایمان آورده، و کسانی که به آیین یهود گرویدند، و نصاری و صائبان (پیروان یحیی)، هرگاه به خدا و روز بازپسین ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند اجرشان پیش پروردگارشان مسلم است، و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست.

«لَیْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللَّهِ أَنَاءَ اللَّیْلِ وَهُمْ یَسْجُدُونَ»؛ آنان (اهل کتاب) یکسان و همسان نیستند؛ از اهل کتاب گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند. بنابراین آیه‌ی نخست، سعادت آدمی در گرو سه چیز است: ایمان به خدا، ایمان

۱. بقره، ۶۲.

۲. آل عمران، ۱۱۳.

۱. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۹.

به روز جزا و عمل صالح، بدون آن که بر دین خاصی تأکید شده باشد؛ بنابراین، طبق این آیه‌ی شریفه آنچه در حقیقت مایه‌ی نجات و سعادت آدمی است، گوهر ادیان آسمانی است؛ یعنی، ایمان به خدا و روز جزا و کردار نیک؛ و صدف دین، یعنی قشر و پوسته‌ی آن که در قالب اسلام یا مسیحیت و یا یهودیت تمثل و تجسم پیدا کند، نقش تبعی و مجازی در سعادت انسان دارد.^۱

آیه‌ی دوم نیز از بعضی اهل کتاب به نیکی یاد می‌کند و دلالت دارد بر این که بعضی از آنها هدایت یافته‌اند.^۲ در مقام نقد باید گفت: با تأمل در آیات قرآن استفاده می‌شود که قرآن کریم دین الهی را از آدم تا خاتم یکی می‌داند و به این دلیل که روح و حقیقت دین، خضوع و انقیاد و تسلیم محض در برابر خداست، آن را اسلام نام می‌نهد: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۳ همانا دین نزد خدا اسلام است.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ و هر کس غیر از اسلام دینی جوید،

پس هرگز از او پذیرفته نخواهد شد.

و آن را با اوصاف «حنیف» (به دور از کژی و انحراف) و «قیم» (استوار) که با فطرت انسان سرشته شده است و در معرض هیچ گونه تغییر و دگرگونی نیست،

می‌شناساند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۴

در مقام اثبات می‌توان گفت: فاعل و فروفرستنده‌ی دین، خداست که از جهل و فراموشی و اشتباه به دور است و قبول کننده و پذیرای آن فطرت انسان است که تغییر نمی‌پذیرد؛ بنابراین در حقیقت و گوهر دین الهی تعدد و تکثر راه ندارد، هر چند جلوه و نمود آن در طول تاریخ گوناگون بوده است.^۵ از همین روست که قرآن کریم بین صراط و سبیل فرق می‌گذارد و صراط را همواره مفرد به کار می‌برد تا نشانه‌ای باشد از یکی بودن آن؛ اما سبیل را جمع به کار می‌برد برای اشاره به تکثرپذیری آن: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَكُمْ وِصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛^۶ و (بدانید) که این راه راست من است، از آن پیروی کنید و به راه‌های دیگر نروید که شما را از راه حق دور می‌سازد؛ این چیزی است که (خدا) شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید. به نظر علامه طباطبایی^۷ نکره آوردن صراط در برخی آیات، برای تعظیم و تفخیم^۸ و یا به اعتبار تفاوت امت‌ها در استعداد هدایت‌پذیری^۹ و یا برای جلب

۱. ر.ک: المیزان، ج ۳، ص ۱۲۰ و ج ۱۶، ص ۱۹۳؛ فطرت در قرآن، ص ۲۷-۲۸، ۱۴۶، ۱۸۰-۱۸۱؛ دین‌شناسی، ص ۷۳-۷۴ و ۱۸۹؛ شش مقاله، ص ۸۱-۸۰ و ۸۳؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۱۳-۱۱۶؛ جعفر سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲، ص ۲۹۶-۲۹۷ و معارف قرآن، ج ۴، ص ۲۱۳-۲۱۶.

۲. روم، ۳۰.

۳. ر.ک: دین‌شناسی، ص ۷۳؛ و محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۵۲.

۴. انعام، ۱۵۳.

۵. المیزان، ج ۵، ص ۲۴۶ و ج ۱۷، ص ۶۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۱۹.

۱. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۵۷؛ اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم، ص ۵۵۰؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ اصول عقاید (۲)، ص ۳۴۹-۳۵۰ و دین‌شناسی، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۲. ر.ک: معارف قرآن، ج ۵، ص ۵۵.

۳. آل عمران، ۱۹.

۴. همان، ۸۵.

توجه به مستقیم بودن آن و ثبات و دوام این صفت برای آن است.^۱ هم چنین به دلیل وحدت روح و حقیقت ادیان آسمانی است که پیامبران تصدیق کننده‌ی پیامبر پیش از خود و بشارت دهنده‌ی پیامبر پس از خود بوده‌اند.^۲ دین خدا گرچه خالص و زلال و به دور از هرگونه کژی و انحراف، و به تعبیر قرآن، در قالب دین حنیف توسط پیامبران به بشر عرضه می‌شد؛ ولی با گذشت زمان و گشوده شدن دست تحریف به سوی آن، شایستگی خود برای هدایت انسان‌ها را از دست می‌داد؛ که از همه مهم‌تر می‌توان به رنگ باختن توحید در بین پیروان ادیان گذشته اشاره کرد، انحرافی که قرآن کریم آن را برنمی‌تابد؛ لذا به طور صریح تثلیث را کفر می‌شمارد؛^۳ هم چنان که اعتقاد یهود به پسر خدا بودن عزیر را تخطئه و تقبیح می‌کند.^۴

در بعد آداب و شعایر دینی هم می‌توان از مسخ عبادات یاد کرد. عبادت که روح آن اظهار عبودیت و بندگی در پیشگاه خدا و تسبیح و تقدیس اوست، در نزد عرب جاهلیت به سوت کشیدن و کف زدن دگرگون شده بود.^۵ قرآن در عین حال که از وقوع تحریف در تورات و انجیل پرده برمی‌دارد، این دو کتاب آسمانی را تصدیق نیز می‌نماید. به نظر علامه طباطبایی^۶ همین خود دلیل است بر این که تحریف در کتاب‌های آسمانی پیشین جزئی بوده است، نه کلی؛ چرا که

۱. همان، ج ۷، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۲. رک: فطرت در قرآن، ص ۱۴۶؛ دین‌شناسی، ص ۲۲۸ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳. مائده، ۷۱-۷۳.

۴. توبه، ۳۰ و المیزان، ج ۹، ص ۲۳۸، ۲۴۳-۲۴۵.

۵. انفال، ۳۵ و اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

قرآن، تورات و انجیلی را که در زمان نزول وحی بر پیامبر گرامی اسلام در دست یهودیان و مسیحیان بود، تصدیق می‌کند؛ دلیل نور و هدایت خواندن این دو کتاب آسمانی نیز همین است.^۱

گذشته از عامل تحریف که تجدید نبوت را ضروری و اجتناب ناپذیر می‌ساخت، تعالیم پیامبران هم از چند جهت با یکدیگر تفاوت داشت: یکی از نظر سطح آنها که متناسب با رشد عقلانی مخاطبان و در حد فهم و درک آنها به ایشان عرضه می‌شد^۲ و دیگر از جهت آنچه اصطلاحاً شریعت خوانده می‌شود؛ یعنی، آموزه‌ها و دستورهای عملی و اخلاقی.^۳ از آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»؛^۴ (از احکام) دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما مقرر داشت و نیز آنچه به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش نمودیم؛^۵ استفاده می‌شود که اصول و خطوط کلی شرایع آسمانی یکسان و مشترک بوده و آنچه مایه‌ی امتیاز آنها از یکدیگر شده - با استناد به دیگر آیات - تفصیل یافتن جزئیات احکام^۶ و نسخ پاره‌ای از احکام جزئی به اقتضای زمان و مکان است.^۱ قرآن کریم

۱. رک: المیزان، ج ۳، ص ۹۸-۹۹ و ج ۵، ص ۳۴۲؛ محمدتقی مصباح یزدی، کاوش‌ها و چالش‌ها، ج ۱، ص ۷۴ و مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲، ص ۳۱۸ (همراه با توضیح درباره‌ی علت توصیف تورات و انجیل به نور و هدایت).

۲. رک: شش مقاله، ص ۸۲.

۳. رک: دین‌شناسی، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ فطرت در قرآن، ص ۱۴۶؛ شریعت در آینه معرفت، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲، ص ۲۹۹؛ المیزان، ج ۵، ص ۳۵۱؛ شش مقاله، ص ۸۱ و معارف قرآن، ج ۴، ص ۲۳۲-۲۳۴.

۴. شوری، ۱۳.

۵. معارف قرآن، ج ۵، ص ۳۶-۳۵.

در توصیف خود و تبیین نسبت خویش با شرایع پیشین به این دو امر اشاره دارد: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ طبق این آیه آنچه در کتاب‌های آسمانی گذشته آمده بود، در قرآن تفصیل داده شده است.^۳ «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»؛^۴ در این جا قرآن را مصدق و مهیمن کتاب‌های پیش از خود می‌داند تا گمان نشود قرآن احکام شرایع قبلی را، بدون تغییر و بی‌کم و کاست، ابقا نموده است، بلکه در آنها دخل و تصرف نموده و بخش‌هایی از آنها را نسخ یا تکمیل کرده است.^۵ بنابراین گرچه دین همواره یکی بوده و هست، ولی جلوه‌ها و نمودهای آن در طول تاریخ متعدد و متفاوت بوده که آخرین و کامل‌ترین آن شریعت اسلام است.

لازمه‌ی یگانگی دین الهی، تجزیه‌ناپذیری و لزوم ایمان به همه‌ی پیامبران و کتاب‌های آسمانی و فرق نگذاردن بین آنهاست؛ و اصولاً روح و حقیقت اسلام که بندگی، اطاعت‌پذیری و تسلیم قلبی و خضوع و خشوع در برابر خواست و اراده‌ی خداوند است، همین را اقتضا می‌کند؛ لذا جای شگفتی ندارد که قرآن کسانی را که بین فرستادگان الهی فرق می‌گذارند و به بعضی می‌گروند و از بعضی رو می‌گردانند، کافر حقیقی می‌شمارد زیرا به خدا و روز قیامت کفر

۱. همان، ص ۳۶؛ شریعت در آینه معرفت، ص ۱۰۴ و مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. یونس، ۳۷.

۳. رک: المیزان، ج ۱۰، ص ۶۴.

۴. مائده، ۴۸.

۵. رک: المیزان، ج ۵، ص ۳۴۹.

ورزیده‌اند، نه فقط به نشانه‌ای از نشانه‌های الهی، یعنی، آیت نبوت.^۱

به دلیل وحدت گوهر ادیان آسمانی است که خداوند در آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲، نجات و سعادت پیروان همه‌ی ادیان ابراهیمی - اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی و صائبی - را در گرو ایمان حقیقی به خدا و روز قیامت و عمل صالح معرفی می‌کند.^۳ طبق این آیه، صرف انتساب به یک دین، سبب شایستگی انسان برای برخوردار شدن از اجر و پاداش الهی و ایمن ماندن از عذاب اخروی نمی‌شود، بلکه ملاک سعادت و کرامت، حقیقت ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است.^۴ از این رو است که قرآن این سخن اهل کتاب را که «به بهشت نمی‌رود مگر کسی که یهودی یا مسیحی باشد»، یک آرزو می‌شمرد^۵ و بر همان سه شرط (ایمان به خدا و روز جزا و کار نیک) برای نجات و رستگاری انسان تأکید می‌کند، «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ

۱. رک: المیزان، ج ۹، ص ۲۳۸؛ اصول عقاید (۲)، ص ۳۵۲-۳۵۱ و معارف قرآن، ج ۴، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. بقره، ۶۲. و با کمی اختلاف، مائده، ۶۹ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

۳. رک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۱۰.

۴. رک: المیزان، ج ۱، ص ۱۹۳؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۵؛ اصول عقاید (۲)، ص ۳۵۴-۳۵۵ و معارف

قرآن، ج ۴، ص ۲۲۸؛ دین‌شناسی، ص ۲۲۵ و مسائل جدید در علم کلام، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۵. «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

بقره، ۱۱۱.

وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱؛ آری، هر کس روی دل به سوی خدا نهد و نیکوکار باشد، پاداشش نزد پروردگارش (محفوظ) است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.^۲ و یا در ردّ بر این مدعای اهل کتاب که می‌گویند «یهودی و یا مسیحی باشید تا هدایت شوید»، دین حنیف ابراهیم را که به دور از هرگونه شائبه‌ی شرک است، مایه‌ی هدایت می‌شناسد^۳؛ که به دلیل تحریفاتی که در کتاب‌های آسمانی پیشین راه یافته، باید پیروی از ابراهیم علیه السلام را در دین اسلام (به معنی خاص) جستجو کرد؛ لذا اهل کتاب را به ایمانی شبیه آنچه مسلمانان به آن ایمان آورده‌اند برمی‌انگیزد: «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا»^۴ از آنچه گذشت، سستی این برداشت از آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی بقره که روح و حقیقت دینداری و مایه‌ی اصلی نجات و رستگاری انسان - یعنی ایمان به خدا و روز جزا و کار نیک - گوهری است که می‌توان آن را نزد پیروان همه‌ی ادیان یافت، بنابراین ادیان مختلف صراط‌های مستقیمی هستند که انسان را به هدایت و سعادت می‌رسانند، آشکار می‌شود. ایمان به خدا و روز قیامت و عمل صالح شرط سعادت و رستگاری است؛ اما باید پرسید: چگونه ایمانی؟ قرآن می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ

۱. بقره، ۱۱۲.

۲. رک: المیزان، ج ۱، ص ۲۵۸ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳. «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». بقره، ۱۳۵.

۴. رک: المیزان، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۰۶.

۵. بقره، ۱۳۷.

وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ^۵؛ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آن چه را خدا و رسولش تحریم کرده، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، پیکار کنید تا به دست خویش و با فروتنی جزیه بپردازند. در این آیه، خداوند، اهل کتاب را کسانی می‌داند که به او و روز قیامت ایمان ندارند. این در حالی است که خود قرآن اعتقاد به خدا را به آنها نسبت می‌دهد آنها را اهل کتاب می‌شمارد؛ و مگر این کتاب غیر از کتاب آسمانی‌ای است که از سوی خدا بر پیامبری از پیامبرانش نازل شده است؟! - و یا در صدها آیه باور به خدا یا لازمه‌ی آن را از قول ایشان نقل و حکایت می‌کند. هم چنین اعتقاد به معاد را ضمن آیاتی چون «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً»^۶ و یا «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»^۷ به آنها نسبت می‌دهد. دلیل این امر آن است که آنها اولاً بین پیامبران فرق می‌گذاشتند؛ هر چند به خدا و روز قیامت اعتقاد داشتند، ولی منکر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودند؛ ثانیاً، تلقی و تفسیر صحیح و قابل قبولی از مبدأ و معاد نداشتند؛ حضرت عیسی علیه السلام و یا عزیر را پسر خدا می‌پنداشتند، عقیده‌ای که قرآن آن را مشابه سخن کافران توصیف می‌کند،^۸ و یا در مورد معاد به کرامت (نظر یهودیان) و فداء (نظر مسیحیان) باور داشتند.^۹

۱. توبه، ۲۹.

۲. بقره، ۸۰.

۳. همان، ۱۱۱.

۴. رک: توبه، ۳۰.

۵. رک: المیزان، ج ۹، ص ۲۳۸. در مورد دلالت آیه‌ی ۲۹ توبه، رک: دین‌شناسی، ص ۲۲۴.

○ عمل صالح چگونه عملی است و ملاک تشخیص آن چیست؟

در مورد مستقلات عقلیه؛ یعنی، کارهایی که عقل انسان به تنهایی قادر به تشخیص نیک و بد آنها است، اختلافی بین ادیان نیست؛ اما در مورد غیر مستقلات عقلیه که بیشتر افعال انسان را شامل می‌شود، برای پی بردن به صلاح و فساد یک عمل، باید از وحی و دین کمک خواست. دین است که محدوده‌ی عمل و رفتار انسان و بایدها و نبایدهای آن را تعیین می‌کند.

از طرفی قبلاً گفته شد که خطوط اصلی شرایع آسمانی در طول تاریخ یکی بوده است؛ و تفاوت آنها یا از جهت اجمال و تفصیل است که احکام به مرور زمان تکمیل شده و یا از جهت نسخ پاره‌ای از احکام است؛ با این وصف، دستورالعمل کامل و نهایی زندگی انسان را باید در آخرین و کامل‌ترین شریعت آسمانی، یعنی اسلام جستجو کرد.^۱

نکته‌ی مهمی که در پایان باید به آن اشاره کرد این است که، لازمه‌ی این باور که «پیروی از دیگر ادیان آسمانی به دلیل وقوع تحریف یا نسخ در آنها، نمی‌تواند مایه‌ی نجات و سعادت انسان گردد» این نیست که پیروان دیگر ادیان همگی اهل دوزخ‌اند؛ بلکه باید بین کفری که از روی عناد و لجبازی باشد و کفری که علت آن جهالت و نادانی است تفاوت گذاشت؛ قسم اول یقیناً استحقاق عقوبت را به همراه دارد؛ اما قسم دوم، اگر از روی تقصیر و کوتاهی نباشد، بلکه به دلیل آشنا نبودن با اسلام، یا نداشتن توانایی عقلی لازم برای شناخت حقیقت و یا قرار داشتن در معرض شبهاتی باشد که نه خود قادر است به آنها پاسخ دهد و نه می‌تواند از

دیگران کمک بگیرد و...، انسان را نزد خدا معذور می‌دارد و چه بسا کارهای نیکی که انجام داده، سبب بهره مندی او از اجر و پاداش الهی نیز گردد. و اما جاهلان مقصّر که با وجود دسترسی داشتن به همه‌ی امکانات - اعم از رشد فکری، آزادی اجتماعی، اطلاعات کافی و... - سستی کرده و در شناخت حقیقت کوتاهی کرده‌اند، به تناسب تقصیر خود عذاب می‌شوند؛ هر چند ممکن است به عذاب ابدی گرفتار نیایند.^۱

حاصل کلام این که: بنا بر آیات قرآن، دین، حقیقتی است واحد، برخاسته از فطرت انسان و تبدیل‌ناپذیر و مبتنی بر سه اصل ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح، هر چند قانون و شریعت متعدد و مختلف بوده است. لازمه‌ی وحدت دین، تجزیه و تفکیک‌ناپذیری آن و ضرورت ایمان به همه‌ی پیامبران و کتاب‌های آسمانی است از جمله پیامبر خاتم که دین کامل و به دور از تحریف را برای بشر به ارمغان آورده است و کتاب آسمانی او یعنی قرآن کریم. آیاتی از قرآن هم که اصول سه‌گانه‌ی یاد شده را ضامن سعادت و رستگاری انسان می‌شناسد، در مقام بیان این معنایند که صرف انتساب به یک دین، مایه‌ی نجات انسان نیست؛ بلکه ملاک سعادت، حقیقت دینداری و نیکوکاری است.

○ مخالفان خاتمیت دین اسلام برای اثبات مدعای خود به چه

روایاتی استشهد کرده‌اند؟

بهائیان در ردّ خاتمیت دین اسلام، به این روایت از پیامبر اکرم ﷺ استناد

۱. رک: کاوش‌ها و چالش‌ها، ج ۱، ص ۶۸-۶۹؛ مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲،

ص ۳۱۸-۳۲۰؛ المیزان، ج ۵، ص ۵۱-۵۲؛ مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۳۱۹-۳۳۱.

۱. رک: اصول عقاید (۲)، ص ۳۵۳؛ معارف قرآن، ج ۴، ص ۲۲۸-۲۲۹ و دین‌شناسی، ص ۲۲۵.

کرده‌اند: «إِنَّ صَلَاحَ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نَصْفُ يَوْمٍ». تقریر استدلال و نقد و بررسی آن، قبلاً - در ضمن پاسخ سؤال چهارم همین فصل - از نظر گذشت. روایت دیگری که می‌تواند هم در مورد جهانی و جاودانی بودن دین اسلام و هم نسخ سایر شرایع سؤال برانگیز باشد، روایتی است از حضرت علی علیه السلام:

لَوْ لُئِي لِي الْوَسَادَةُ لِحَكْمَتِي بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ^۱؛ اگر مسند خلافت بر عهده من بود، بین اهل تورات به توراتشان، و بین اهل انجیل به انجیل شان، و بین اهل زبور به زبورشان، و بین اهل قرآن به قرآن شان حکم می‌کردم.

شاید از این روایت چنین برداشت شود که اسلام، شرایع پیش از خود را به رسمیت شناخته است که حضرت علی علیه السلام حکم و داوری بر اساس آنها را جایز می‌داند. در پاسخ باید گفت: روایت در مقام بیان گستردگی دانش آن حضرت است و نه در صدد تأیید و معتبر شناختن شریعت آنها پس از ظهور اسلام.

گواه بر این که اسلام، شرایع پیشین را به رسمیت نمی‌شناسد، دستور این دین به جهاد و کارزار با اهل کتاب است تا این که اسلام اختیار کنند و یا با پرداخت جزیه به ذمه‌ی حکومت اسلامی درآیند و با حفظ شعائر اسلامی در ظاهر، به دین خود عمل کنند.

تفاوت حکم اهل کتاب با کفار و مشرکین در فقه اسلامی به این دلیل است که اصل دین اهل کتاب بر خلاف آیین مشرکین حق بوده و منشأ آسمانی داشته است، هر چند بعدها به آفت تحریف دچار شده و شایستگی خود برای

۱. اصول عقاید (۲)، ص ۳۵۷. به نقل از: شیخ مفید، الارشاد، بخش فضایل و مناقب امیر المؤمنین، فصل ما جاء فی فضله علیه السلام علی الکافة فی العلم، حدیث ۴.

هدایت‌گری انسان‌ها را از دست داده است.^۱

حال که پیروان دیگر ادیان آسمانی می‌توانند در پناه حکومت اسلامی زندگی کرده و به دین و آیین خود عمل نمایند، طبیعی است هنگام بروز اختلاف بین آنها باید طبق کتاب و آیین خودشان قضاوت و داوری شود. این امر نشانگر تساهل و مدارای اسلامی با اهل کتاب است و نه امضا و تأیید شریعت آنها.^۲

خلاصه مطالب فصل

در معارف دینی ما بین نبی و رسول فرق گذاشته شده است و در تبیین این تفاوت، اقوال مختلفی نقل و گاه نقد شده است. از جمله این که رسول پیامبر صاحب شریعت است، نه هر پیامبری و این که نبی پیامبری امت که در خواب به او وحی می‌شود و از امور غیبی آگاه می‌گردد. اما رسول فرشته وحی را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. بهائیان با قبول این دو تفسیر مدعی شدند با ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنها نبوت پایان یافت نه رسالت و ممکن است از آن پس کسانی از جانب خدا شریعت تازه برای بشر آورند.

در حالی که اولاً، بر اساس روایات تعداد رسولان ۳۱۳ نفر و پیامبران صاحب شریعت ۵ نفر است. از طرفی قرآن به بعضی از پیامبران غیر صاحب شریعت نیز «رسول» اطلاق کرده است؛ ثانیاً، از روایات استفاده می‌شود نبی از نظر مصداق

۱. گو این که حتی اگر تحریف هم نمی‌شدند، با ظهور آیین جدید و نسخ شریعت پیشین، عمل به آنها جایز نمی‌بود؛ هم چنان که در یک شریعت اگر حکمی نسخ و حکم دیگری جایگزین آن شود - مانند تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه که در اسلام روی داد - عمل به حکم منسوخ روا نیست.

۲. ر.ک: همان، ص ۳۵۶-۳۶۱.

اعم مطلق است از رسول و نفی اعم، نفی اخص را به همراه دارد. از این گذشته نبوت پایه‌ی رسالت است، چرا که رسالت جزء اخبار غیبی است. بنابراین فرض رسولی که نبی نباشد، بی‌معناست.

- معنای لغوی خاتم و کاربرد آن در قرآن و کلام عرب مؤید آن است که تعبیر «و خاتم النبیین» - بر خلاف پندار بهائیان - به خاتمیّت دین اسلام نظر دارد و نه صرفاً ستایش و تمجید آورنده‌ی آن.

- ظرف زمانی خطاب خداوند به آدمیان در آیه‌ی شریفه‌ی «يَا بَنِي آدَمِ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ...» به قرینه آیات قبل از آن، آغاز خلقت است و نه هنگام نزول قرآن.

فعل مضارع «يلقى» در آیه‌ی «يَلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...» در سیاق و ترکیبی قرار گرفته است که در آن اصولاً به زمان خاص و مشخصی نظر ندارد. حتی اگر به زمان آینده نیز نظر داشته باشد با توجه به دلایل قرآنی و روایی قطعی و روشن بر ختم نبوت و رسالت و نیز اجماع مسلمانان قابل استناد نیست.

«دین» در آیه «يَوْمَئِذٍ يُؤَقِّبُهمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ...» به قرینه آیه‌ی قبل از آن، همچنان که مفسران تصریح کرده‌اند، به معنای جزا و کیفر است و نه شریعت.

- آیه‌ی «...وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» در صورتی می‌تواند شاهد بر مدعای مخالفان باشد که مقصود از «امت» در آن یا دین و شریعت باشد و یا گروهی از مردم که دین مشترک دارند. وجه اول را دنباله‌ی آیه تضعیف می‌کند چون اگر مراد از امت دین و شریعت باشد می‌بایست

ضمیر را مفرد می‌آورد و می‌فرمود «اذا جاء اجلها». حمل آیه بر امت دینی هم نیاز به دلیل و قرینه دارد؛ در حلالی که در قرآن در هیچ جا که سخن از اجل امت‌ها گفته شده خصوص امت دینی اراده نشده است. به نظر علامه‌ی طباطبایی آیه بر

بیش از این معنا دلالت ندارد که جوامع انسانی نیز همچون تک تک انسان‌ها عمر محدود و معین دارند. بنابراین مقصود از امت خصوص امت دینی نیست و هر گروهی از انسان‌ها را که در اموری مانند زمان، مکان، زبان، نژاد و... مشترکند شامل می‌شود.

مخالفان با استناد به روایتی نبوی «ان صلحت امتی فلها يوم و ان لم تصلح فلها نصف يوم» اعتبار و حجیت دین اسلام را محدود دانسته‌اند و سپس با تمسک به آیه «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» و مبدأ قرار دادن سال غیبت (۲۶۰ هجری)، پایان این دوره‌ی هزار ساله را بر سال ۱۲۶۰، یعنی سال ظهور باب - رئیس فرقه‌های بایبه و ازلیه و بهائیه - تطبیق کرده‌اند. در حالی که باید پرسید: اولاً، مگر امت اسلامی در سده‌های گذشته با وجود ظلم و قتل و غارت و خونریزی و... به راه صلاح رفت بود که بنابر حدیث مورد استشهاد مجال عمر هزار ساله پیدا کند؟ دلیل بر مدعا چیست؟ ثانیاً، چرا طول روز یاد شده در روایت، با توجه به آیه‌ی «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» پنج‌هزار سال نباشد؟ ثالثاً، چرا مبدأ این دوره‌ی هزار ساله سال غیبت ولی عصر (عج) باشد و نه سال بعثت یا هجرت یا وفات پیامبر گرامی اسلام ﷺ و یا سال صدور حدیث مورد بحث آیاتی دو قرن و نیم پیش از غیبت، امت اسلامی نضج نگرفته بود؟

با وجود این تشکیک و تردیدها، بر استفاده‌هایی که مخالفان از آیات و روایات کرده‌اند، جز نام تفسیر به رأی می‌توان نهاد؟

همچنین تفسیر صحیح آیه «يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» نیز با توجه به معنای لغوی و کاربرد قرآنی و عرفی واژه‌های «تدبیر»، «امر» و «عروج» تدبیر در رتق و فتق امور عالم تکوین بر

اساس حکمت و مصلحت است.

- بنابر آیات قرآن، دین حقیقت واحد، برخاسته از فطرت انسان و تبدیل ناپذیر و مبتنی بر سه اصل ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است، هر چند قانون و شریعت متعدد و مختلف بوده است. لازمه‌ی وحدت دین تجزیه و تفکیک ناپذیری آن و ضرورت ایمان به همه پیامبران و کتاب‌های آسمانی است، از جمله پیامبر خاتم که دین کامل و به دور از تحریف را برای بشر به ارمغان آورده و کتاب آسمانی او یعنی قرآن کریم. آیاتی از قرآن هم که اصول سه گانه یاد شده را ضامن سعادت و رستگاری انسانی می‌شناسند، در مقام بیان این معنایند که صرف انتساب به یک دین مایه‌ی نجات انسان نیست، بلکه ملاک سعادت، حقیقت دینداری و نیکوکاری است.

- روایتی از حضرت علی علیه السلام به این مضمون که اگر خلافت به من باز می‌گشت بین پیروان هر یک از کتاب‌های آسمانی طبق شریعت خود آنها حکم می‌کردم، حاکی از احاطه علمی ایشان و برخاسته از یک ضرورت اجتماعی است و نه در تأیید و به رسمیت شناختن آیین آنها، چرا که مطابق فقه اسلامی، اهل کتاب می‌توانند با پرداخت جزیه در ذمه حکومت اسلامی زندگی کنند. بنابراین در صورت بروز اختلاف بین آنها خواه ناخواه باید بر اساس شریعت خودشان قضاوت شود.

فصل چهارم

چرایی خاتمیت

بشر به مرحله‌ای از رشد عقلانی رسید که توانست میراث‌های علمی و دینی خود را، دست نخورده و تحریف نشده، حفظ و نگهداری نماید و به این ترتیب یکی از موانع عمده‌ی خاتمیّت مرتفع گردد.

مسلمانان از همان آغاز نزول وحی، با ذوق و شوقی وصف ناپذیر، به حفظ آیات قرآن و اندکی بعد، به دستور پیامبر، به نوشتن آن روی آوردند. جدیت و تلاش مسلمانان در حفظ و ثبت و ضبط آیات قرآن از یک سو و اعجاز قرآن و به خصوص اعجاز ادبی آن از سوی دیگر، سبب جاودانگی و تحریف نشدن این آخرین کتاب آسمانی شده است. نه تنها آیات قرآن که بسیاری از روایات اسلامی نیز از گزند حوادث روزگار مصون مانده، به نسل‌های بعدی منتقل شده‌اند؛ چنان که قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱؛ ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آنیم.^۲

۲. عدم توانایی بشر برای دریافت نقشه‌ی کلی و طرح جامع زندگی خود؛ رشد نیافتگی بشر قدیم سبب شده بود که او نتواند برنامه‌ی هدایت و سعادت خود را یک جا تحویل بگیرد؛ از این رو لازم بود به فراخور حال و استعدادش مرحله به مرحله راهنمایی شود. مقارن با ظهور دین اسلام، بشر به درجه‌ای از رشد و بلوغ فکری رسید که بتواند برنامه‌ی کامل و جامع هدایت

۱. حجر، ۹.

۲. ر.ک: شش مقاله (مقاله‌ی ختم نبوت)، ص ۷۸-۷۹؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ اصول عقاید (۲)، ص ۳۸۶؛ معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۴-۱۸۵ و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۵۵-۱۵۶.

○ علت تجدید رسالت و ظهور پیامبران متعدد در طول تاریخ چه

بوده است؟

عواملی که در تجدید نبوت، اعم از تشریحی و تبلیغی، نقش و دخالت داشته‌اند، عبارت‌اند از:

۱. نابودی کتاب‌های آسمانی و یا وقوع تحریف در آنها؛ یکی از مهم‌ترین عوامل تجدید نبوت در طول تاریخ این بوده است که بشر قدیم به علت رشد نیافتگی و عدم بلوغ فکری، قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبود؛ به همین دلیل کتاب‌های آسمانی پیشین، یا دچار تغییر و تحریف شده‌اند و یا به کلی از بین رفته‌اند. گذشته از این که اکثر پیامبران فقط وظیفه‌ی تبلیغ کیش و آیین پیامبر دیگری را بر عهده داشته‌اند، پیامبران صاحب شریعت نیز عمده‌ی شریعت پیامبر قبل را تأیید می‌کرده‌اند.

ظهور پیاپی پیامبران، بیش از آن که معلول تغییر و تکامل شرایط اجتماعی و نیاز بشر به پیام جدید باشد، معلول نابودی و تحریف و تبدیل کتب و تعلیمات آسمانی بوده است. در حالی که مقارن با عصر نزول قرآن؛ یعنی چهارده قرن قبل،

خویش را دریافت کند.^۱

۳. عدم توانایی بشر در به عهده گرفتن وظیفه‌ی دعوت و تبلیغ دین؛ به همین دلیل است که بیش‌تر انبیا، پیامبران تبلیغی بوده‌اند، نه پیامبران تشریحی؛ چون وظیفه‌ی پیامبران تبلیغی، امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ و اجرا و تفسیر شریعتی بود که در زمان آنها حاکم بود. در عصر خاتمیّت، این وظیفه بر عهده‌ی عالمان و صالحان امت گذاشته شده است.^۲

۴. عدم توانایی بشر در تفسیر دین و استخراج و استنباط احکام دینی؛ در عصر خاتمیّت، عالمان شایسته‌ی امت اسلامی قادرند با اجتهاد، اصول کلی اسلام را بر شرایط متغیر زمانی و مکانی تطبیق نموده، حکم الهی را، بدون آن که خود تشریح کنند، استخراج و استنباط نمایند.^۳ از مجموع مطالبی که گفته شد می‌توان به راز ختم نبوت پی برد و آن، رشد و بلوغ فکری و اجتماعی بشر است.^۴

○ چه علل و عواملی سبب شد با ظهور دین اسلام، نبوت تشریحی

خاتمه یابد؟

ختم نبوت تشریحی بر چند اصل استوار است:

۱. این اصل به دیدگاه اسلام درباره‌ی انسان و اجتماع بر می‌گردد. از نظر

۱. ر.ک: مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ص ۱۶۷.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۳. همان.

۴. برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: اصول عقاید (۲)، ص ۳۸۳-۳۸۵ و معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۵-۱۸۷.

اسلام انسان نه موجودی است کاملاً ثابت و یکنواخت و به دور از هرگونه تغییر و دگرگونی، تا اصول و قوانینی صد در صد ثابت و لایتغیر بر زندگی او حکم فرما باشد؛ و نه موجودی است همیشه متحول و متکامل که نتواند از هیچ قانون ثابتی در زندگی خود پیروی کند، بلکه متشکل از ابعاد ثابت و متغیر، است. گرچه زندگی انسان در طول تاریخ، در نتیجه‌ی پیشرفت علم و تمدن بسیار چهره عوض کرده است، ولی در پس همه‌ی دگرگونی‌های ظاهری، اصول ثابتی همواره بر زندگی او حکم فرما بوده است. امور غریزی و فطری که به نوعی با خلقت انسان عجین شده‌اند - هم چون امیال و نیازهای طبیعی، حس کنجکاوی و حقیقت‌جویی، زیبایی دوستی، عشق و پرستش و اخلاق و فضیلت خواهی - و نیز اموری که در زندگی اجتماعی گریز ناپذیرند - مانند عدالت و آزادی و قانون - اصول ثابت زندگی انسان‌اند. به عبارتی، اگر چه انسان موجودی است متغیر، ولی مدار حرکتش ثابت و مشخص است؛ همان گونه که قرآن کریم آن را «صراط مستقیم» می‌نامد:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾؛ و

(بدانید) این راه مستقیم من است؛ پس آن را در پیش گیرید، و از راه‌های دیگر

پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد.

بر همین اساس، قرآن، دین را - از اول تا آخر - یکی می‌داند و شریعت‌ها را متعدّد:

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ﴾؛^۲ از (احکام) دین، هر آنچه نوح را به آن سفارش کرده

۱. انعام، ۱۵۳.

۲. شوری، ۱۳.

بود، برای شما مقرر داشت و آنچه به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش نمودیم.

و بر این دین واحد الهی که محور دعوت همه‌ی پیامبران است، نام «اسلام» را می‌نهد:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱؛ همانا دین نزد خدا اسلام است.

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۲؛ هر کس غیر از اسلام دینی برگزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود.

دین در عمق سرشت انسان نهادینه شده و در فراز و نشیب حوادث روزگار از هر گزند محفوظ است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۳؛ با گرایش تمام به حق، به دین روی آور؛ این فطرت است که خداوند، انسان‌ها را بر وفق آن آفریده است؛ در آفرینش الهی تغییری راه ندارد؛ این دین استوار است.

یکی بودن دین از آغاز تا پایان و ریشه داشتن آن در عمق جان و فطرت انسان - که آن نیز بیش از یکی نمی‌تواند باشد - رازی بزرگ و فلسفه‌ای شکوهمند در دل خود دارد و تصوّر خاصی از تکامل را شکل می‌دهد. تکامل انسان به این صورت نیست که در هر زمان، تحت تأثیر عوامل گوناگون صنعتی، اجتماعی و یا اقتصادی، در راهی حرکت کند و دائماً تغییر جهت و مسیر دهد. از نظر قرآن،

۱. آل عمران، ۱۹.

۲. همان، ۸۵.

۳. روم، ۳۰.

تکامل انسان و اجتماع^۱ هدف‌دار و هدایت شده، و از لحاظ مبدأ و مسیر و منتهی، مشخص است. بشر در مسیر تکامل خود مانند قافله‌ای است که به سوی مقصد معینی رهسپار است، ولی راه را نمی‌شناسد. هر از چند گاهی به کسی برخورد می‌کند که راه را می‌داند و با نشانی‌هایی که از او می‌گیرد، مسافتی را می‌پیماید تا این که به تدریج خود توانایی بیش‌تری برای فراگیری پیدا می‌کند و سرانجام می‌رسد به شخصی که «نقشه‌ی کلی» راه را از او می‌گیرد و با در دست داشتن آن نقشه، برای همیشه از راهنمایی جدید بی‌نیاز می‌گردد. با چنین تصور و برداشتی از تکامل، توجیه عقلانی ختم نبوت میسر می‌شود؛ و آلا اگر همان طور که خود بشر در حرکت و تکاپوست و هر لحظه در یک نقطه است، مسیر حرکت او نیز دستخوش تغییر و تبدل گردد، ختم نبوت، یعنی دریافت نقشه و برنامه‌ی کلی و همیشگی، معقول و متصور نیست.^۲

۱. درباره‌ی «تکامل اجتماع» و «طبیعت اجتماع» که در نوشته‌های استاد شهید مطهری به چشم می‌خورد، سؤالاتی چند قابل طرح است؛ از جمله: آیا علاوه بر افراد، جامعه هم اصالت دارد؟ به بیان دیگر، آیا جامعه مرکب حقیقی است یا اعتباری؟ آیا تکامل جامعه، قانونمند، جبری و تخلف‌ناپذیر است یا تنها در حدّ یک میل قابل قبول است؟ آیا جبری بودن تکامل جامعه و تاریخ، با اراده و اختیار انسان سازگاری دارد؟ آیا اصولاً تحولات جوامع در طول تاریخ تکاملی بوده است؟ ملاک داوری در مورد تکاملی یا تنازلی بودن تحول جامعه چیست؟ هر چند تحلیل و مطالعه‌ی پرسش‌های فوق می‌تواند زوایایی از دیدگاه استاد شهید، در مورد ختم نبوت تشریحی را آشکار نماید، ولی به دلیل تنگی مجال و گستردگی و نیز قابل اغماض بودن موضوع از آن صرف نظر می‌شود. برای مطالعه رک: مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ و فلسفه تاریخ؛ و مقایسه و تطبیق شود با: محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ محمد تقی جعفری، آفرینش و انسان، ص ۲۰۵ و ۲۲۵-۲۲۷ و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۰-۱۳۲ و ص ۱۶۵-۲۰۰.

۲. رک: شش مقاله، ص ۸۰-۸۵؛ خاتمیت، ص ۱۴۳-۱۴۵ و مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۶۸.

۲. رشد و بلوغ عقلانی و اجتماعی بشر؛ که در پرتو آن توانست اولاً، میراث‌های دینی و از همه مهم‌تر کتاب آسمانی خود را از گزند تحریف محفوظ بدارد؛ ثانیاً، برنامه‌ی کامل و جامع زندگی خود را یک جا تحویل بگیرد و از راهنمایی‌های مقطعی و کوتاه مدت و منزل به منزل بی‌نیاز شود.^۱ این مهم همچنین مرهون متعادل بودن و به دور بودن امت اسلامی از هرگونه افراط و تفریط است. برخلاف تعالیم پیامبران پیشین که به فراخور حال امت‌هایشان، برنامه‌ای موقت و محدود بود برای درمان انحراف‌ها و افراط و تفریط‌هایی که جامعه به آن گرفتار می‌شد؛^۲ ثالثاً، با «اجتهاد»، تلاشی عالمانه و روشمند را برای استنباط حکم مصادیق جزئی از منابع چهارگانه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) در پیش گیرد و در شرایط متغیر زمانی و مکانی هر موردی را به اصل مربوط ارجاع دهد. پیشوایان دینی ما با عباراتی چون «علینا إلقاء الاصول و علیکم التفریح» یا «أن تُفرِّعوا» علمای امت اسلامی را به اجتهاد غیر قیاسی امر کرده‌اند.^۳

۳. نظام خاص قانون گذاری اسلام؛ که با برخورداری از دو ویژگی مهم تطابق و سازگاری با فطرت و طبیعت انسان و اجتماع، و انطباق و انعطاف‌پذیری درونی، زمینه‌ی جاودانگی و ماندگاری خویش را هموار کرده است. این دو ویژگی را می‌توان با مشخصات ذیل شناخت:

الف) به رسمیت شناختن استقلال عقل در کشف و تقیید و تعمیم احکام

فقهی؛

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۷۹-۸۰، ۸۴-۸۵ و اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۵، ۳۶۶-۳۶۵.

۲. ر.ک: شش مقاله، ص ۸۵-۸۸.

۳. ر.ک: همان، ص ۱۲۹؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۶۸ و خاتمیت، ص ۱۴۶-۱۴۷.

ب) جامع نگری و اهتمام به همه‌ی ابعاد مادی و معنوی و فردی و اجتماعی انسان؛

ج) پرهیز از درگیر شدن با شکل و ظاهر زندگی و در عوض، اعتنا و اهتمام به روح و معنای زندگی و راه رسیدن به آن؛

د) ناهمگونی احکام اسلامی از نظر اهمیت، و تقسیم آنها به احکام اصلی و ثابت و مادر و احکام فرعی و تغییرپذیر؛

ه) وضع و پیش بینی برخی قواعد فقهی کنترل کننده، مانند قاعده‌ی «لاضرر و لاإضرار»؛

و) اختیارات حاکم اسلامی.^۱

۴. یکی دیگر از ارکان خاتمیت، قابلیت شگرف و پایان ناپذیری منابع اسلامی، به ویژه قرآن کریم برای تحقیق و مطالعه است که سبب شده غبار کهنگی هرگز بر آن نشیند و همواره موضوع مطالعه‌ی جدید قرار گیرد. قرآن از این نظر شبیه طبیعت است که گذشت زمان زوایای پنهان و اسرار و ناشناخته‌های آن را بیشتر و بهتر آشکار می‌کند. این ویژگی که در روایات اسلامی از آن به ذبیطون بودن قرآن تعبیر شده، از یک سو و تکامل طبیعی علوم و افکار بشری از سوی دیگر، به تحول و تکامل اجتهاد منجر شده است.^۲

ختم نبوت تشریحی را از زاویه‌ی دیگری هم می‌توان مورد مطالعه و بررسی

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۱۹-۱۲۷؛ خاتمیت، ص ۱۴۶؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۶۲-۲۶۹ و ۲۹۴-۲۹۵ و اضاء علی عقائد الشیعه الامامیه و تاریخهم، ص ۵۵۷-۵۶۴.

۲. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۳۲-۱۳۵ و خاتمیت، ص ۱۴۷-۱۶۸. توضیح بیش‌تر درباره‌ی اصل چهارم، در فصل آخر خواهد آمد.

قرار داد. دین که به معنای مجموعه‌ی معارف مربوط به مبدأ و معاد و دستورهای عبادی و اخلاقی و اجتماعی‌ای است که باید از طریق وحی به انسان آموخته شود، محدود و متناهی است. اگر از زاویه‌ی معارف و حقایق دینی مربوط به عالم غیب، به خاتمیت نظر شود، با توجه به اتصال و پیوستگی نبوت‌ها و سیر تکاملی آنها، باید گفت: پیامبران به تناسب درجه‌ی سیر و سلوک و مقام معنوی خود، معارف غیبی را شهود و دریافت کرده و در اختیار انسان‌ها گذاشته‌اند. به عبارت دیگر، هر پیامبری تنها آن مقدار از معارف دینی را که توانسته بود کشف کند، بیان می‌کرد، نه بیشتر. بنابراین بدیهی است زمانی که کشف و شهود عرفانی پیامبری به کامل‌ترین مرحله‌ای که در توان یک انسان است، برسد و به تعبیر دینی، به لوح محفوظ دسترسی یابد، خواه ناخواه نبوت خاتمه پیدا می‌کند؛ هر چند پس از او افرادی ظهور کنند که هم رتبه یا حتی برتر از پیامبران پیشین باشند. حضرت علی علیه السلام، صدیقیه کبری علیه السلام و بلکه سایر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام با این که پیامبر نبوده و شریعتی نداشته‌اند، ولی به یقین از بسیاری پیامبران قبلی افضل‌اند و بر معارف کامل‌تری احاطه دارند، ولی چون از نظر زمانی در مقطعی ظهور کرده‌اند که مکاشفه‌های غیبی به نهایت درجه‌ای که در توان بشر است رسیده بود و امکان نداشت پس از آن خبر تازه‌ای از غیب برای مردم آورده شود به رسالت برانگیخته نشده‌اند. چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱؛ و

سخن پروردگار تو به صدق و عدل، به حدّ تمام رسید، هیچ کس نمی‌تواند کلمات او

را دگرگون سازد و او شنوای داناست.

حاصل کلام این که، ختم نبوت تشریحی مبتنی بر چند اصل است: ۱. انسان متشکل از ابعاد ثابت و متغیر است؛ از این رو در زندگی خود هم به قوانین ثابت نیاز دارد و هم مقررات متغیر؛ ۲. رشد و بلوغ عقلانی بشر و در نتیجه توانایی او بر حفظ کتاب آسمانی‌اش از تحریف، دریافت برنامه کامل و جامع زندگی خویش، و ارجاع فروع به اصول از طریق اجتهاد؛ ۳. برخورداری نظام قانون گذاری اسلام از دو ویژگی مهم سازگاری با فطرت و طبیعت انسان و اجتماع، و انعطاف‌پذیری دورنی؛ ۴. قابلیت بسیار منابع اسلامی برای تحقیق و مطالعه. به نظر عرفا نبوت تشریحی به این دلیل پایان یافت که با کشف تام محمدی صلی الله علیه و آله تمام معارف دینی‌ای که باید از طریق وحی به انسان آموخته شود، یک جا در اختیار او قرار گرفت.

○ به چه دلیل پس از ظهور دین اسلام، نبوت تبلیغی استمرار نیافت؟

در آغاز عصر خاتمیت، تا هنگامی که امامان معصوم علیهم السلام در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان حضور داشتند، خود آنها عهده‌دار اصلی امر تبلیغ دین بودند؛^۱ ولی پس از آن، با شروع دوره‌ی غیبت، نقش علمای امت برجسته گردید، تا جایی که می‌توان راز ختم نبوت تبلیغی را نیز در رشد عقلانی و اجتماعی بشر جستجو کرد. بشر تا زمانی که عقل و علم به درجه‌ای از رشد و بالندگی نرسیده باشد که بتواند وظیفه‌ی دعوت و انذار و امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم و تبلیغ دین و

۱. رک: الالهیات، ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۲۱-۲۲۵. همچنین برای مطالعه بیشتر

رک: خاتمیت، ص ۵۱-۵۳.

۱. انعام، ۱۵۱.

زدودن زنگار بدعت از آن را خود بر عهده بگیرد؛ به نبوت تبلیغی نیاز دارد؛ بنابراین علاوه بر اصل دین و شریعت، در تبلیغ و تعلیم آن نیز به هدایت وحی نیاز دارد. با سر آمدن این دوره و شکوفا شدن علم و عقل، این نیاز به طور طبیعی برطرف شده، نبوت تبلیغی خاتمه می‌یابد و علما جانشین این گروه از انبیا می‌شوند.

در نخستین آیاتی که بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل شد، از خواندن و نوشتن و علم آموزی و قلم سخن گفته شده است:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۱؛ بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید. (همان کسی که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. همان که با قلم (و کتابت انسان را) آموزش داد. به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت.

این آیه تلویحاً می‌فهماند که بعد از نزول قرآن، علما به عنوان جانشینان پیامبران وظیفه‌ی تعلیم و تبلیغ و حفظ آیات آسمانی را بر عهده دارند. قرآن در سراسر آیاتش بشر را به تعقل و استدلال و مشاهده‌ی عینی و تجربی طبیعت، مطالعه‌ی تاریخ و تفقه و فهم عمیق دعوت می‌کند. این‌ها همه نشانه‌های ختم نبوت و جانشینی عقل و علم به جای وحی تبلیغی است.^۲ بعضی آیات هم، به صراحت، بر واگذار شدن امر تبلیغ به امت دلالت دارند. از جمله:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا

رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱؛ پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان گروهی رهسپار نمی‌شوند تا در دین آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت نزد قوم شان آنها را هشدار دهند تا پروا پیشه کنند؟

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۲؛ و باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و به نیکی فرمان دهند و از ناشایستی بازدارند.

در روایتی رسول خدا ﷺ بر علمای امت تکلیف می‌کند که هنگام ظهور بدعت در جامعه، علم خود را آشکار کنند و هدایت جامعه را بر عهده گیرند، در غیر این صورت سزاوار است به لعن و نفرین الهی گرفتار آیند:^۳

اذا ظهرت البدع فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله^۴ بهترین گواه بر بلوغ فکری بشر و استقلال و بی‌نیازی او از وحی تبلیغی در آستانه‌ی ظهور اسلام، علوم مختلفی است که به منظور حفظ و فهم و درک آیات قرآن تدوین و پایه گذاری شد. در همان قرن اول، علوم صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع تدوین گردید، لغت‌های زبان عربی جمع آوری شد و علم قرائت و تفسیر و حدیث شکل گرفت. در حالی که برای هیچ یک از کتاب‌های آسمانی قبلی چنین کارهایی انجام نشد. بشر دوره‌های گذشته همانند کودکی بود که کتابی را به دستش می‌دهند و پس از چند ماه آن را پاره می‌کند، ولی بشر دوره‌ی اسلامی همچون

۱. توبه، ۱۲۲.

۲. آل عمران، ۱۰۴.

۳. حرعاملی، وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۴۰، حدیث ۱.

۴. ر.ک: مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۲۱ و شش مقاله، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۱. علق، ۵-۱.

۲. شش مقاله (مقاله‌ی ختم نبوت)، ص ۱۰۲.

عالم بزرگسالی است که سالیان متمادی از یک کتاب استفاده می کند بدون این که آسیبی به آن برساند.

زندگی بشر را معمولاً به دو دوره ماقبل تاریخ و دوره تاریخی تقسیم می کنند. دوره تاریخی از زمانی آغاز می شود که آثار و نشانه هایی از حیات انسان به شکل های مختلف خط، سنگ نوشته، اشیای ساخته شده و... بر جای مانده است و اطلاعاتی را از آن روزگار در اختیار ما می گذارد. در این دوره، که تقریباً از زمان ظهور اسلام آغاز می شود، تاریخ بشر پیوسته، دقیق و کامل و با ذکر جزئیات ثبت و ضبط، و میراث های علمی و دینی حفظ و نگهداری شده است. در ادوار گذشته، از یک طرف، آثار ارزشمند علمی، فلسفی و دینی پدید می آمد و از طرف دیگر، در کام آب یا آتش می رفت. قرآن کریم دوره پیش از اسلام را عصر جاهلیت می نامد. این جاهلیت اختصاص به جزیره العرب و محیط پیدایش اسلام ندارد، بلکه شامل همه اقوام و ملل می شود.^۱ با سپری شدن این دوره، عالمان، وارثان پیامبران می گردند و مقامی همسان یا برتر از انبیای بنی اسرائیل می یابند.

خلاصه این که علت ختم نبوت تبلیغی، پیش از دوره غیبت، رسالت ائمه اطهار علیهم السلام در امر تبلیغ دین بود و پس از آن، رشد عقلانی و اجتماعی بشر است که او را بر حفظ میراث های دینی و بر عهده گرفتن وظیفه دعوت و تبلیغ دین توانا ساخته است.

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۹۹-۱۰۵؛ خاتمیت، ص ۳۲-۳۹؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۱؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۸۳-۴۸۵؛ و اضاء علی عقائد الشیعه الامامیه و تاریخهم، ص ۵۵۴-۵۵۵.

○ اقبال لاهوری، با تقسیم ادوار تاریخ به دو دوره عقل و وحی، فلسفه ختم نبوت را شکوفایی عقل و بشر و بی نیازی او از هدایت وحی جدید می داند. تحلیل و ارزیابی این نظر چگونه است؟

نظریه اقبال لاهوری در تبیین فلسفه ختم نبوت مبتنی بر چند اصل است:

۱. وحی که در لغت به معنای «آهسته و به نجوا سخن گفتن» است، در قرآن کاربرد گسترده ای دارد و هر گونه هدایت مرموزی را در بر می گیرد. به نظر وی اتصال به ریشه وجود، به هیچ وجه مخصوص آدمی نیست. استعمال کلمه وحی در قرآن نشانگر آن است که این کتاب آسمانی، وحی را خاصیتی از زندگی می داند که خصوصیت و شکل آن بر حسب مراحل تکامل زندگی متفاوت است. گیاهی که آزادانه در جایی رشد می کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه زندگی، دارای عضو جدید می شود و انسانی که از اعماق درونی زندگی روشنایی تازه می گیرد، همه مظاهر و جلوه های گوناگون وحی اند.

۲. وحی، نوعی غریزه است و هدایت وحی، نوعی هدایت غریزی.

۳. وحی هدایت زندگی جمعی بشر است. جامعه انسانی از این نظر که یک واحد و کل به هم پیوسته است و راه، هدف و قوانین حرکت خاص خود را دارد، نیازمند هدایت است. پیامبر به منزله یک دستگاہ گیرنده است که به طور غریزی، آنچه را که نوع انسان در تکامل اجتماعی اش به آن نیاز دارد، دریافت می کند. به گفته خود او:

«حیات جهانی به صورت اشراقی نیازمندی های خود را می بیند و در لحظه ای بحرانی

امتداد و جهت گیری حرکت خود را تعیین می کند. این همان چیزی است که در

زبان دین به آن نام رسیدن وحی به پیامبر می‌دهیم»^۱.

۴. هدایت غریزی و هدایت حسی و عقلی با یکدیگر نسبت معکوس دارند. به همین دلیل جانوران هر چه کمتر تکامل یافته باشند، بیشتر تحت تأثیر و نفوذ نیروی غریزه‌اند و هر چه بیشتر تکامل یابند، شدت تأثیر نیروی غریزه بر آنها کم‌تر شده، نیروی حس و تخیل و اندیشه در آنها قوت می‌گیرد و جایگزین غریزه می‌شود. از این رو است که حشرات بیش‌ترین و قوی‌ترین غرایز را دارند و انسان کم‌ترین آنها را.

۵. زندگی اجتماعی انسان در سیر تکامل خود، ابتدا، در دوره‌ی کودکی بشریت، زیر فرمان شهوت و غریزه بود. به گفته‌ی اقبال، در این دوره، انرژی روانی چیزی را آشکار می‌کند که «به وسیله‌ی آن در اندیشه‌ی فردی و انتخاب راه زندگی، از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌های عملی حاضر و آماده، صرفه جویی می‌شود»^۲. سپس با تولد عقل تجربی و استقرایی و تسلط انسان بر محیط خود، هدایت زندگی انسان از بیرون متوقف شده تا خودش با تعقل و مطالعه‌ی طبیعت و تاریخ، تدبیر زندگی‌اش را بر عهده گیرد و در راه پیشرفت و تکامل گام بردارد.

۶. تاریخ بشریت دو دوره‌ی اساسی دارد: الف) دوره‌ی هدایت وحی؛ ب) دوره‌ی هدایت تعقل و تفکر در طبیعت و تاریخ. گرچه در جهان قدیم چند نظام بزرگ فلسفی در یونان و روم پدید آمد، ولی نباید فراموش کرد که این نظام

۱. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۶۹، به نقل از: اقبال لاهوری، احیاء فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۱۷۰، به نقل از: احیاء فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۵.

سازی‌ها کار اندیشه‌ی مجرد بود که نمی‌توانست از طبقه‌بندی باورهای دینی مبهم و سنت‌ها جلوتر رود و هیچ شناخت قابل اعتمادی را درباره‌ی اوضاع عینی زندگی به دست نمی‌داد. از دیدگاه اقبال، نقطه‌ی عطف این دو دوره، تولد عقل استقرایی است که با ظهور آن، دوران کودکی بشر که با وحی، نبوت و عقل محض تدبیر می‌شد، پایان یافت.

۷. پیامبر گرامی اسلام ﷺ به همه‌ی جهان (قدیم و جدید) تعلق دارد. از نظر منبع الهامش، یعنی وحی - نه مطالعه‌ی تجربی طبیعت و تاریخ - به جهان قدیم و از نظر روح الهامش، که دعوت به تفکر و تعقل و مطالعه‌ی طبیعت و تاریخ است، به جهان جدید تعلق دارد. ختم نبوت، برخاسته از دریافت هوشمندانه‌ی این حقیقت است که زندگی انسان نمی‌تواند پیوسته در مرحله‌ی کودکی باقی بماند و از بیرون رهبری شود و لذا با ظهور و ولادت اسلام، که ظهور و ولادت عقل استقرایی و تجربی است، رسالت به کمال رسانیده شده است. «الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام [که زمینه‌ی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌آورد] توجه دایمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد» همه از این ضرورت ناشی شده‌اند.^۱

تصویری که اقبال لاهوری از ختم نبوت ترسیم می‌کند به چند دلیل مخدوش است:

اولاً، طبق نظریه‌ی اقبال، با ظهور عقل استقرایی و جانشینی هدایت عقل به جای هدایت وحی، انسان نه فقط از وحی جدید، بلکه اصولاً باید از دین و ایمان

۱. ر.ک: همان، ص ۱۶۹-۱۷۱.

مذهبی بی‌نیاز شود و به عبارتی، این نظریه اگر درست باشد، در حقیقت علاوه بر ختم نبوت به ختم دیانت نیز منتهی می‌شود. رسالت وحی اسلامی نیز بنابر این دیدگاه اعلان پایان دوره‌ی دین و آغاز دوره‌ی عقل و علم خواهد بود. این نتیجه نه تنها برخلاف ضروریات دین اسلام است، بلکه با توجه به دیگر آرای اقبال، حتی مورد تأیید خود وی نیز نمی‌تواند باشد. اقبال تمام تلاش خود را صرف کرده تا نشان دهد که عقل و علم به تنهایی برای سعادت انسان کافی نیست و بشر به همان اندازه که به علم نیاز دارد به دین و ایمان مذهبی نیز نیاز دارد. به تصریح وی انسان برای تنظیم حیات اجتماعی خویش هم باید اصول ثابت و ابدی در اختیار داشته باشد تا در این جهان سراسر تغییر جای پای محکمی برای او بسازند و هم فروع متغیر تا مایه‌ی تحرک و پویایی آن گردد. کار اجتهاد اسلامی نیز کشف انطباق فروع با اصول است.

توجیه اشتباه اقبال از ختم نبوت، سبب شده که دوران ختم نبوت، یعنی دوران استقلال بشر از وحی، و نیاز انسان به دین را همچون نیاز کودک به معلم تصور کند. همان طور که کودک در طول دوره‌ی تحصیل هر سال با ارتقاء به کلاس بالاتر معلمش تغییر می‌کند، بشر هم به مرور زمان تکامل یافته‌تر شده، قانون و شریعتش تغییر کرده است. کودک وقتی به کلاس نهایی می‌رسد گواهینامه‌ی پایان تحصیل دریافت می‌کند و از آن پس خود، مستقل از معلم و استاد به تحقیق می‌پردازد. بشر دوره‌ی خاتمیت نیز با اعلام ختم نبوت گواهینامه‌ی بی‌نیازی از تحصیلات کلاسیک را گرفته و خود مستقلاً با مطالعه‌ی تاریخ و طبیعت به تحقیق می‌پردازد و اجتهاد یعنی این. بدون شک نه به چنین تفسیری از خاتمیت می‌توان رضایت داد و نه لوازم و نتایج آن، حتی برای خود اقبال و کسانی که چنین

نتیجه‌ی غلطی را از سخنان او گرفته‌اند، می‌تواند مورد قبول باشد. ثانیاً، طبق این برداشت باید با گذر بشریت از مرحله‌ی وحی به عقل، آنچه اقبال آن را «تجربه‌ی درونی» می‌نامد (یعنی، مکاشفات اولیاء الله) نیز پایان پذیرد؛ چون به نظر او تجربه‌ی باطنی (= تجربه‌ی دینی عارفانه) و تجربه‌ی پیامبرانه از یک سنخ‌اند، یعنی از نوع غریزه‌اند و با ظهور عقل تجربی، غریزه که هدایت از بیرون است، خاموش شده است. در حالی که اقبال، تجربه‌ی باطنی را در کنار طبیعت و تاریخ و یکی از منابع ثابت و همیشگی علم و معرفت از دیدگاه قرآن می‌داند و به صراحت می‌گوید: «اندیشه‌ی خاتمیت را نباید به این معنی که سرنوشت نهایی زندگی، جانشین شدن کامل عقل به جای عاطفه است دانست، چنین چیزی نه ممکن است، نه مطلوب»^۱؛ گرچه به اعتقاد وی همین تجربه‌ی باطنی و عارفانه نیز مانند تجربه‌های دیگر بشری باید مورد تحلیل و نقّادی قرار بگیرد.

ثالثاً، لغزشگاه اصلی اقبال در تبیین فلسفه‌ی ختم نبوت این است که وحی را از نوع غریزه می‌داند، در حالی که غریزه - همان طور که خود او توجه دارد - یک خاصیت صد در صد طبیعی (غیر اکتسابی) و ناآگاهانه و هدایتی پایین‌تر از حس و عقل است؛ برخلاف وحی که هدایتی است فوق حس و عقل و تا حدود زیادی اکتسابی و از همه مهم‌تر کاملاً آگاهانه. رشد و تکامل عقلانی بشر نمی‌تواند او را از هدایت وحی بی‌نیاز کند؛ زیرا شعاعی که در پرتو وحی روشن می‌شود، بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر از شعاعی است که عقل و تجربه قادر به کشف آن است.

۱. همان، ص ۱۷۴، به نقل از: احیاء فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۶.

برخورداری انسان از استعداد‌های مختلف مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، و پیچیدگی روابط اجتماعی انسان که سرنوشت و سعادت افراد جامعه، اهداف و آرمان‌ها، باید و نبایدها و راه و روش زندگی آنها را به یکدیگر پیوند زده، و مشخص نبودن پایان سیر تکامل انسان برای عقل، تحیر و سرگشتگی متفکران و نظریه پردازان در ارائه یک ایدئولوژی جامع و کامل را در پی داشته است. متفکران امروزی، اعتراف دارند که با ایدئولوژی‌های بشری، آینده‌ی زندگی انسان را تنها می‌توان منزل به منزل و به صورت مقطعی هدایت کرد، نه به صورت کلی و فراگیر. ای کاش علامه اقبال که کم و بیش آثار عرفا را مطالعه کرده و به مثنوی مولانا ارادت خاص می‌ورزیده است، بیش‌تر در کتاب‌های آنها تحقیق می‌کرد و برای ختم نبوت به ملاک بهتری دست می‌یافت. به اعتقاد عرفا نبوت به این دلیل پایان یافت که اصول و معارفی که انسان در تکامل فردی و اجتماعی خود به آن نیاز دارد، همه یک جا کشف گردید؛ لذا پس از کشف تام محمدی ﷺ اگر پیامبر دیگری مبعوث می‌شد، ناگزیر به پیروی از او بود.

رباعاً، گویا علامه اقبال دچار همان اشتباهی شده است که دنیای غرب به آن گرفتار آمد؛ یعنی جانشین ساختن علم به جای دین؛ البته اقبال سخت مخالف نظریه‌ی جانشینی علم است، ولی دیدگاه وی در فلسفه‌ی ختم نبوت، نتیجه‌ای جز این در بر ندارد. او وحی را از نوع غریزه می‌داند و معتقد است که با به کار افتادن نیروی فکر و اندیشه، غریزه از کار می‌افتد. این نظر در جایی درست است که عقل و غریزه در یک امتداد باشند؛ اما اگر بین عقل و غریزه از جهت نوع نقش و وظیفه تفاوت وجود داشته باشد دلیلی ندارد که با به کار افتادن یکی، دیگری

تعطیل شود؛ بنابراین به فرض حتی اگر وحی از سنخ غریزه باشد، در صورتی که وظیفه‌ی آن عرضه‌ی نوعی جهان بینی و ایدئولوژی باشد که عقل و اندیشه را به آن دسترسی نیست، دلیلی ندارد که با رشد عقل استقرایی کار غریزه پایان پذیرد و انسان از وحی بی‌نیازی جوید.^۱

خلاصه نظر اقبال در تبیین فلسفه ختم نبوت این است که: بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ مقارن شد با ورق خوردن تاریخ بشر و ظهور عقل استقرایی و تجربی. به اقتضاء شرایط جدید، و برای تأیید و تقویت عقل، هدایت زندگی انسان از بیرون و از راه وحی - که نوعی هدایت غریزی و مخصوص دوره‌ی کودکی بشر است - متوقف شد. در همین راستا، گرچه پیامبر اسلام ﷺ از نظر منبع الهامش به دنیای قدیم تعلق دارد، اما در قرآن - که روح الهام او در آن تجلی کرده است - بر منابع دیگر معرفت یعنی مطالعه طبیعت و تاریخ که به دوره‌ی جدید تعلق دارند، تأیید گردید.

نظر اقبال مردود است؛ زیرا (۱) این نظریه به ختم دیانت می‌انجامد و نه فقط ختم نبوت؛ (۲) مطابق آن استمرار تجربه عرفانی که اقبال آن را یکی از منابع ثابت معرفت و هم سنخ با تجربه‌ی دینی پیامبران می‌داند، توجیه ناپذیر است؛ (۳) نیاز انسان به وحی ثابت و همیشگی و برخاسته از ناتوانی عقل در ارائه‌ی یک ایدئولوژی کامل و جامع برای تضمین سعادت فرد و جامعه است؛ (۴) لازمه‌ی آن جایگزین شدن علم به جای دین و ایمان مذهبی است.

۱. ر.ک: همان، ص ۱۷۱-۱۷۷.

○ ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام در دوره‌ی شریعت خاتم چگونه قابل توجیه است؟

اهمیت نقش و جایگاه امام در تفکر شیعی را می‌توان گرد سه محور پیشوایی دینی، زمامداری سیاسی و ولایت باطنی تحلیل و بررسی نمود؛^۱ ولی از آنجا که پرسش بیشتر به مرجعیت دینی امامان نظر دارد، پاسخ را پیرامون این محور متمرکز می‌کنیم.

مرجعیت دینی ائمه‌ی اطهار دارای ابعاد گوناگونی است:

۱. تفسیر قرآن و پرده برداشتن از اسرار و رموز آن؛ قرآن نسق و ترکیب واحد و یکنواختی ندارد و آیات آن به محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، و ناسخ و منسوخ تقسیم می‌شود.^۲ از همین رو است که قرآن کریم یکی از وظایف پیامبر اسلام را تبیین آیات الهی می‌شمرد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۳. بدیهی است نیاز به توضیح و تبیین آیات قرآن نیازی موقت و محدود به زمان پیامبر نیست. بهترین گواه بر این امر اختلاف نظر علما در تفسیر بسیاری از آیات - اعم از آیات فقهی و کلامی، مانند چگونگی وضو و جاری کردن حد بر سارق و یا صفات خبریه و عدل و جبر و اختیار و هدایت و ضلالت... - است.^۴ حدیث شریف ثقلین - که مورد تأیید و وفاق شیعه و سنی است - به روشنی بر تفکیک ناپذیری وحی از مفسر آن در جهت ایفای نقش هدایت‌گری

خویش دلالت دارد.^۱

۲. بیان حکم موضوعات جدید؛ اگرچه تشریح احکام دینی پیش از وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان پذیرفت، ولی به دلیل هموار نبودن شرایط سیاسی و اجتماعی - که مدت ۱۳ سال از دوره‌ی رسالت پیامبر در مکه و در جدال با مشرکان قریش و دعوت به این آیین نوظهور، که هنوز قدرت و شوکتی نیافته بود، سپری شد و پس از هجرت به مدینه هم بیشتر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله به رتق و فتق امور و جنگ و درگیری با مشرکان و منافقان و اهل کتاب گذشت - عملاً فرصتی برای ایشان باقی نماند تا همه‌ی احکام را به مردم بیاموزد. با این حال به اعتقاد شیعه، پیامبر صلی الله علیه و آله احکام و معارف دینی را به طور کامل به علی علیه السلام آموخت - چنان که در وصف آن حضرت می‌فرماید: «انا مدینه العلم و علی بابها» - و از طریق آن حضرت به امامان پس از او انتقال یافت و با گذشت زمان به تدریج در اختیار مردم قرار گرفت.^۲ ولی اهل سنت چون خود را به قرآن - که آیات الاحکام آن از ۳۰۰ آیه تجاوز نمی‌کند - و سنت پیامبر - که مجموع روایات فقهی‌ای که از آن حضرت نقل شده از ۵۰۰ حدیث فراتر نمی‌رود - محدود کردند، در استنباط حکم مسائل جدید با مشکل مواجه شدند؛ به همین دلیل برای رفع نقص و کمبود منابع فقهی مورد نیاز، به قیاس روی آوردند، روشی که به فرموده‌ی ائمه اطهار علیهم السلام در نهایت به محو و نابودی شریعت می‌انجامد.^۳ و نه تنها شیعه بلکه کسانی از اهل تسنن - مثل مذهب مالک بن انس در

۱. ر.ک: شریعت در آینه‌ی وحی، ص ۲۱۴.

۲. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۷۲ و امامت و رهبری، ص ۵۱-۵۲ و ۷۷.

۳. الشریعة اذا قیست مُحقت.

۱. ر.ک: شیعه در اسلام، ص ۱۰۹ و مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۵۱-۵۰ و ۵۵.

۲. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۵۲۹؛ شریعت در آینه معرفت، ص ۲۱۴ و اصول عقاید (۲)، ص ۴۳۰.

۳. نحل، ۴۴.

۴. ر.ک: الالهیات، ص ۵۲۹-۵۳۱ و اصول عقاید (۲)، ص ۴۲۷-۴۲۸.

فقه - نیز با آن به مخالفت برخاستند.^۱ کوتاه بودن عمر تشریح احکام برای اهل سنت و طولانی بودن آن برای شیعه علاوه بر این که بر ذخایر فقهی شیعه و غنای آن افزوده است، از نظر آشکار نمودن نقش و تأثیر زمان و مکان در اجتهاد (غیر قیاسی) نیز اهمیت به سزایی دارد؛ چرا که سیره و روش عملی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ در همه‌ی شرایط و زمان‌ها یکسان نبوده و متأثر از شرایط مختلف زمانی متفاوت بوده‌اند؛ مثلاً امام حسن ﷺ صلح کرد، اما امام حسین ﷺ جنگید؛ امام سجاد ﷺ و امام صادق ﷺ لباس خز و لطیف به تن می‌کردند، در حالی که پیامبر ﷺ و علی ﷺ لباس ساده و خشن می‌پوشیدند؛^۲ و یا حضرت علی ﷺ بر اسب هم زکات بست، در حالی که پیش از آن سابقه نداشت.

۳. پاسخگویی به سؤال‌ها و شبهات دینی؛ که با گسترش قلمرو اسلام و تماس و ارتباط نزدیک مسلمانان با پیروان ادیان و مذاهب دیگر بیشتر مجال بروز و ظهور می‌یافت. نمونه‌هایی از این سؤال و اشکال‌ها را می‌توان در صدر اسلام، در گفتوگوی هیأت‌های مذهبی مسیحی و یهودی با خلفا و حکمرانان وقت مشاهده کرد.^۳

۴. صیانت دین از تحریف و حفظ جامعه‌ی اسلامی از اختلاف و تفرقه؛ پس از وفات پیامبر ﷺ نیاز مسلمانان در این بخش با هدایت رهبران دینی مرتفع نشد. آنچه این نیاز را بیش از پیش دامن می‌زد، اسلام آوردن پیروان ادیان دیگر

۱. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۵؛ امامت و رهبری، ص ۷۷-۷۹ و ۹۲-۹۴؛ شریعت در آینه معرفت، ص ۲۲۳-۲۲۴ و الالهیات، ج ۲، ص ۵۳۲-۵۳۵.
 ۲. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۷.
 ۳. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۵۳۶-۵۳۷.

مانند کعب الاحبار، تمیم الداری، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و رخنه کردن افکار و عقاید آنها و نیز احادیث جعلی و ساختگی در درون مجموعه روایات اسلامی بود که در پیدایش فرقه‌ها و مذاهب گوناگون بی‌تأثیر نبود. به عنوان شاهد و مؤید همین بس که بخاری برای گرد آوردن روایات صحیح سختی‌های بسیار متحمل شد و در نهایت از بین ششصد هزار حدیثی که جمع آوری کرده بود تنها چهار هزار حدیث را صحیح و قابل اعتماد تشخیص داد که بدون احتساب روایات تکراری، این رقم به دو هزار و هفتصد و شصت و یک تقلیل می‌یابد. این در حالی است که بسیاری از روایاتی را که صاحبان صحاح شش گانه معتبر دانسته‌اند، دیگران قابل مناقشه می‌دانند.^۱

همچنین در عصر خاتمیت چه بسا علمای امت با برداشت‌ها و تفسیرهای نادرست از دین، زمینه‌ی بروز بدعت‌ها و اختلاف‌ها را پدید می‌آوردند و خود منشأ نیاز به مرجعیت دینی ائمه اطهار ﷺ می‌گردند.^۲

پس وظیفه و نقش امامان در بُعد مرجعیت دینی، صیانت و پاسداشت از حریم دین و ممانعت از بدعت و اختلاف‌های مذهبی است. این وظیفه با نقش پیامبران تشریحی تفاوت دارد - از این جهت که امامان تشریح دین و احکام را بر عهده دارند، نه تشریح آن را -.

در پایان ذکر دو نکته ضروری است:

۱. بین پیامبر و امام - همان طور که در جای خود توضیح داده شده است -

۱. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۵۳۷-۵۳۸.

۲. ر.ک: خاتمیت، ص ۵۲-۵۳.

نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است. پیامبرانی که مقام امامت داشته‌اند، پیامبران تشریحی‌اند که علاوه بر آوردن شریعت و قانون، مانع از تحریف و بروز اختلاف‌های مذهبی می‌شده‌اند.^۱

۲. از نظر چگونگی ارتباط با عالم غیب نیز بین پیامبر و امام فرق است؛ زیرا پیامبران فرشته‌ی وحی را می‌دیده‌اند و یا در عالم رؤیا به بعضی از آنها القا می‌شده است، ولی امام فقط ندای غیبی را می‌شنود، نه جبرئیل را می‌بیند و نه در خواب به او الهام می‌شود.^۲

حاصل کلام این که: می‌توان وظیفه و نقش امامان در بعد مرجعیت دینی را چنین خلاصه کرد: تفسیر قرآن، بیان حکم موضوعات جدید، صیانت و پاسداری از حریم دین، پاسخگویی به سؤال‌ها و شبهات دینی و ممانعت از راه یافتن بدعت به آن و اختلاف‌های مذهبی.

خلاصه مطالب فصل

- نابودی کتاب‌های آسمانی و وقوع تحریف در آنها، و عدم توانایی بشر برای دریافت نقشه کلی و طرح جامع زندگی خود و نیز عهده‌دار شدن وظیفه دعوت و تبلیغ و تفسیر دین و استخراج و استنباط احکام دینی، علت تجدید رسالت در طول تاریخ بودند.

- ختم نبوت تشریحی مبتنی بر چند اصل است: ۱. انسان متشکل از ابعاد ثابت و متغیر، هر دو، است؛ به همین دلیل در زندگی خود هم به قوانین ثابت نیاز دارد و

هم مقررات متغیر؛ ۲. رشد و بلوغ عقلانی بشر و در نتیجه توانایی او بر حفظ کتاب آسمانی خود از تحریف، دریافت برنامه کامل و جامع زندگی خویش، و ارجاع فروع به اصول از طریق اجتهاد؛ ۳. برخورداری نظام قانون گذاری اسلام از دو ویژگی مهم سازگاری با فطرت و طبیعت انسان و اجتماع، و انعطاف‌پذیری درونی؛ ۴. قابلیت بسیار منابع اسلامی برای تحقیق و مطالعه. به نظر عرفا نبوت تشریحی به این دلیل پایان یافت که با کشف تام محمدی ﷺ تمام معارف دینی‌ای که باید از طریق وحی به انسان آموخته شود، یک جا در اختیار او قرار گرفت.

- علت ختم نبوت تبلیغی، پیش از دوره‌ی غیبت، رسالت ائمه‌ی اطهار ﷺ در امر تبلیغ دین بود و پس از آن، رشد عقلانی و اجتماعی بشر است که او را بر حفظ میراث‌های دینی و بر عهده گرفتن وظیفه دعوت و تبلیغ دین توانا ساخته است.

- خلاصه نظر اقبال در تبیین فلسفه ختم نبوت این است که: بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ مقارن شد با ورق خوردن تاریخ بشر و ظهور عقل استقرایی و تجربی. به اقتضاء شرایط جدید، برای تأیید و تقویت عقل، هدایت زندگی انسان از بیرون و از راه وحی - که نوعی هدایت غریزی و مخصوص دوره‌ی کودکی بشر است - متوقف شد. در همین راستا، گرچه پیامبر اسلام ﷺ از نظر منبع الهامش به جهان قدیم تعلق دارد، اما در قرآن - که روح الهام او در آن تجلی کرده است - بر منابع دیگر معرفت یعنی مطالعه طبیعت و تاریخ که به دوره‌ی جدید تعلق دارند، تأیید گردید. نظر اقبال مردود است؛ زیرا (۱) این نظریه به ختم دیانت می‌انجامد و نه فقط ختم نبوت؛ (۲) مطابق آن، استمرار تجربه باطنی و عارفانه که اقبال آن را یکی از منابع ثابت معرفت و هم سنخ با تجربه‌ی دینی پیامبران می‌داند، توجیه‌پذیر نیست؛ (۳) نیاز انسان به وحی ثابت و همیشگی و برخاسته از ناتوانی عقل در

۱. ر.ک: همان، ص ۵۳-۵۸.

۲. ر.ک: همان، ص ۵۱.

ارائه‌ی یک ایدئولوژی کامل و جامع برای تضمین سعادت فرد و جامعه است؛ (۴) لازمه‌ی آن جایگزین شدن علم به جای دین و ایمان مذهبی است.

- می‌توان وظیفه و نقش امامان در بعد مرجعیت دینی را چنین خلاصه کرد:
تفسیر قرآن، بیان حکم موضوعات جدید، صیانت و پاسداری از حریم دین، پاسخگویی به سؤال‌ها و شبهات دینی و ممانعت از راه یافتن بدعت به آن و اختلاف‌های مذهبی.

فصل پنجم

چگونگی خاتمیت

نابودی باشد.^۱

○ با توجه به این که مقتضیات هر عصر و زمانی متفاوت است چگونه شریعت اسلام ثابت و تغییر ناپذیر باقی می ماند؟

خاتمیّت و جاودانگی شریعت اسلام، با نسخ ناپذیری و ثبات و دوام احکام و قوانین آن تلازم دارد. از طرفی زندگی اجتماعی بشر - نه فقط در مظاهر و دستاوردهای علم و تمدن، بلکه در نوع روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی افراد جامعه با یکدیگر - همواره صحنه‌ی تغییر و دگرگونی است. در این صورت اسلام چگونه می تواند با قوانین ثابت و محدود خود، هماهنگ با زمان پیش رود و راهنما و هدایتگر انسان باشد؟ به خصوص که اسلام دینی شخصی و محدود به رابطه‌ی انسان با خدا نیست و در شؤون مختلف زندگی بشر مداخله کرده و قوانین اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی، سیاسی، مدنی، قضایی و جزایی آن بر تمام زوایای زندگی انسان سایه افکنده است.^۲

به اعتقاد شهید مطهری رحمته الله علیه سؤال فوق اشکالی است مشابه ربط حادث به قدیم که در فلسفه از دیرزمان مطرح بوده است.^۳ در پاسخ ابتدا باید تعریف صحیحی از مقتضیات زمان ارائه گردد. مقتضیات زمان نه به معنای پدیده‌های نوظهور - اعم از این که به صلاح یا فساد جامعه باشد - است و نه به معنای ذوق و پسند

○ با توجه به این که عالم طبیعت آمیخته با حرکت و دگرگونی است و هیچ چیز در آن ثابت و پایدار و یکنواخت نیست، چگونه یک دین می تواند ادعای ثبات و جاودانگی کند؟

باید بین قانون و پدیده فرق گذاشت. آنچه در حال تغییر و تبدل دائمی است و هرگز روی سکون و آرامش را نمی بیند، ماده و ترکیب‌های مادی و پدیده‌های جزئی اند؛ اما قوانین حاکم بر طبیعت، مانند قانون انکسار نور و جاذبه‌ی زمین، و نیز نظام‌های اجتماعی‌ای که منطبق بر نوامیس طبیعی اند، ثابت و کلی باقی می ماند و فرسوده و نابود نمی شوند. اگر بشر از راه عقل و فطرت سلیم و آزمون و مطالعه‌ی حسی و تجربی، یقین به وجود ثابت‌ها و نظم کلی در پس پدیده‌های متغیر و جزئی نمی داشت، نه فلسفه‌ای در طول تاریخ پدید می آمد و نه علمی.

اسلام مجموعه‌ای است از قوانین آسمانی، برای اصلاح و تنظیم ارتباط انسان با خود، با خدا، با طبیعت و با دیگران، که از عمق فطرت و سرشت انسان برخاسته و با نیازهای فردی و اجتماعی او تناسب و هماهنگی دارد؛ پدیده‌ای مادی و یا قانونی ناهماهنگ با طبیعت و سرشت انسان نیست تا محکوم به زوال و

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۰۶-۱۰۵؛ الاهیات، ج ۲، ص ۴۹۲-۴۹۳؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۴۱-۲۴۲؛

ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۴، ص ۲۴۴؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۱۱.

۲. ر.ک: شش مقاله، (مقاله ختم نبوت) ص ۱۰۷ و مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۳ و ج ۲، ص ۱۱-۱۲.

زمانه؛ بلکه مراد از آن نیازهای واقعی بشر است که با پیشرفت زمان در عرصه‌ی زندگی اجتماعی پدید می‌آید. انسان برای بهبود زندگی و رفع نیازهای اقتصادی و اجتماعی و معنوی خود با استفاده از نیروی ابتکار و خلاقیت، وسایل و ابزارهای جدیدی را به خدمت می‌گیرد. ورود عوامل و ابزارهای نو در زندگی بشر به نوبه‌ی خود نیازهای جدیدی را به همراه می‌آورد و نیازهای جدید، مقدمه و سرآغاز رشد و پیشرفت بیشتر می‌شوند و توسعه‌ی بیش‌تر نیازهای جدیدتری را به ارمغان می‌آورد.^۱

و اما پاسخ سؤال باید گفت: نه تمام نیازهای انسان در حال تغییر و دگرگونی است و نه با تغییر آنها تحول در اصول و قواعد اساسی زندگی اجتناب‌ناپذیر است. نیازهای انسان دو دسته‌اند:

۱. نیازهای اولی که از عمق ساختمان جسمی و روحی انسان و از طبیعت زندگی اجتماعی وی سرچشمه می‌گیرند و انسان را به توسعه و پیشرفت و بهبود زندگی و می‌دارند؛ نیازهای جسمی، مانند خوراک، پوشاک، مسکن و همسر؛ نیازهای روحی، مانند علم، زیبایی، نیکی، پرستش، احترام و تربیت؛ و نیازهای اجتماعی مثل معاشرت، مبادله، تعاون، عدالت، آزادی و مساوات، که همگی نیازهای اولی هستند و در گردونه‌ی زمان همواره ثابت و پایدار باقی می‌مانند.

۲. نیازهای ثانوی که از نیازهای اولی ناشی می‌شوند و انسان را در جهت توسعه و بهبود هر چه بیشتر زندگی به حرکت و تلاش برمی‌انگیزند، مانند نیاز به

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۱۷-۱۱۸ و اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۹۷.

انواع ابزارها و وسایل زندگی. این گونه نیازها اغلب با گذشت زمان تغییر می‌کنند و نیازهای جدیدی جایگزین آنها می‌شوند، مگر بعضی از آنها؛ مانند نیاز به قانون که خاستگاه آن نیاز انسان به زندگی اجتماعی است و در عین حال ثابت و همیشگی است.^۱

در تقسیمی دیگر، نیازهای انسان و به تبع آن، احکام و قوانین اسلامی را می‌توان در چهار قلمرو تفکیک کرد:

الف) ارتباط انسان با خدا؛

ب) ارتباط انسان با خود؛

ج) ارتباط انسان با طبیعت؛

د) ارتباط انسان با دیگران.^۲

ارتباط انسان با خدا شاید ثابت‌ترین حوزه‌ی دین است که کم‌تر دچار تغییر می‌شود، و بیشتر به شکل عبادات و چگونگی انجام آنها به تناسب شرایط و موقعیت‌ها محدود می‌شود، مانند نماز که به فراخور حال مکلف می‌توان آن را ایستاده، نشسته، با ایما و اشاره، با وضو یا تیمم... به جا آورد.^۳ هم چنین ارتباط انسان با خود و نظامی که باید به مدد نیروی اراده به غرایز خویش بدهد، که در قالب باید و نبایدها و دستورهای اخلاقی نمود می‌یابد، نیز نیازی است ثابت که از

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۱۳-۱۱۴ و اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۵؛ سید محمد حسین طباطبایی، فراهایی از اسلام، ص ۵۹-۶۲.

۲. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۴۱-۴۲.

۳. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴ و ج ۲، ص ۴۱.

عمق وجدان و فطرت انسان می‌جوشد و تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد^۱ - هر چند آداب و شیوه‌های زندگی در زمان‌ها و مناطق مختلف با یکدیگر فرق دارند - و این امر سبب جاودانگی و غیر نسبی بودن آن اخلاق شده است؛ در حالی که ارتباط انسان با طبیعت، تا حدودی،^۲ و ارتباط انسان با دیگر افراد جامعه، به شدت، در معرض تغییر و دگرگونی است. بنابراین طبیعی است حوزه‌هایی از دین که به خصوص با دسته‌ی اخیر از نیازهای انسان سروکار دارند، بیش از همه هدف تیغ انتقادات و اشکال‌ها بوده و سؤال برانگیز باشند.^۳

هر چند پیشرفت تمدن و تکامل جوامع انسانی، نیازهای جدیدی را فراروی آدمی قرار می‌دهد و چه بسا وضع قراردادهای و مقررات جدیدی را اجتناب ناپذیر می‌سازد - مانند اختراع وسایل نقلیه‌ی ماشینی که قوانین راهنمایی و رانندگی و مقررات بین‌المللی حمل و نقل مسافر و کالا را ضروری ساخته - ولی این سبب نمی‌شود «قوانین حقوقی و جزایی و مدنی مربوط به داد و ستدها و وکالت‌ها و غصب‌ها و ضمان‌ها و ارث و ازدواج و امثال اینها اگر مبتنی بر عدالت و حقوق فطری واقعی باشد عوض بشود، چه رسد به قوانین مربوط به رابطه‌ی انسان با خدا یا رابطه‌ی انسان با طبیعت. قانون راه عادلانه و شرافتمندانه تأمین نیازمندی‌ها را مشخص می‌کند. تغییر و تبدیل وسایل و ابزارهای مورد نیاز سبب نمی‌شود که راه

۱. شهید مطهری علیه السلام برخلاف نظر مشهور در بین متفکران اسلامی که زیربنای اخلاق را حسن و قبح عقلی می‌دانند به ریشه داشتن اخلاق در فطرت و وجدان آدمی اعتقاد دارد و ابتناء اخلاق بر حسن و قبح اخلاقی را تفکری سقراطی ارزیابی می‌کند. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۴۱-۳۵۱، ص ۳۹۳-۴۰۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳. همان و شش مقاله، ص ۱۰۷.

تحصیل و استفاده و مبادله‌ی عادلانه آنها عوض بشود.^۱ بنابراین صرف تحول‌پذیری شرایط زمانی و مکانی نمی‌تواند مانع از جاودانگی یک دین شود؛ گرچه تحقق این مهم بستگی به چند عامل دارد: اولاً، احکام و دستورهای آن منطبق بر طبیعت و فطرت انسان باشد؛ ثانیاً، نظام قانون‌گذاری آن در درون خود از پویایی و انعطاف‌پذیری برخوردار باشد؛ ثالثاً، منابع فقه آن غنی و پرمایه باشد.

اسلام دینی است مطابق با طبیعت و فطرت انسان؛ زیرا متعادل و جامع نگر است و به همه‌ی ابعاد مادی و معنوی و فردی و اجتماعی انسان توجه و اهتمام دارد. نظام اخلاقی و اجتماعی و حقوقی‌ای که یک جانبه نگر باشد، خویش برانداز است و حکم نسخ خود را پیشاپیش امضا می‌کند.^۲ به علاوه - همان طور که قبلاً گفته شد - بخشی از نیازهای انسان چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی ثابت و یکنواخت است، مثل نیاز انسان به عبادت و پرستش، تنظیم غرایز خود در چهارچوب اخلاق و سامان دادن به روابط اجتماعی خویش بر محور عدالت. اسلام برای این نوع از نیازها، قانون ثابت و لایتنیغ وضع کرده است که خطوط اصلی زندگی او را ترسیم می‌کنند. بخش دیگری از نیازهای انسان متغیر است؛ اسلام برای این گونه نیازها وضع متغیر در نظر گرفته است، به این صورت که آنها را به اصول ثابتی که در شرایط مختلف زمانی در اشکال گوناگون جلوه گر شده و قانون فرعی خاص و متناسبی را تولید می‌نمایند، پیوند زده است؛ مثلاً، بنابر

۱. ر.ک: همان، ص ۱۱۴.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۲۱؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۹۰-۲۹۲؛ الالهیات، ج ۲، ص ۵۰۶ و اضواء علی عقائد

الشیعة الامامية و تاریخهم، ص ۵۶۳.

آیهی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^۱ ضرورت آمادگی نظامی و دفاعی در مقابل دشمن یکی از اصول ثابت اجتماعی اسلام است که از یک نیاز ثابت و همیشگی نشأت می‌گیرد؛ اما شکل اجرای آن در زمان‌های مختلف متفاوت بوده است، از سلاح‌های ساده و ابتدایی قدیمی گرفته تا سلاح‌های پیچیده و پیشرفته‌ی امروزی؛ و یا طبق حدیث شریف «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» علم آموزی وظیفه‌ای است همگانی که علاوه بر شناخت اصول و فروع دین که بعضاً واجب عینی است، هر دانشی را که مورد نیاز جامعه باشد، اعم از پزشکی، سیاسی، اقتصاد و... شامل می‌شود؛ چرا که اجرای اصل لزوم حفظ عزت و استقلال جامعه‌ی اسلامی که یک اصل ثابت دینی است، امروزه جز با تحصیل دانش عملی نیست.^۲

انطباق و انعطاف‌پذیری نظام قانون‌گذاری اسلام نیز مرهون چند ویژگی است:

۱. اسلام هرگز خود را با شکل و ظاهر زندگی درگیر نساخته، بلکه توجه و

اهتمام خود را به روح و معنا و هدف زندگی و راه رسیدن به آن معطوف کرده است و به این ترتیب خود را از هر گونه تصادم و رویارویی با مظاهر و دستاورهای علم و تمدن برکنار داشته و مانع بزرگ جاودانگی را از پیش پای خود برداشته است. تعارض و ناهماهنگی میان قانون و نیازهای نو، زمانی بروز می‌کند که قانون

۱. انفال، ۶۰.

۲. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۲۲-۱۲۴؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۷۷-۸۱؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۴۷-۲۵۹ و اضواء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، ص ۵۶۵-۵۷۲. و برای مطالعه‌ی بیشتر درباره رابطه و محدوده‌ی ثابت‌ها و متغیرها ر.ک: فراهایی از اسلام، ص ۷۶-۷۹ (مقاله‌ی مقررات ثابت و متغیر در اسلام) و ص ۱۱۱-۱۱۴ (مقاله‌ی ولایت و زعامت در اسلام) و بررسی‌های اسلامی، ص ۱۷۸-۱۸۱ (مقاله‌ی ولایت و زعامت در اسلام).

به جای مشخص کردن راه و هدف، به تثبیت شکل خاصی از زندگی پردازد؛ مثلاً بخواهد ابزارها و وسایل خاصی، مانند قلم، دوات، تیر، کمان و چراغ نفتی را، که بستگی تام به درجه‌ی فرهنگ و تمدن دارد، برای همیشه ثابت نگه دارد. قانون هر اندازه جزئی و مادی باشد و خود را به ظواهر زندگی محدود کند، محکوم به شکست است و هر اندازه کلی و معنوی باشد و توجه خود را به روابط بین اشیا و یا اشخاص معطوف کند، شانس بیش‌تری برای بقا و دوام دارد.^۱

۲. احکام اسلامی از یک طرف، تابع مصالح و مفاسد واقعی‌اند، مصالح و مفاسدی که علم و عقل بشر به آن دست رسی دارد هر چند نتواند همه‌ی زوایای آن را کشف کند و از طرف دیگر، در قالب قضیه‌ی حقیقیه - نه خارجی - تشریح شده‌اند. به همین دلیل احکام اسلامی اگر چه گاهی با یکدیگر تراحم دارند، ولی هیچ‌گاه تعارض نخواهند داشت. در این گونه موارد، بنابر صریح حکم دین که می‌گوید: «إِذَا اجْتَمَعَتْ حُرْمَتَانِ طَرَحَتِ الصَّغْرَى لِلْكَبْرَى؛ هرگاه دو حرمت جمع شوند و با یکدیگر تراحم پیدا کنند، باید از کوچک‌تر به نفع بزرگ‌تر صرف نظر کرد»، حکم اهم بر مهم مقدم داشته می‌شود؛ مثلاً در جایی که بین حقوق فرد و جامعه تراحم و اصطکاک به وجود آید مصالح اجتماعی مقدم داشته می‌شود. به همین دلیل، فقها تشریح بدن میّت مسلمان را - البته با شرایطی - برای استفاده در دانشکده‌های پزشکی جایز دانسته‌اند.^۲

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۲۱، ۱۱۵-۱۱۶؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۴؛ الالهیات، ج ۲، ص ۵۰۵ و اضواء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، ص ۵۶۳-۵۶۴.

۲. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۱۶-۳۱؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۶۷-۲۶۹؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ اضواء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، ص ۵۵۸-۵۶۰.

۳. در نظام فقهی و حقوقی اسلام قواعد کنترل کننده ای، (مانند قاعده‌ی لاضرر و لاجرح)، وضع شده‌اند که بر همه‌ی احکام و مقررات اسلامی حاکمیت دارند و سبب انعطاف و انطباق‌پذیری فقه اسلامی در شرایط مختلف می‌شوند.^۱

۴. اسلام به حکومت و جامعه‌ی اسلامی اختیارات گسترده‌ای داده تا به تناسب شرایط و با توجه به اصول و مبانی اسلام مقررات جدیدی، که در گذشته موضوع آنها منتفی بوده است، را وضع کند.^۲

به بیان دیگر، اسلام در نظام قانون‌گذاری خویش اولاً محدوده‌ای را به عنوان منطقی فراغ و خالی از حکم در نظر گرفته که در آن حاکم اسلامی می‌تواند به تناسب نیازهای زمان قانون وضع کند؛ مانند وضع مالیات برای تأمین هزینه‌های حکومت^۳، وضع مقررات راهنمایی و رانندگی و یا فتوای موقت میرزای شیرازی به حرمت استعمال توتون و تنباکو^۴ و...؛ ثانیاً در همان محدوده‌ای هم که قانون وضع کرده، چنین نیست که همه‌ی احکام و قوانین از نظر اهمیت و اعتبار در یک سطح باشند؛ بلکه احکام اسلامی به احکام ثابت و اصلی و مقررات فرعی و نتیجه

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۲۶؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۸۹-۹۰؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۹۴؛ الالهیات، ج ۲، ص ۵۰۶؛ اضاء علی عقائد الشيعة الامامية و تاریخهم، ص ۵۶۴ و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۱۵.

۲. شش مقاله، ص ۱۲۶؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۹۰-۹۲؛ فزاهایی از اسلام، ص ۱۱۱-۱۱۲ (مقاله‌ی ولایت و زعامت)؛ بررسی‌های اسلامی، ص ۱۷۸-۱۸۰ و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۳، ص ۱۱۵.

۳. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۶۲.

۴. همان، ص ۹۲-۹۱.

تقسیم می‌شوند.^۱ احکامی چون حلال بودن معامله و حرام بودن ربا، پرهیز از انجام معامله‌های غرری، ضرورت رضایت طرفین در معامله، ضامن بودن در قبال مال دیگران (در صورت خسارت دیدن)^۲، ضرورت آمادگی نظامی و دفاعی در برابر دشمن، حفظ عزت و استقلال جامعه‌ی اسلامی و... از اصول ثابت و کلی اسلام‌اند که در هر حال اعتبار خود را حفظ می‌کنند.^۳ تغییر یا در شکل اجرایی احکام است، مانند لزوم نیرومندی در مقابل دشمن و یا حفظ عزت و استقلال جامعه‌ی اسلامی؛ یا در موضوع آنها، به این معنا که فعل خاصی در یک زمان مصداق موضوع یک حکم باشد و در زمانی دیگر مصداق موضوع حکمی دیگر، مثل خرید و فروش خون که زمانی از مصادیق «اکل مال به باطل» بود و حرام؛ اما امروزه که با پیشرفت دانش پزشکی استفاده‌های فراوان پیدا کرده، از موضوع این حکم خارج است؛ و یا به دلیل تصرفاتی است که شارع مقدس در موضوعات احکام کرده که در حقیقت نوعی حق و توبه سود بشریت است، مانند قواعد فقهی «لاضرر و لاجرح».

گونه‌ی دیگری از تغییر را که می‌توان فرض کرد، تغییر در حکم است که اصطلاحاً نسخ نامیده می‌شود، ولی براساس حدیث شریف «حَلَالٌ مُّحَمَّدٌ حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُّحَمَّدٌ حَرَامٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» پس از انقضای دوره‌ی تشریح، نسخ در احکام اسلامی راه ندارد.

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۲۸.

۲. ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳. برای مطالعه و تحقیق بیش‌تر درباره‌ی اصول ثابت و احکام کلی اسلامی در قلمرو چهارگانه‌ی ارتباط انسان با خدا، خود، طبیعت و دیگر انسان‌ها، ر.ک: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۴، ص ۲۴۸-۳۰۸.

یکی دیگر از عواملی که در پویایی و جاودانگی شریعت اسلام سهم بسزایی دارد، منابع فقهی است. از جمله منابع فقه اسلامی، عقل است که در روایات، حجت باطنی خوانده شده است. عقل نه تنها در استنباط حکم شرعی فقیه را یاری می‌رساند، بلکه خود منبعی مستقل در کشف، تقیید و تعمیم احکام به شمار می‌آید. احکام اسلامی برخاسته از مصالح و مفاسد واقعی‌اند و عقل توانایی تشخیص مصلحت و مفسده را دارد؛ بنابراین اگر عقل به تنهایی و بدون استمداد از شرع، مصلحت یا مفسده‌ای را کشف کند شرع نیز آن را امضا می‌کند. از قاعده‌ی فقهی «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كَلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» به خوبی می‌توان تلازم حکم عقل و شرع را به دست آورد. به سبب این تلازم، هیچ گاه حکم قطعی عقل با نص و صریح آیات و روایات تعارض پیدا نمی‌کند و تعارض آنها به ظاهر دین محدود می‌شود که در این گونه موارد نیز حکم عقل مقدم داشته می‌شود و اصولاً حکم عقل، دلیلی است بر این که ظاهر آیه یا روایت مراد نیست.^۱

از دیگر منابع فقه اسلامی، کتاب (قرآن کریم) و سنت است که متون دینی ما را تشکیل می‌دهند و غناء و پرمایگی آنها، به خصوص قرآن کریم، سبب شده استعداد شگرف و پایان ناپذیری - که به مسائل فقهی و حقوقی هم اختصاص ندارد - برای مطالعه و تحقیق داشته باشند. مطالعه‌ای دقیق درباره‌ی مسائل مربوط به

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۲۸-۳۱ و ص ۳۶-۴۰؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۶۲-۲۶۷؛ الالهیات، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹ و اضواء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، ص ۵۵۷-۵۵۸. برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی توافق عقل و دین ر.ک: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۵۶-۱۵۷.

مبدأ و معاد، حقوق، فقه، اخلاق، قصص تاریخی و طبیعیات که در قرآن طرح شده و مقایسه و تطبیق آن با آرا و دیدگاه‌هایی که در طول چهارده قرن پدید آمده و کهنه شده، حقیقت را آشکار می‌کند. آرا و دیدگاه‌ها هر چه بیشتر رفته و عمیق‌تر و وسیع‌تر شده خود را با قرآن متجانس‌تر یافته است.

بزرگ‌ترین آفتی که قرآن را تهدید می‌کند و مانع شناخت آن می‌گردد، جمود بر فهم و برداشت خاص است. پیشوایان دینی ما همواره استعداد شگرف قرآن کریم و روایات اسلامی برای مطالعه و تحقیق را گوشزد کرده‌اند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در وصف قرآن می‌فرماید:

ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُحُومٌ وَ عَلَى تَخُومِهِ نُحُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غُرَائِبُهُ؛ ظاهرش شگفت آور و باطنش ژرف است؛ آن را حدّ و نهایتی است و فوق آن حدّ و نهایتی دیگر. شگفتی‌های آن به شمار نمی‌آید و تازه‌های آن کهنه نمی‌شود.^۱

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «چگونه است که قرآن هر چه بیشتر در دست رس مردم قرار می‌گیرد و در آن بحث و فحص می‌شود، جز بر طراوتش افزوده نمی‌گردد؟» در پاسخ فرمود: «زیرا قرآن برای زمان و مردمانی خاص نازل نشده است؛ به همین دلیل در هر زمانی نو است و برای همه مردمان با طراوت.»^۲

رسول گرامی اسلام ﷺ مردم را به ثبت و ضبط و انتشار سخنان خود تشویق می‌نمود و در توجیه آن می‌فرمود: چه بسا کسی که خود دانش و درک عمیقی ندارد، واسطه شود در انتقال آن به شخصی فهیم و ژرف‌اندیش؛ و کسی که خود

۱. ر.ک: شش مقاله، ص ۱۳۳، به نقل از: اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. ر.ک: همان، به نقل از: عیون اخبار الرضا، چاپ سنگی، ص ۲۳۹.

صاحب فهم و بینش عمیق است، واسطه شود در انتقال آن به شخصی به مراتب اندیشمندتر و ژرف نگرتر از خود.^{۱/۲}

تأثیر دیدگاه‌ها و بینش‌های جدید بر تحول و تکامل فهم دین در مسائل فقهی به خوبی محسوس و مشهود است. فقه اسلامی چندین دوره را سپری کرده و در هر دوره آرا و دیدگاه‌های خاصی بر آن حکم فرما بوده است. اصول و قواعدی که چند قرن قبل - مثلاً در زمان شیخ طوسی - برای استنباط حکم شرعی به کار برده می‌شد، امروز منسوخ و مهجور است و اصول و قواعدی دیگر جایگزین آنها شده است که مسلماً بر برداشت فقهی فقیهان تأثیر می‌گذارد؛ همچنان که پیشرفت دانش‌های حقوقی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در عصر حاضر، امکان تعمق بیش‌تر در مسائل فقهی را فراهم آورده است. استعداد شگرف و پایان‌ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و مطالعه و تحقیق از یک سو، و تکامل طبیعی علوم و افکار بشری از سوی دیگر، نسبت اجتهاد و تحول و تکامل آن را سبب شده است؛ «راز بزرگ خاتمیت» نیز در همین نکته نهفته است.^۳

«اجتهاد»، که به حق آن را «نیروی محرک اسلام» خوانده‌اند،^۴ نقش مهمی در

۱. «نصر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم يسمعها، فربّ حامل فقه غير فقيه و ربّ حامل فقه الى من هو افقه منه» همان، ص ۱۳۴، به نقل از: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۲. رک: شش مقاله، ص ۱۳۲-۱۳۴ و خاتمیت، ص ۱۸۹-۱۴۷ (با توضیح بیشتر).

۳. رک: شش مقاله، ص ۱۳۴-۱۳۵. درباره‌ی تأثیر زمان و مکان بر تحول شناخت و فهم دین، رک: مصاحبه با کمیته علمی کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی علیه السلام، منتشر شده در «مجموعه مصاحبه‌ها»ی کنگره تحت عنوان «نقش زمان و مکان در اجتهاد»، ص ۱۳۴.

۴. رک: شش مقاله، ص ۱۲۹ و اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۳۲ (این تعبیر از اقبال لاهوری است).

پویایی فقه و جاودانگی اسلام دارد؛ از این جهت که اگر عوامل پیش گفته، قابلیت‌ها و توانمندی‌های درونی لازم برای امکان جاودانگی یک دین را فراهم می‌آورند، اجتهاد نقش به فعلیت در آوردن و شکوفا ساختن قابلیت‌های نهفته در دین را داراست. ابن سینا در بیان اهمیت نقش و جایگاه اجتهاد می‌گوید:

کلیات اسلامی، ثابت و لایتغیر و محدود است، اما حوادث و مسائل، نامحدود و متغیر است و هر زمانی مقتضیات و مسائل خاص خود را دارد، به همین دلیل ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و آگاه به کلیات اسلامی و آشنا با مسائل و پیش‌آمدهای زمان، عهده‌دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی باشند.^۱

خلاصه مطالب فصل

- در طبیعت پدیده‌های مادی متغیرند، نه قانون‌ها و اسلام قانونی است متناسب با طبیعت و فطرت انسان؛ از این رو زوال و تغییر نمی‌پذیرد.

- اسلام برای نیازهای ثابت انسان قانونی ثابت وضع کرده است که خطوط اصلی زندگی او را ترسیم می‌کنند و برای نیازهای متغیر وضع متغیر در نظر گرفته به این صورت که آنها را به اصول ثابت متصل کرده تا در شرایط مختلف زمانی و مکانی، قانون فرعی متناسب را تولید کنند. علاوه بر درجه‌بندی احکام از نظر اهمیت و تقسیم آنها به اصلی و فرعی، خصوصیات ذیل انعطاف‌پذیری بیشتر نظام قانون‌گذاری اسلام را سبب شده است: پرهیز از درگیر شدن با ظواهر مادی

۱. رک: شش مقاله، ص ۱۲۹-۱۳۰.

زندگی و در عوض اهتمام به روح و معنای آن، وضع بعضی قواعد کنترل کننده و گشودن باب تراحم و اعطای اختیارات گسترده به حاکم اسلامی برای تدوین قوانین موقت مورد نیاز جامعه. همچنین اسلام با معتبر شناختن عقل در کشف و تقیید و تعمیم احکام و بهره مندی از متون دینی غنی و پرمایه، ابزارهای لازم برای اجتهاد پویا را فراهم کرده است.

مکی العاملی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.

۹. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ چهارم،

۱۳۶۵ش.

۱۰. البهائیة و النظام العالمی الجدید - وحدة الادیان و الحكومة العالمیة، ولید

سراج الدین المحامی احمد، دمشق، بی جا، ۱۹۹۴م.

۱۱. المحجة البيضاء، ملامحسن فیض کاشانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی

(وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه)، چاپ دوم، بی تا.

۱۲. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، مؤسسه‌ی

مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۹۱ق، چاپ سوم، ۱۳۹۳ق.

۱۳. بررسی‌های اسلامی، سید محمد حسین طباطبایی، به کوشش سید

هادی خسروشاهی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه،

بی جا، بی تا.

۱۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، تهران، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی.

۱۵. تفسیر موضوعی قرآن مجید، عبدالله جوادی آملی، تهران، مرکز

فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ش.

۱۶. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری، تهران، انتشارات

اسلامی، چاپ نهم، مرداد ۱۳۶۳ش.

۱۷. جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، تهران، مرکز

چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

۳. آفرینش و انسان، محمد تقی جعفری، تهران، انتشارات ولی عصر (عج)،

چاپ سوم، بی تا.

۴. آموزش عقاید، محمد تقی مصباح یزدی، تهران، معاونت فرهنگی

سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۷ش.

۵. اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا.

۶. اصول عقائد (۲) راهنماشناسی، محمد تقی مصباح یزدی، قم، مرکز

مدیریت حوزه‌ی علمیه، چاپ اول، ۱۳۶۷ش.

۷. اضواء علی عقائد الشیعة الامامیة و تاریخهم، جعفر سبحانی، قم، نشر

مشعر، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.

۸. الالهیات علی هدی کتاب و السنّة و العقل، جعفر سبحانی، به قلم حسن

۱۸. چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۱۹. خاتمیت، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
۲۰. دین‌شناسی، عبدالله جوادی آملی، تحقیق و تنظیم محمدرضا مصطفی‌پور، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، مرداد ۱۳۸۱ش.
۲۱. شریعت در آینده‌ی معرفت، عبدالله جوادی آملی، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۷۲ش.
۲۲. شش مقاله، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۲۳. شناخت‌شناسی در قرآن، عبدالله جوادی آملی، قم، مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه، بهمن ۱۳۷۰ش.
۲۴. شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۲ش.
۲۵. عدل الهی، مرتضی مطهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه، ۱۳۶۱ش.
۲۶. فرازهایی از اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، جمع‌آوری و تنظیم از: سید مهدی آیت‌اللهی، قم، جهان آرا، بی‌تا.
۲۷. فطرت در قرآن، عبدالله جوادی آملی، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول،

- زمستان ۱۳۷۸ش.
۲۸. فطرت، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
۲۹. قرآن در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، قم، مرکز بررسی‌های اسلامی با همکاری انتشارات هجرت، ۱۳۶۰ش.
۳۰. کاوش‌ها و چالش‌ها، محمد تقی مصباح یزدی، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.
۳۱. مجموعه مصاحبه‌ها، (با تحقیق و نظارت) کمیته‌ی علمی کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی علیه السلام، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، زمستان ۱۳۷۴ش.
۳۲. مدخل مسائل جدید در علم کلام، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۹ش.
۳۳. معارف قرآن ۴ و ۵ (راه و راهنماشناسی)، محمد تقی مصباح یزدی، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
۳۴. مفاهیم القرآن، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.
۳۵. مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، مرتضی مطهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه، ۱۳۶۲ش.
۳۶. منشور جاوید، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.

فهرست کتب منتشر شده‌ی

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

ردیف	عنوان کتاب	مؤلف	قطع
۱	آخرین سفر	رحیم لطیفی	رقعی
۲	اخلاق و عرفان	رضا رضانی	رقعی
۳	از عدالتخانه تا مشروطه غربی	جواد سلیمانی	وزیری
۴	اسلام و اقلیت‌های مذهبی	محمدباقر طاهری	رقعی
۵	اسلام و توسعه	محمدجمال خلیلیان	رقعی
۶	اسلام و دموکراسی	نصر الله سخاوتی	رقعی
۷	آسیب‌شناسی مطبوعات (۱)	جمعی از محققان مرکز	رقعی
۸	آسیب‌شناسی مطبوعات (۲)	جمعی از محققان مرکز	رقعی
۹	آسیب‌شناسی مطبوعات (۳)	جمعی از محققان مرکز	رقعی
۱۰	آشنائی با تفسیر علمی قرآن	دکتر رضائی - دکتر رفیعی	رقعی
۱۱	امام مهدی (عج)	رسول رضوی	رقعی
۱۲	ایمان و چالشهای معاصر	محمدتقی فعالی	رقعی
۱۳	باطن و تأویل قرآن	بابایی - شاکری	رقعی
۱۴	پرسمان عصمت	حسن یوسفیان	رقعی
۱۵	پرسمان مدرنیسم و پست مدرنیسم	منصور نصیری	رقعی
۱۶	پلورالیسم دینی	جمعی از محققان مرکز	رقعی
۱۷	تبیین و تحلیل سکولاریسم	سیدمحمدعلی داعی‌نژاد	رقعی
۱۸	تحریف ناپذیری قرآن	فتح الله نجارزادگان	وزیری

۳۷. نبوت، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.

۳۸. نظریه‌ی حقوقی اسلام، محمد تقی مصباح یزدی، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.

۳۹. نظریه‌ی سیاسی اسلام، محمد تقی مصباح یزدی، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.

۴۰. ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، عبدالله جوادی آملی، قم، مرکز

نشر اسراء، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۹ش.

۱۹	تساهل و تسامح	محمدتقی اسلامی	رقعی
۲۰	تصوف	رحمت الله رضایی - حمیدالله رفیعی	وزیری
۲۱	جامعه علوی در نهج البلاغه	عبدالحسین خسروپناه	رقعی
۲۲	جریان‌شناسی معارضان قیام کربلاء	محمدرضا هدایت‌پناه	رقعی
۲۳	جستاری در وحی	سید محمد حسن جواهری	رقعی
۲۴	جشن تکلیف	محمود جویباری	رقعی
۲۵	جهان‌شناسی در قرآن	حسن رضا رضایی	رقعی
۲۶	جوانان و پرسش‌های اخلاقی	مصطفی خلیلی	رقعی
۲۷	جوانان و پرسش‌های عرفانی	محمدرضا متقیان	رقعی
۲۸	جوانان و تهاجم فرهنگی	محمد کاویانی	رقعی
۲۹	جوانان و روابط	ابوالقاسم مقیمی حاجی	رقعی
۳۰	چهل حدیث از حضرت مهدی(عج)	علی اصغر رضوانی	رقعی
۳۱	حجاب‌شناسی	حسین مهدی‌زاده	رقعی
۳۲	دروس اخلاق اسلامی	سیدمحمدعلی آل‌غفور جزایری	وزیری
۳۳	دین و آزادی	محمدتقی مصباح یزدی	رقعی
۳۴	دین و اقتصاد	غلامرضا مصباحی	رقعی
۳۵	سرگذشت‌ها و عبرت‌ها در آئینه وحی	سیدمرتضی قافله‌باشی	رقعی
۳۶	عالم برزخ	رحیم لطیفی	رقعی
۳۷	عصمت	محمد امین صادقی ارزگانی	رقعی

۳۸	قانون اساسی و ضمانت اجرایی آن	عباس کعبی	رقعی
۳۹	قرآن و فرهنگ زمانه	حسن‌رضا رضایی	رقعی
۴۰	قلمرو دین	عبدالحسین خسروپناه	وزیری
۴۱	کلام جدید	عبدالحسین خسروپناه	وزیری
۴۲	مجمع تشخیص مصلحت نظام	سیدحسین هاشمی	رقعی
۴۳	مدارک و معارف نهج البلاغه	ابوالقاسم طاهری	رقعی
۴۴	مرگ، واقعیت ناشناخته	محسن میرزایی	رقعی
۴۵	مسیحیت	سید محمد ادیب آل علی	رقعی
۴۶	منطق فهم قرآن	محمود رجبی	رقعی
۴۷	نارنجی، شکاکیت و نسبت‌گرایی	حسین عشاقی	رقعی
۴۸	نبوت و رسالت	فاضل عرفان	رقعی
۴۹	نقد کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان	فریبا عباسوند	وزیری
۵۰	نهضت عاشوراء	جمعی از محققان مرکز	رقعی
۵۱	ولایت فقیه	مصطفی جعفر پیشه	رقعی
۵۲	وهابیت (کلام)	اکبر اسد علیزاده	رقعی